1

قمّیات

(مجموعه مقالات دربارهٔ قم)

حسین مدرّسی طباطبایی

مؤسسهٔ انتشاراتی زاگرس

نیوجرسی ـ ایالات متّحده

۲۰۰۷ م ـ ۱۳۸۶ ش

مقدّمه

نویسندهٔ این سطور در میان سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶ در اوقات فراغت به تحقیق در تاریخ زادگاه خود، شهر قم، می‌پرداخت و به مرور، شماری مقاله و کتاب در این موضوع به چاپ رساند. در سال‌های اخیر تنی چند از ناشران اظهار تمایل می‌نمودند که مجموعهٔ آن مقالات پراکنده در مجلدی گردآوری و تجدید چاپ شود. به این کار علاقه‌ای نداشتم زیرا فکر می‌کرده و می‌کنم کـه بسـیاری از آن مباحث، با به دست آمدن و در دسترس قرار گرفتن اسناد و ماخذ جدید بسیار، نیازمند به بازبینی و بازنویسی کامل است، کاری که با تـغییر کـلی روال کـار و طبیعت و موضوع تحقیقات این جانب در این سی سال اخیر، دیگر از خود بنده ساخته نیست. اما ناشر محترم کتاب حاضر که با جستجو و کوشش خود، تمامی مقالات چاپ شدهٔ مرا گرد آورده و در صدد است کـه آن را در چـند مـجموعهٔ موضوعی تجدید چاپ کند اصرار داشت که نخبه‌ای از مقالات مربوط به قم نیز در این سلسله گذاشته شود. چنین بود که با تجدید طبع این چند مقاله که پیش از این در کتاب‌هایی که در بارهٔ قم چاپ کرده بودم تجدید چاپ یا درج نشده بود موافقت کردم و الله المستعان.

م.ط

فهرست مطالب

(۱)

خاندان فتحان*

خاندان فتحان که از خاندان‌های اصیل و بزرگ قم در فترت میان استیلای مغول تا آغاز حکومت صفوی بود از بیوت علمی شیعه است که چند تن از دانشمندان و مشایخ بزرگ اجازهٔ روایت از آن برخاسته‌اند.

نیای بزرگ این خاندان ، فتحان واعظ قمی ، بنابر آنچه از ملاحظهٔ تاریخ زندگی نوادگان او به دست می‌آید در نیمهٔ نخستین قرن هفتم بوده، و وصف واعظ پس از نام او در همگی اسناد بازمانده و مآخذ شرح حال خاندان (در ذکر نسب افراد مختلفی از آن) آمده است که ناچار وصف خود او خواهد بود.[1] بنا بر این واعظی مشهور نیز می‌بوده و این امر در خاندان وی به ارث و استحقاق دست به دست تا دوران صفوی رفته است.

او شاید فرزندانی چند داشته که از آنها تنها یک تن به نام «محمّد» می‌شناسیم. از این محمّد بن فتحان در سندی مورخ ۷۲۰ با وصف «ابو الفضائل» یاد شده

---

*. چاپ شده در رساله‌ای مستقلّ به همین نام، قم ـ ۱۳۵۲.

۱. از جمله ابن ابی جمهور در آغاز عوالی اللئالی ضمن روایاتی که به طریق «معنعن» از معصومین روایت کرده است سند روایتی را چنین می‌نویسد: «وحدثنی المولی العالم الواعظ وجیه الدین عبد الله بن المولی علاء الدین فتح الله بن عبد الملک بن فتحان الواعظ القمی ...». ـ برگ ۶ ر نسخه ۶۹۳ دانشگاه (شاهد تکرار کلمه واعظ است).

است.[۲] در همین سند و مصادر دیگر نام دو تن از فرزندان او به این شرح دیده می‌شود:

عبد العظیم بن محمد بن فتحان

از این شخص، یا از فرزندی از او، که به سال ۷۲۰، یا اندکی پس از آن، قرآنی بر مزار مطهر حضرت ستی فاطمه (معصومه) در قم وقف نموده است جز همین، آگاهی دیگری نداریم. این قرآن به ترتیب اجزاء سی پاره بوده، و تنها یکی از اجزاء مزبور ـ که رطوبت و موریانه قسمتی مهم از برگ‌های آن را از میان برده ـ اخیراً در میان کتاب‌ها و اوراق انباشته شده در انبار آستانهٔ مقدس قم به دست آمده است. بر برگ نخستین این پاره، وقف نامه آن به شرح زیر دیده می‌شود:[۳]

«وقف هذا الْجزؤ إلی آخر الاجزاء الثّلثین من الْمُصْحف المجید عَلَی القُبَّة المشرَّفَة والرَّوْضة المطهَّرة الّتی هی یمَضجع المعصومة الطّاهرة سِتّی فاطمة بنت الامام الاطهر موسی بن جعفر علیها وعَلی آبائها التحیةُ والسلام بظاهر بلدةِ قُمْ علی شاطئ الوادی، علی کلّ من دخل القبَّة وزار الرَّوضة ...ورین والمجاورین والحاضرین وال...ین من المؤمنین ..المسلمین لِیقْرَأوا فیها...الجزء... [بشرط الاّ یخرجَ] من الْقبَّة بِحال .... [عبد الـ]ـعظیم بن ابی الفضائل محمّد بن فتحان... [حـ]ـشره فی زمْرة المصطفی وعترته...عشرین وسَبْعمائة بتبریز».

مولانا عماد الدین محمد بن محمد بن فتحان

علّامهٔ حلّی (جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر، درگذشته ۷۲۶) به واسطه از

---

۲. تصویر شماره ۱ ضمیمه دیده شود.

۳. عکس سند در پایان این جزوه به شماره ۱ آمده است. پاره‌ای از کلمات در عکس کم رنگ بود که ناچار با قلم پررنگ‌تر شد تا در گراور خوانده شود.

او روایت می‌کند. در فصل اوّل *عوالی اللئالی* ابن ابی جمهور روایتی از طریق علّامه از وی دیده می‌شود که سند آن چنین است:

«عَنْهُ (وجیه الدین عبد الله) بإسناده الی جدّه عبد الملک قالَ: حدَّثنی المولی الاعْظم الافْضل شرف الدین علی عَن ابیه الشْیخ الکامل الاعْظم الفقیه العالم الفاضل تاج الدِّین حسن السَّرا بشْنوی، قال حدَّثنی الشَیخ العلّامة الفَهامة استاذ العلماء جمال الدِّین حسن بن یوسف بن المطهَّر، قال رُویت عَن مولانا شرف الدِّین إسحاق بن محمود الیمانی القاضی بِقُمْ عَن خالِهِ مولانا عماد الدین محمَّد بن محمَّد بن فتحان القُمی عَن الشّیخ صَدرْ الدین الساوی».[۴]

مولانا شرف الدین اسحاق بن محمود یمانی

چنان که از عبارت بالا به دست می‌آید محمد بن فتحان دختری نیز داشته، ودختر زاده او «مولانا شرف الدین اسحاق بن محمود یمانی» مقام قضاء قم را عهده دار بوده است. از این بر می‌آید که او در علوم شرعی مقامی‌داشته است.

از عماد الدین محمد بن محمد بن فتحان فرزندی به نام «رضی الدین عبد الملک» می‌شناسیم که در میانه و نیمه نخستین قرن هشتم می‌زیسته، و از فرزندان او نیز یک تن به نام «شمس الدین اسحاق» شناخته شده است.

شمس الدین اسحاق

او از دانشمندان نیمهٔ دوم این قرن (قرن هشتم) بوده و افندی در *ریاض العلماء* از وی با تعبیر «المولی شمس الدین اسحاق» یاد می‌کند.[۵] دستخطی از او مورخ صفر

---

۴. *عوالی*، برگ ۷ ر نسخه ۶۹۳ دانشگاه. نیز *بحار الأنوار*: ۱۳ / ۶۸ (چاپ امین الضرب) با اختلافاتی در آغاز سند که گویا ناشی از مغلوط بودن نسخه مرحوم مجلسی از *عوالی* است.

۵. *ریاض العلماء*، نسخه اصل دانشگاه (۵۳ـ ب ادبیات)، ذیل نخستین شرح حال فرزندش رضی الدین عبد الملک.

۷۷۳ بر برگ پایان نسخه‌ای کهن از *تفسیر ابوالفتوح رازی*[۶] به این شـرح در دست است:

«صار فی نوبة العبد الحافظ اسحق بن عبد الملک [بن] فتحا[ن] الواعظ احسن الله عواقبه [بالمبایعة] الشرعیة من صاحبه فی ص... ثلاث و سبعین و سبعمائة. الحمد لله ربّ العالمین».[۷]

به طوری که یکی از نوادگان او در حاشیهٔ همین برگ نوشته است شمس الدین اسحاق در سال ۷۷۳ برای زیارت آستان قدس رضوی(ع) به خراسان رفته، و در سبزوار نزد دانشمند آن شهر «تاج الدین حسن شیعی سبزواری»[۸] بوده و نسخه مزبور را از وی خریده است.

دستخطی دیگر نیز از همو بر برگ نخستین نسخه‌ای از *فقه القرآن* قطب راوندی[۹] با تاریخ ۷۸۰ دیده‌ام به این شرح:.

«صار فی نَوْبة اضعَف عباد الله تعالی وتقدَّس الحافِظ اِسحق بن عبدالْملک [بـن] فتحـ[ـان] الـ[ـواعظ] احسَنَ اللهُ عواقبه بِالمبایعة الشـ[ـرعیة فـی] شـهور سـنة ثمانین وسبْع [مائة]».[۱۰]

---

۶. نسخه شماره ۳۶۸ کتابخانه آیت الله مرعشی در قم که در فهرست آن ۱: ۳۸۸ ـ ۳۸۹ و نسخه‌های خطی ۶: ۳۷۱ـ ۳۷۲ شناسانده شده است.

۷. تصویر شماره ۲ ضمیمه.

۸. نگارنده *راحة الارواح* به سال ۷۵۳ و *مصابیح القلوب* و *بهجة المباهج* *وغایة المـرام* وجـز ایـنها. شـرح حـال در *روضات* ۲: ۲۶۷ چاپ جدید (ص ۱۷۰ چاپ اول)، *ریحانة الأدب* ۲: ۴۰۸ چاپ اول، *فوائد الرضویه*: ۹۸، *ریاض العلماء*: حرف ح، ودیگر مصادر. معرفی آثار او و نسخ آن در *ذریعه* ۳: ۱۶۳ و ۴: ۱۳۰ و ۱۰: ۵۵ و ۱۶: ۲۱ و ۲۱: ۹۰، *فهرست آستان قدس* ۵: ۳۶ و ۹۹ و ۶: ۴۷، *فهرست مشکوة* ۵: ۱۵۳۴، دانشگاه :۱۵ ۴۲۲۹ و جز اینها، میکروفیلم‌ها: ۲۴ و ۱۹۰، مجلس ۶: ۲۰۲، حقوق: ۱۹۳، شهرستانها ۱: ۷۴ و ۱۲۱ و ۱۷۵، *ایضاح المکـنون*، *تعلیقات الرسالة العلیة*: ۴۶۰.

۹. نسخه ۵۴۷۱ و فیلم ۲۲۷۵ دانشگاه. شناسانده شده در نسخه‌های خطی ۴: ۴۴۱ـ ۴۴۲.

۱۰. تصویر شماره ۳ ضمیمه.

چنین معلوم می‌شود که خاندان فتحان کتابخانه‌ای داشته‌اند که به ارث تا قرن یازدهم در همین خاندان باقی بوده است. دو نسخه از این کتاب‌ها را که خطوط افراد خاندان مزبور بر آغاز یا انجام آن وجود دارد در کتابخانهٔ دانشگاه دیده‌ام یکی همین نسخه *فقه القرآن* و دیگری نسخه‌ای از *ایضاح* فخر المحققین (شماره ۵۲۳۷ کتابخانه). نسخه‌ای دیگر از این کتاب‌ها را نیز دانستیم که در قم است.

رضی الدین عبد الملک

«مولی رضی الدین عبد الملک فرزند مولی شمس الدین اسحاق بن رضی الدین عبد الملک بن محمّد بن محمّد بن فتحان واعظ قمی فاضل عالم فقیه و از بزرگان علماء و فقهاء بوده»[۱۱] و درمقدمه عوالی با وصف «سید الفقهاء والعلماء» یاد شده است.[۱۲] در سند انتقال مسلسل نسخه *روض الجنان* مذکور در پیش نیز از او با عنوان «علّامه مبرور» نام می‌بینیم.[۱۳]

افندی در *ریاض العلماء* دو جا نام این دانشمند را عنوان کرده و ذیل هر یک از آن دو یکی دو سطری نگاشته است.[۱۴] از بررسی مجموع نوشته‌های او و دیگر اسناد مربوط چنین بر می‌آید که این دانشمند در دهه‌های اخیر قرن هشتم در قم به دنیا آمده و نزد بعضی از دانشمندان بزرگ آن دوره در ایران و عراق درس خوانده

---

۱۱. *ریاض العلماء*، مجلد سوم شیعه، حرف عین.

۱۲. *عوالی اللئالی*، برگ ۳ر نسخه شماره ۶۹۳ دانشگاه، وبرگ ۴ پ نسخه مسجد اعظم قم (ش ۶۶۴۹ دفتر)، *اجازات بحار*: ۴۹ چاپ امین الضرب و ۱۰۸: ۱۰ چاپ جدید.

۱۳. تصویر شماره ۹ ضمیمه.

۱۴. *مجلد سوم شیعه*، حرف عین، عنوان «المولی رضی الدین عبد الملک بن المولی شمس الدین اسحاق» و کمی پس از آن عنوان «الشیخ عبد الملک بن اسحاق بن عبد الملک القمی»، نیز ذیل شرح حال «زین الدین علی بن الحسین السرابشنوی القاسانی» به استطراد.

و پیش از سال ۸۳۸ به کاشان مهاجرت نموده و در همان شهر حوزهٔ درس داشته و شاگردان فاضل پرورده است. او نخستین کس از این خاندان است که در کاشان اقامت گزیده، و نوادگان او نیز همه در همان جا بوده‌اند. وی پس از سال ۸۵۱ و پیش از ۸۷۷ درگذشته است.

از اساتید و مشایخ او چهار تن را می‌شناسیم: ابو العباس جمال الدین احمد بن فهد ـ ابن فهد حلی ـ درگذشته ۸۴۱، زین الدین علی استرآبادی، شرف الدین بن تاج الدین حسن سرابشنوی، و مقداد بن عبد الله سیوری حلی ـ فاضل مقداد ـ. او به واسطهٔ این چهار تن به تفصیلی که در دیباچهٔ *عوالی* مذکور است از علّامهٔ حلی عالم بزرگ شیعی روایت می‌کند.[۱۵] از آنجا که بعضی از این بزرگان در مراکز علمی آن روز شیعه در عراق عرب اقامت داشته‌اند چنین بر می‌آید که او قسمتی از تحصیلات خود را در آن دیار انجام داده است.

او خود چنان که افندی می‌نویسد شاگردانی فاضل داشته است.[۱۶] در آغاز رساله «شرح مسأله نهبیه» او می‌بینیم که آن را به خواهش «عده‌ای از برادران و جمعی از خواص دوستان» نگاشته[۱۷] که علی الرسم باید مقصود، شاگردان و حاضران درس او باشد. فرزندش علاء الدین فتح و نواده‌اش وجیه الدین عبد الله از این گروه‌اند و هر دو از وی روایت می‌کنند.[۱۸] جز آن افندی در قصبه

---

۱۵. ***عوالی اللئالی***: برگ ۳ ر نسخهٔ دانشگاه و ۵ ر نسخهٔ قم، ***اجازات بحار***: ۴۹ چاپ امین الضرب و ۱۰۸: ۱۰ چاپ جدید. ***ریاض العلماء***: مجلد سوم شیعه، حرف عین، عنوان اول از دو عنوان یاد شده در پیش. ***روضات*** ۷: ۷۴ چاپ هشت جلدی جدید. مقدمه ***کنز العرفان*** فاضل مقداد، چاپ المکتبة المرتضویة ـ تهران: ۹.

۱۶. ***ریاض العلماء***، عنوان دوم یاد شده در پیش.

۱۷. نسخه شماره ۱۲۳۱ مجموعه طباطبائی مجلس، ص ۱۵۰، سطر ۴.

۱۸. ***عوالی اللئالی*** و ***اجازات بحار*** و ***ریاض*** و ***روضات***: صفحات یاد شده در پیش و ***ذریعه*** ۱: ۲۰۷.

دهخوارقان تبریز اجازه‌ای از او برای شاگرد دیگرش «زین الدین علی» در پایان نسخه‌ای از قواعد علامه دیده است.[۱۹]

متن اجازه مزبور چنان که در *ریاض العلماء* آمده چنین است:.

«انهاه الاعزُّ الاکرم زین الملّة والدِّین علی ـ اطال اللهُ بقائه فی ظلِ والده ـ قرائةً وبحثاً واستشراحاً وفهماً وضبطاً. وذلک فی مجالس آخرُها الرابع والعشرون مِن شَهر مُحرَّمِ الحرام سنة احدی وخمسین وثَمانمأة. کَتَبه اَضْعفُ عباد اللّٰهِ تعالی واَحْوَجُهُم الی عفوه وغفرانه واحسانه عَبد الملک بن اسحق بن عَبد الملک القُمّی مَوْلداً ونَجاراً، القاسانی مَسْکناً وداراً، غَفَر اللّٰهُ له ولوالدیه ولجمیع المُؤمنینَ والمؤمنات. وصلَّی اللهُ عَلی خَیر خلقه مُحمَّدٍ وآلِهِ وعِترته».

در مجموعه شماره ۱۲۳۱ طباطبائی کتابخانه مجلس شورای ملی تهران رساله‌ای از او در شرح «مسأله نهیبه» از مسائل کتاب ارث قواعد علّامه هست (ص ۱۵۰ ـ ۱۵۲) که وی آن را چنان که گذشت به خواهش عده‌ای از برادران و خواص دوستان در آغاز ذیحجه سال ۸۳۸ نگاشته، و از آن بر می‌آید که او به علم حساب وریاضیات دانایی و آشنایی داشته است. متن کامل این رساله به صورت عکسی در پایان همین جزوه دیده می‌شود. چنین است آغاز و انجام آن:

«آغاز: "بسمله... اَلْحمد لله الَّذی سَهَّل عَلینا توضیحَ المسائل المعضَلات، والصَّلوة عَلی رسوله المصطفی المُؤید بالحُجَج القاطعات والبراهین السَّاطِعات، وآله المعصُومینَ مِنَ القَبایح والخَطیئات واَصحابه التّابعین لَه بالاحسان والخیرات.

امّا بَعْد فقد سَألَنی زُمْرَة من الاخوان وفرقةْ من خَلَّص الخِلان اَن اَشْرَحَ لَهُم المسألَة النَّهبیة الّتی أورَدَها الشّیخُ العلاّمة الاعظم، الْطوْد الاشَم البَحْر الخضَم، سلطان العُلَماء المُحَققین، خاتم الفُقَهاءِ المجتهدین، وارثُ عُلوم الانبیاء والمرسَلین،

---

۱۹. *ریاض العلماء*، مجلد سوم شیعه، حرف عین، عنوان زین الدین علی سرابشنوی کاشانی. *ذریعه* ۱: ۲۰۷.

جمالُ الملّة والاسلام والشَّريعة والدّين أبو مَنصُور الحسنُ ابن الشَّيخ الفقيه السَّعيد سديد الدين يوسُف بن المُطهر الحِلّی قَدَّسَ اللهُ تعالی رُوحهُ العزيز فی كتاب "قواعِد الاحكام" وَعَلَی اللهِ فی جميعِ الامور تَوَكُّلی وَاعْتمادی».

«انجام: "تَمَّ شَرْحُ الْمَسْألة النَّهيبة بِعونْ واهب العطية عَلی يـدَیْ شـارحِـها العـبدُ الضعيف الفَقير عبد الملک بن إسحق بن عَبد الملک بـن فَـتحان القُّـمی مـحْتِداً ومَوْلِداً، القاسانی مَوْطناً ، فی غُرة شَهْر ذیِ الحجة الحرام خاتِمة سنةِ ثمانَ وثلاثينَ وثمانمَأة الهجرية النّبوية المحمّدية صَلی اللهُ عَلی مُحمَّد وآله».

این نسخه را چنان که در پایان آن می‌بینیم سید احمد بن اسد الله حسینی امامی از روی نسخه خط رضی الدین عبد الملک استنساخ و با آن مقابله و تصحیح کرده است.

جز این در آغاز نسخه‌ای از *ایضاح* فخر المحققین[۲۰] دستخطی از این دانشمند دیده‌ام با این متن:

«دَخَلَ فی نَوْبة العبدِ الحافظ عَبدْ الملک بن اسحقَ بن عبد الملک بن فَتحان الواعظ. حَرَرّه بخطّهِ . غَفْر الله ذُنوبَهم بمحمَّدٍ وعترتِه الطاهِرينَ الطَّيبين».[۲۱]

در پایان این نسخه یادداشت‌ها و فوائدی فقهی به نقل از *فقه القرآن* راونـدی و مبسوط و خلاف شیخ نوشته شده که به احتمال قوی از هموست.

علاء الدین فتح الله

فرزند رضی الدین عبد الملک که نیز از دانشمندان روزگار خود بوده، و در دیباچهٔ *عوالی* با وصف «المولی الفاضل الکامل»[۲۲] و در سند انتقال مسلسل نسخه *روض*

---

۲۰. نسخه شماره ۵۲۳۷ دانگشاه. معرفی شده در فهرست آن ۱۵: ۴۱۷۲.

۲۱. تصویر شماره ۴ ضمیمه.

۲۲. *عوالی*: برگ ۳ر نسخه دانشگاه و ۵ر نسخهٔ قم. *اجازات بحار*: ۴۹.

الجنان مذکور در پیش با عنوان «علامهٔ مغفور»[۲۳] یاد شده است. او مانند پدر خود از مشایخ اجازه است چه وی از پدر خویش، و فرزندش وجیه الدین عبد الله از او روایت می‌کند.[۲۴]

از علاء الدین فتح الله اثری علمی شناخته نشده، لیکن چند دستخط از او در سجلات وقف نامه‌های میر عمادی کاشان[۲۵] دیده می‌شود. اصل وقف نامه‌های مزبور اکنون موجود و فیلم آن به شماره ۴۰۸۱ در دانشگاه است و متن آنها را سید حسین شهشهانی در *فرهنگ ایران زمین*: ۲۲ ـ ۵۰ چاپ کرده است.

در پایان وقف نامه مبسوط مورخ ۲۳ رجب ۸۷۷ سجل او به این شرح خوانده می‌شود:

«بَعْدُ حَمدِ الله الَّذی هُوَ عِمادُ مَنْ عمادَ لَه، والصَّلوةِ علی صاحبِ المقامِ المَحْمُود الَّذی وَعَدَه ربه واَعدَّلَه، وآلِهِ وصَحبه مُبَینی الشَّرعِ الَّذی لا نَسْخَ ولا نفاد لَـه، فـإنّ الواقفَ المُتَصَدِّق الخَیر الخَبیر الکیسَ الکبیرَ المزبورَ فی الذِّکرِ المکتوبِ له ـ تقبَّلَ الله مِنْه حَسَناته وضاعَفَ فیوز مبراته وفَتَح خـزائـنَ رَحْـمَته له وَ لا بَـرَحَ مـصالِح الْجمهورُ ومناجح الأُمور منوطة مربُوطة بِرَأیِهِ المتین وحَزْمه المبین والثَّواب له ولا زالَ عماداً للطَّوائف مِنْ بَینِ البَریة محموداً بالعواطف السَّنیة ـ وذلِکَ فضلُ مِنَ الله العزیز الکریم والمنَّةُ له، فأشهدُ بِعامة ما أسنِدَ اِلَیه فیه الفقیر فتح الله بن عبد الملک. کَتَبه فی خمسِ نُسَخ متحاویات».[۲۶]

---

۲۳. تصویر شماره ۱۰ ضمیمه.

۲۴. *ریاض العلماء*، مجلد سوم شیعه، حرف عین، ذیل عنوان رضی الدین عبد الملک بن شمس الدین اسحاق. نیز دیباچه *عوالی*.

۲۵. از خواجه امیر عماد الدین محمود شیروانی از وزراء جهان شاه قراقویونلو که در فاصله سال‌های ۸۶۸ـ ۸۷۷ چندین اثر خیر از مسجد و خانقاه و میدان و حمّام و کاروانسرا و دارالشفا و مدرسه و جز آن در کاشان بنیاد کرد و در ۸۸۲ درگذشت. بنای مسجد او همچنان باقی و برجاست.

۲۶. *فرهنگ ایران زمین* ۵: ۳۳ و تصویر ص ۵۰. *کاشان در آئینه گذشته و حال*: ۱۳۹. نیز تصویر شماره ۵ ضمیمه.

در ذیل وقف نامه دوم مورخ ۸ شعبان ۸۷۷ نیز سجل و گواهی او به صورت کوتاه «شَهِدَ بمضمُونِهِ فَتْحُ اللهِ بْنِ عَبْد الملک»[۲۷] آمده است. پس از آن ذیل وقف نامه مورخ ۱۵ ذیقعده همان سال گواهی او به این شرح دیده می‌شود:

«أشهَدَ الواقِفُ المزبُور فیه عَلی ما أَسْنِدَ الیه فیه مِنْ مَطْلعِه اِلی مَقْطَعِه فَتْحُ الله بن عبد الملک وکَتَب حامِداً مُصَلّیاً».[۲۸]

دستخط تملکی نیز ازاو بر برگ پایان نسخه *روض الجنان* یاد شـده در پـیش، پایین خط شمس الدین اسحاق بوده که در اثر پاره شدن آن قسمت، تنها چند کلمه آن باقی مانده است.[۲۹]

وجیه الدین عبد الله

«المولی العالم العلّامة، المحقّق المدقق، محقّق الحقائق وصاحب الطـرائـق، سـید الوعاظ وامام الحفاظ، شیخ مشایخ الاسلام والقائم بمراضی الملک العلام، وجیه الملة والدین عبد الله الواعظ القمی القاسانی»[۳۰]، فـرزند عـلاء الدیـن فـتح الله از دانشمندان و مشایخ نیمهٔ دوم قرن نهم بوده است. وی نزد پدر و جد خویش درس خوانده و از هر دو روایت کرده[۳۱] و خود از مشایخ ابن ابی جـمهور احسـائی ـ محدث مشهور قرن نهم، مؤلّف *عوالی اللئالی* و *مجلی مرآت المنجی* و *کشف البراهین* و

---

۲۷. تصویر شماره ۷ ضمیمه.

۲۸. تصویر شماره ۸ ضمیمه.

۲۹. تصویر شماره ۲ ضمیمه.

۳۰. دیباچه *عوالی*، برگ ۳ ر نسخه دانشگاه. *اجازات بحار*: ۴۹ چاپ اول و ۱۰۸: ۱۰ چاپ جدید. *روضات*: ۵۲۶ چاپ اول و ۳۳:۷ چاپ جدید.

۳۱. *ریاض العلماء*، مجلد سوم شیعه، حرف عین، عنوان المولی وجیه الدین عبد الله بن علاء الدین فـتح الله. دیباچه *عوالی* و *اجازات بحار*.

زادالمسافرین و *درر اللئالی العمادیه* و چندین اثر دیگر، در گذشته پس از ۹۰۶ بوده که در دیباچهٔ *عوالی* طرق روایت خود را از طریق همین وجیه الملة عبد الله تا علّامهٔ حلّی زیر عنوان «الطریق السابع» به تفصیل بر شمرده است.

از این دانشمند نیز اثری علمی نمی‌شناسیم، لیکن دستخط او هم ذیل وقف نامه مورخ ۲۳ رجب ۸۷۷ و وقف نامه مورخ ۸ شعبان همان سال امیر عماد الدین محمود شیروانی دیده می‌شود. چنین است سجل او در ذیل سند نخست، پایین سجل پدرش علاء الدین فتح الله:

«اَشْهَدَنی الواقفُ المُتَصّدِق ـ صاحبُ الهِمَم العوالی معمار اطلال المکارم والمعالی ـ وکما قیل، فَعلا عمادُ الدّینِ مِنْ مَطْلَعهِ واَضاءَ نَجْمُ الّلیل مِنْ مَشْرَقه. لا زال محموداً بَینَ الدَّانی وا[لعالی؟] ... بما اضیف الیه. وأنا العبد المفتقر إلی رحمة الله الحافظ عبد اللهِ بن فتح الله بن عبد الملک الواعظ. [کتبه] مُتوکّلاً عَلَی الله وحدَه فی خَمْسٍ ...». [۳۲]

در سند دوم، سجل او با عبارت کوتاه «شَهِدَ عَبْدُ اللهِ بْنِ فَتْح اللهِ بْنِ عَبْد الملک»، باز پایین دستخط پدرش، دیده می‌شود.[۳۳]

دیگر افراد خاندان

پس از وجیه الدین عبد الله، از وضع علمی خاندان فتحان آگاهی روشنی در دست نیست. این را می‌دانیم که او فرزندی به نام رضی الدین ابراهیم[۳۴] داشته، و از این یکی نیز دو فرزند می‌شناسیم: یکی با لقب «علاء الدین» که در سند تملک

---

۳۲. تصویر شماره ۶ ضمیمه.

۳۳. تصویر شماره ۷ ضمیمه.

۳۴. تصویر شماره ۱۰ ضمیمه.

مسلسل نسخه روض الجنان از او یاد شده، لیکن نام وی، به علت پارگی کناره برگ، درست مشخص نیست و به هر حال محمد نیست و دیگری محمد بن ابراهیم که دستخط او با عبارت:

«دَخَل فی نَوْبَةِ العبد الفقیر اِلیَ اللهِ الْحافِظ مُحمّد بن ابراهیم بن عبد الله بن فتح الله بن عبد الملک المذکور. حَرَّرَه بخطِّهِ مُتوکلاً علی ربه».[۳۵]

در آغاز نسخه ۵۲۳۷ دانشگاه از ایضاح فخر المحققین، و با متن:

«دَخَل فی نوبة العبْدِ الاَقَّل محمّد بن ابراهیم بن عبد الله بن فتح الله بن عبد الملک بن اسْحق المذکور مِنْ قبل. حَرَّرَه مُتوکّلاً علی ربّه» .[۳۶]

بر برگ اوّل نسخه ۵۴۷۱ همان جا از *فقه القرآن* راوندی، و نیز بر برگ اخیر نسخهٔ *روض الجنان* یاد شده در پیش دیده می‌شود. او فرزندی به نام عبد الله و از او نواده‌ای به نام محمّد داشته که این محمّد بن عبد الله بن محمّد بن ابراهیم بن عبد الله بن فتح الله بن عبد الملک نام خود را در تملک ایضاح، پیش از نام جدّ خویش افزوده است چنان که در تصویر به خوبی نمایان است.

بنا بر این ما در جست و جوی ذیل خاندان فتحان تا اوائل قرن یازدهم رسیده‌ایم. چنین به نظر می‌رسد که بازماندگان این دوده تا این دوران از فضل بی‌بهره نبوده‌اند و به خصوص فرزندان ونوادگان وجیه الدین عبد الله افرادی دانشمند به نظر می‌آیند. لیکن دانسته شد که تازه‌ترین سند مربوط به این خاندان، تملک مسلسل *روض الجنان* است که متأسفانه قسمت اخیر آن از میان رفته و از قسمت پیشتر نیز در این مورد چیزی به دست نمی‌آید. چنین است متن آن تا آن

---

۳۵. تصویر شماره ۴ ضمیمه.

۳۶. تصویر شماره ۳ ضمیمه.

جا که به جای مانده است:

«هو واهِبُ العَطایا ـ ممّا اَعطانی جلّ جلالهُ وعَمَّ نوالهُ ذلک الکتاب المبارک بالارث الشَّرعی وفیه خَطّ... اشتَری... شمسُ الدِّین إسحق المذکور اسمه واسم ابیه وجدّهِ رحمهم الله تعالی هذَا الکتاب مِنْ مَوْلانا الاعظم المغفور تاج الدّین حسن الشیعی السبزواری رحمهُ الله بالمبایعة الشّرعیة... بلدة سبْزوار حماها الله مع اَهْلها عن الآثام والاوزار حینَ توجّه الی زیارةِ الحضرة المقدّسةِ الرضـویة عَـلَیهِ اَطـایب السَّـلام والصّلوة من الله الملک العلاّم فی صفر سَنة ثَلـ[ـث وسبعـ]ـینَ وسبَعمائة کماکَتَبِ بانامله الشَّریفة. ثُمَّ انتقل منه الی ابنه المخدوم العلاّمة المبرور رَضی الدّین عـبد الملک طاب ثَراه. ثُمَّ انتقل منه اِلی ابنه المخدوم العلاّمة المغفور عَلاء الدین فتح الله جُعِلَ الجنَّةُ مثواه. ثُمَّ انتقَل منه الَی العبدِ المذنبِ المفتقِر الی رحمةِ الله عبد الله. ثُمَّ انتقل منه الی ابنه الاعزّ رضی الدین ابراهیم طال عُمْرُهُ بِمحمدٍ وآله. ثُمَّ انتقل الی ابنه الاعزّ علاءِ الدین اسحـ(ـاق)... طالَ عمرهُ...».[۳۷]

نسخه ایضاح که یکی از نسخ کتابخانه موروثی ابن فتحان‌ها بوده بنا بر آن چه در آغاز آن دیده می‌شود در شعبان ۱۱۳۲ وسیله عبد العظیم حسینی خریداری شده، و از این بر می‌آید که تسلسل علمی در این خاندان تا آغاز قرن دوازدهم نپاییده است.

۳۷. تصویر شماره ۹ ضمیمه. از این سند بر می‌آید که تاج الدین حسن شیعی سبزواری تا سال ۷۷۳ زنده بوده است. نسخه *روض الجنان* مزبور که کهن‌ترین نسخ شناخته شده آن کتاب تا کنون است پیشتر در قزوین بوده است.

(۲)

مدارک نو یافته درباره خاندان فتحان*

دربارهٔ خاندان فتحان ـ از بیوت علمی قم در قرن‌های هفتم تا دهم ـ رساله‌ای مستقل از نگارنده به چاپ رسیده[1] و در آن، مجموع آن‌چه در گوشه و کنار کتاب‌ها و نسخ خطی و اسناد قدیم دربارهٔ این خاندان دیده شده بود جمع آوری گردیده است.

اخیراً چند آگاهی تازه نسبت به این خاندان یافته‌ام که چون عجالتاً تجدید چاپ آن بحث در نظر نیست نکات مزبور را در اینجا به اجمال تذکر می‌دهم:

۱. در رسالهٔ مزبور از شرف الدین اسحاق بن محمود یمانی قاضی قم، نوادهٔ دختری محمّد بن فتحان، یاد شده و به روایتی که علّامهٔ حلّی ـ دانشمند مشهور شیعی ـ از او نقل نموده اشاره رفته است.[2]

در جزء تقریظ‌هایی که دانشمندان آن عصر بر مجموعهٔ رشیدیّه اثر خواجه رشید الدین فضل الله نگاشته‌اند تقریظی است از همین دانشمند که با عنوان «صورة

---

*. از «آشنایی با چند نسخه خطی» (مجموعه مقالات)، چاپ قم ـ ۱۳۵۴، ص ۱۱۷ ـ ۱۲۸.

۱. *خاندان فتحان*، احوال و آثار دانشمندان یکی از خاندان‌های علمی قم در قرن‌های هفتم تا دهم [چاپ قم ـ ۱۳۵۲].

۲. مأخذ مزبور: ۹ ـ ۱۰.

خط مولانا ملک الافاضل والعلماء شرف الملة والدین القمی دام فضله» آغاز شده، و با رقم «حرره العبد الضعیف الفانی اسحاق بن محمود بن محمد بن عبد المنعم الیمانی القمی اصلح الله شأنه وصانه عما شانه» پایان می‌گیرد. او در این تـقریظ قطعه‌ای به عربی در هشت بیت از خود آورده است.

متن این تقریظ ادیبانه در همهٔ نسخ مجموعه رشیدیه[۳] آمده که در ایـنجا بـر اساس فیلم شماره ۲۱۶ (عکس شماره ۴۱۶) کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه: صفحات ۲۷ـ۳۸ از نسخه‌ای به خط عبد الکریم بن حسن بن حسین کوچک فـراهـانی مورخ محرم ۷۱۵ در مدرسهٔ خلج بغداد[۴] به شکل عکس به چاپ می‌رسد.

۲. در رساله مزبور ذیل سرگذشت رضی الدین عبد الملک بن شمس الدیـن اسحاق دانشمند و فقیه و محدث این خاندان، شاگرد ابن فهد حلّی و فاضل مقداد، در گذشته (۸۵۱ ت ۸۷۷)[۵] اثری از او در *شرح مساله نهبیه* از مسـائل *کـتاب الارث قواعد* علّامه یاد، و نسخه به دست آمده از آن (مجموعهٔ شماره ۱۲۳۱ طباطبایی کتابخانه مجلس شورای ملی تهران: صفحات ۱۵۰ـ ۱۵۲) عیناً در پایان بـحث گذارده شده بود.

در مجموعه نسخ خطی اهدائی محمّد رمضانی به کتابخانه مسجد اعـظم قـم اثری دیگر از این دانشمند یافتم. و آن کتابی است در ترجمهٔ عبارات عربی کتابی از عماد طبری ـ گویا اربعین بهائی ـ ، بدین ترتیب که بر گـردان فـارسی مـتون احادیث و عبارات عربی را به متن ضمیمه ساخته و دیباچه‌ای بر کتاب افزوده که

---

۳. ببینید *فهرست کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران* ۱ : ۴۸۰، *فهرست فیلمها* ۱: ۳۷۶ـ ۳۷۷، *استوری* ۱: ۷۱ و ۱۲۳۰، بروکلمن، ذیل ۲: ۲۷۳.

۴. *فهرست میکروفیلمها* ۱: ۳۷۶.

۵. *خاندان فتحان*: ۱۲ـ ۱۷.

مقتبس از دیباچهٔ کامل بهایی است. بنا بر این نسخهٔ مزبور مرکبی است از کتاب طبری بالتمام، از آغاز خطبه تا پایان، و ترجمهٔ رضی الدین عبد الملک که پس از هر جملهٔ عربی آن افزوده شده است.

نسخه‌ای که یاد شد به شماره ۴۳۴ در کتابخانهٔ مزبور نگاهداری می‌شود و در ۱۳۷ برگ است به قطع خشتی، به نسخ محمّد علی بن یعقوب مورخ پنج شنبه رجب ۱۲۱۰. سه صفحه از آغاز این نسخه برای آشنایی بیشتر با اثر مزبور به شکل عکس در این صفحات گذارده می‌شود.

۳. در فرزندان وجیه الدین عبد الله محدّث و حافظ و واعظ قرن نهم، شیخ روایت ابن ابی جمهور احسائی نگارندهٔ *عوالی اللئالی*، در گذشته پس از ۹۰۶، از فرزند او رضی الدین ابراهیم و دو نوادهٔ وی محمّد و علاء الدین یاد، و آثار و خطوطی که از بعضی از آنان در دست است، نقل و ذکر گردیده بود.[۶]

آقای میر جلال الدین حسینی محدّث ارموی در تهران نسخه‌ای دارد از کتاب المحتضر حسن بن سلیمان حلّی که آن را احمد بن ابراهیم نوادهٔ دیگر وجیه الدین عبد الله مزبور در سال ۹۱۹ تحریر نموده و در ۱۲ رجب این سال از آن فراغت یافته است[۷]. بنا بر این، این نسخه ما را با نام یکی دیگر از افراد خاندان فتحان آشنا می‌سازد.

نسخهٔ مورد سخن را باید از نزدیک دید، شاید بتواند آگاهی‌های بیشتر راجع به این خاندان به دست دهد.

۴. در کتابخانهٔ رضوی کاشان نسخه‌ای است به شماره ۸۸۸ از مختلف علّامه

---

۶. مأخذ پیش: ۲۱ـ۲۲.

۷. *ذریعه* ۲۰: ۱۴۳ـ۱۴۴.

که آن را عبد الرزاق بن عبد الفتاح ادیب قاری فتحانی در سدهٔ دهم نوشته است[8]. وصف «قاری» در اینجا باید به همان معنی متداول قدیم و جدید آن[9] معادل «حافظ» باشد که در اوصاف و القاب پنج تن دیگر از دانشمندان این خاندان می‌بینیم.

این نسخه هم باید از نزدیک دیده و بررسی شود که کاتب آن با خاندان مورد بحث نسبتی دارد یا نه.

یافته‌های بعدی

ـ برگ پایانی نسخه Or۱۰۹۶۸ کتابخانه بریتانیا (مشتمل بر مقدّمة فی الکلام شیخ طوسی و رساله‌ای دیگر در کلام شیعی) به خطّ عبد الملک بن فتحان است در ج ۲ـ ۸۰۴ (شماره نسخه در یادداشت من درست مشخّص نیست. شاید هم Or۱۰۹۷۸ باشد).

ـ نسخه‌ای از *مجمع البیان* طبرسی به شماره ۳۲۹۷ در کتابخانه مرعشی قم هست تحریر ابراهیم بن عبد الله بن فتح الله بن عبد الملک بن اسحاق بن عبد الملک واعظ در دوشنبه ۸ ج ۲ ـ ۹۲۰ با مهر «المتوکّل علی الله الحافظ عبده ابراهیم بن عبد الله الواعظ» (*فهرست مرعشی* ۹: ۷۹).

ـ بر برگ پایانی نسخه شماره ۳۷۱۵ همان کتابخانه از تحریر علاّمه که در ۱ ج ۱ ـ ۷۳۵ در کاشان استنتساخ شده است. تملک محمّد بن عبد الله الواعظ دیده می‌شود (*فهرست* ۱۰ : ۱۴۵).

---

۸. *نسخه های خطی* ۷: ۴۳.

۹. اصطلاح «قراء و حفاظ» در متون و اسناد قدیم به تکرار هست.

ـ در *فهرست مرعشی* ۱۰: ۱۵۹ آمده است که بندی از اجازهٔ ابن فتحان به ابن ابی جمهور در مجموعهٔ شماره ۳۷۶۹ آن کتابخانه هست. گویا منظور همان طـریق روایتی است که در مقدّمهٔ *عوالی اللئالی* ۱: ۹:۱ ـ ۱۰ به عنوان «الطریق السـابع» آمده و در *لؤلؤة البحرین*: ۱۸۰ هم یاد شده، ولی متن اجازه در *عوالی اللئالی* نیست.

ـ ابو البرکات محمّد بن علی بن مـحمّد بـن فـتحان الواعـظ در شـوّال ۷۷۱ نسخه‌ای از *نهج البلاغه* و چند کتاب دیگر را استنساخ کرده است. نسـخهٔ شـمارهٔ ۸۷۶ سنای سابق (*فهرست* ۲: ۸۱ که «فتحان واعظ» را به صورت «فتحی واعظ» خوانده و ظاهراً اشتباه است).

ـ نام «فتحان» در دو مورد غیر مرتبط دیگر :

عبد الملک بن احمد بن علی بن فتحان بن منصور الشهرزوری المقرئ، ابو البرکات بن ابی بکر بن ابی الحسن ساکن درب نصر، زاده ۴۰۴ و درگذشته ۲۳ شعبان ۴۷۷ (ذیل *تاریخ بغداد* ابن النجّار ۱:۲۳ طبع حیدر آباد ـ ۱۹۷۸).

ابو الفتح حمزة بن محمّد بن بحسول (؟) بن فتحان الهمدانی، شابّ فاضل عارف بطرق الحدیث، وصل نیسابور مرّات و سمع المشایخ وکتب الکتب و حصل علی النسخ (*المنتخب من السیاق صریفینی*: ۳۱۹).

ـ این کلمه فتحان ظاهراً همان فتح الله است در استعمال محلّی بر اساس لهجهٔ رایج و دارج در قم در آن ادوار. همچنان که عبد الله بن سعد اشعری، اوّلین فرد خاندان اشعری که به قم آمد، در قم عبد الله سعدان خوانده می‌شد (*انساب سمعانی* ۱۰: ۲۲۸)، یا علی بن بابویه، به نقل *کتاب النقض*، علی حسینان. نیز مجد الدین ابو الحسن علیان قمی در ذیل *نفثة المصدور*. وابو محمد حسن بن حسوله بن صالحان قمی در اجازه کبیره صاحب معالم (*تربت پاکان* ۲: ۱۱۹). *احسن التقاسیم مقدسی*:

۳۹۸ اختلاف لهجه‌های مناطق مختلف جبال را در آن زمان دارد که در برخی نقاط، مثلاً علی را علکا می‌گویند و در بعضی دیگر علیلا و در برخی علیان. امروز هم در محلّهٔ مسقط الرأس امهات و جدّات من در این شهر، حسن را حسنی می‌گویند و محمد را ممّله و ابو الفضل را ابوله. می‌دانیم که عبد الله در جرجان، عبدک می‌شده و حسن در خراسان، حسنک. اما همیشه نمی‌شده بلکه شرایطی داشته که باید دید چه بوده است. این مسأله در مورد پسوندهایی مثل «ویه» هم صادق است. در *تاریخ بغداد* ۶: ۳۴۵ عبد الله بن طاهر امیر خراسان به اسحاق بن راهویه معروف می‌گوید: لِمَ قیل لک ابن راهویه؟ قال: ایها الامیر! انّ ابی ولد فی الطریق فقال المراوزة «راهوی» لأنّه ولد فی الطریق. پس «وی» ادات نسبت است و «ه» غیر ملفوظ، چنان که مشابه این ترکیب در لهجهٔ افغانی موجود، معمولاً باید چنین خوانده شود که «ه» آخر، در واقع کیفیت تلفظ «وی» را مشخص می‌کند نه این که خود در تلفظ نقشی داشته باشد.

ـ ذیل این خاندان به دوران ما نیز رسیده و در حال حاضر (یادداشت از حوالی سال ۱۳۵۶) درحوالی محلّهٔ محتشم کاشان، یک دو خانواده با نام فامیلی «فتحان» زندگی می‌کنند.

(۳)

قم در ذیل نفثة المصدور*

شرف الدین ابو نصر انو شیروان بن خالد فینی کاشانی سدید الحضره، زاده ۱۲رجب ۴۵۹ در ری و درگذشته ۱۲ صفر ۵۳۳ در بغداد، وزیر خلیفه المسترشد بالله عباسی و محمود و مسعود سلجوقی، که از رجال شیعه زمان خود و بدین اعتقاد در آن روزگار شناخته بود[1] تاریخ وزراء روزگار سلجوقی را بانام «نفثة

---

*. از «کتاب شناس فیلسوف» (مجموعه مقالات)، چاپ پاریس، ۱۳۵۹، ص ۵ـ۷۳.

۱. سرگذشت این وزیر در بسیاری از مآخذ تاریخ و سرگذشت آمده است. برای فشرده‌ای از آن مطالب و فهرست برخی از آن مآخذ بنگرید به ***وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی*** از عباس اقبال: ۱۸۲ـ۱۸۵ و ***تعلیقات دیوان راوندی***: ۲۴۹ـ۲۵۱. سرگذشت نگاران همه او را به تواضع مفرط و حرمت نهادن به دانش و دانشمندان ستوده‌اند. مدرسه معظم و معتبری که او در کاشان بنا کرده بود تا سال ۶۷۴که نگارنده تجارب السلف نیابت حکومت کاشان داشت آباد و معمور بود (***تجارب السلف***: ۳۰۱). اما نگارنده ذیل ***نفثة المصدور***، کتابی که در این نوشته در دست معرفی است، با آن‌که او نیز وی را به تواضع و پاک دستی می‌ستاید در پایان، اتهاماتی خطیر بر او می‌نهد (۴۷ ر ـ پ). همچنین می‌گوید (برگ ۴۸ پ) که او گشاده دست نبود (گرچه در برگ ۶۰ ر به انصاف دارد که: «شرف الدین نوشروان اگر چه به مردم کمتر می‌داد به ظلم چیزی نمی‌ستد... ابری بود که گرچه نمی‌بارید سایه او خوش می‌آمد»). وقتی سید فضل الله راوندی نزد او رفت و آن سان که انتظار داشت انعام وصله‌ای نیافت. در این معنی قطعه‌ای گفت. این بیت از جمله آن قطعه است:.

أبکلتا الراحتین   کلت احدی الراحتین

(با دو کف خود، یأس و حرمان پیمانه کردی [اشاره به ضرب المثل «الیأس احدی الراحتین»]. صورت ⇔

المصدور فی صدور زمان الفتور و فتور زمان الصدور» گرد آورده بود. عماد کاتب اصفهانی (در گذشته ۵۹۷) این کتاب را به سال ۵۷۹ (*تاریخ دولة آل سلجوق*: ۱۲۳) به عربی درآورده و با افزودن مطالبی از خود با نام «نصرة الفترة و عصرة الفطرة» مدون ساخت. سپس در سال ۶۲۳ قوام الدین فتح بن علی بن محمد بنداری اصفهانی، ادیب توانا و مترجم شاهنامه به عربی (چاپ قاهره ـ ۱۳۵۰ق)، آن اثر عماد کاتب را تلخیص نمود که این تلخیص به جای مانده و با نام تاریخ «دولة آل سلجوق» به چاپ رسیده است (قاهره ـ ۱۳۱۸ق و چاپ های دیگر).

انو شیروان بن خالد در اثر خود وقایع روزگار سلجوقی را تا سال ۵۲۱ به ثبت آورده بود. پس از وی نجم الدین ابو الرجاء قمی، از مستوفیان و مترسلان اواخر قرن ششم، ذیلی بر کتاب او نگاشت وحوادث دوران را از همان نقطه که انوشیروان واگذارده بود تا روزگار وزارت قوام الدین فرزند قوام الدین ابو القاسم درگزینی، پس از سال ۵۷۵ که الناصر لدین الله بر مسند خلافت جای گرفته بود، دنبال کرد (برگ‌های ۲۰۲ ر و ۲۰۶ ر ـ پ) و سپس به مرور ماجرای پایان گرفتن وزارت سه تن دیگر را که پس از وی تا میانهٔ سال ۵۸۴ آمدند بر کتاب خود افزود. چنین است که سبک کتاب در این بخش اخیر با بخش مقدم اندکی تفاوت دارد. از این اثر که با نثری منشیانه نوشته شده نسخه‌ای در دار الکتب قاهره به شماره ۷ تاریخ فارسی طلعت موجود است که در سال ۷۷۲ کتابت شده و از آن میکرو فیلمی در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۶۹۰ (*فهرست میکروفیلم‌ها* ۳۹:۱) هست. نام مؤلف در متن کتاب یا روی نسخه نیامده اما آقای

⇔ کامل قطعه و تفصیل قصه را عماد کاتب به نقل از خود سید در خریدة القصر آورده است (میکرو فیلم شماره ۸۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه شماره ۴۷۷۴ نور عثمانیه، بخش شعراء عجم، سرگذشت همین راوندی، که متن آن در مقدمه دیوان راوندی نیز نقل شده است).

دکتر استفان فربنکس (Stephen fairbanks) که پایان نامه خـود را در دانشگـاه میشیگان آمریکا دربارهٔ همین اثر نوشته است از ارجاعی که در آغاز مرزبان نامه به این کتاب هست نام مؤلف را به دست آورد[۲]. آگاهی این بنده بر اهمیت این اثر و نام مؤلف آن نیز از راه همین پایان نامه است که نسخه‌ای از آن به مهربانی مؤلف ارجمند در سفری که در مهر ماه سال پیش (۱۳۵۶) به مناسبت کنفرانس همدان به ایران آمده بود به دست رسید. همچنین نسخه‌ای از مقاله‌ای در مجله Der Islam سال ۱۹۶۶ در باب این اثر، نوشته استاد راهنمای او آقای دکتر کنت لوثـر کـه دیدار ایشان هم در همدان دست داد. در بالای صفحهٔ آغاز نسخه، و به تبع آن در فهرست دار الکتب و فهرست میکرو فیلم‌ها و مقاله و پایان نامهٔ مزبور، این کتاب «تاریخ الوزراء» خوانده شده، اما این نام در متن نیست و نباید نامی باشد که مؤلّف خود به کتاب داده بود. *مرزبان‌نامه* هم از آن به عنوان ذیل نفثة المصدور یاد می‌کند.

این اثر از رهگذر نثر ادبی و آراستهٔ آن و اشتمال بر فواید مـنحصر تـاریخی بسیار، از مهم‌ترین نگارش‌های قرن ششم هجری بوده و به خصوص برای تاریخ منطقه عراق عجم از اصفهان و قم و همدان و ری و ساوه و گلپایگان و سایر نقاط جبال ، گوهری گران‌بهاست. مؤلّف خود قمی، و پسر عم امیره بن دارا قمی (مأخذ حاضر: ۵۷ پ) ـ نایب دیوان استیفاء در دوره مسعود سلجوقی (۵۲۹ ـ ۵۴۷) ـ ، و دختر زادهٔ برادر خطیر الدین عبد العزیز اسکجه ـ از مستوفیان آن عـصر و از فضلاء و ادباء قم در نیمهٔ اول قرن ششم ـ (همان جا: ۲۲۵ ر. نیز ببینید ۶۶ر و

---

۲. «وذیل *نفثة المصدور* که نجم الدین ابو الرجاء قمی کـرده است و از مـنقطع عـهد ایشـان تـا اواخـر عـمر خویش هر چه از تغلّب احوال اهل روزگار و افاضل و اماثل و وزراء و امراء و مـلوک و صـدور شـنیده است و یا مشاهده کرده به هر یک اشاره ای لطیف می‌کند... ذیلی به یواقیت نکت و درر امثال مالامال...» (*مرزبان نامه*، به تصحیح محمد قزوینی: ۵ و چاپ بنیاد فرهنگ: ۸).

۸۳ر)، و دوست ابو الشرف ناصح بـن ظـفر گـلپایگانی (هـمان جـا: ۲۱۶پ) ـ متصدی دیوان انشاء به روزگار طغرل سوم سلجوقی (۵۷۱ ـ ۵۹۰) که تـرجـمهٔ تاریخی یمینی (چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵ شمسی) را به انشاء او در دست داریم ـ بود. او شعر نیز می‌سروده و در اثر حاضر نمونه‌هایی از شعر عربی خویش را به دست داده است (برگ ۱۶۶پ‌ـ۱۶۷ر و ۱۶۹پ ـ ۱۷۰ر) نثر این اثر چنان که گفته شد نثری منشیانه، و بیشتر عبارات آن به گونهٔ امثال و حکم است. مؤلّف مرزبان نامه نیز به همین دلیل آن را می‌ستاید. اما باید توجه داشت که بر خلاف نظر آقای فربنکس، این اثر آینهٔ امثال و حکم رایج در زبان فارسی در آن عهد نیست بلکه بیشتر عبارات آن ترجمه از اشعار و عبارات و امثال سـایره عربی است که منشیان و ادیبان آن زمان در امهات آثار عربی آن دوره می‌خواندند و آگاهی و احاطهٔ بر آن در آن روزگار، برهان بلاغت و ادب بود. همین جملات و ادبیات است که در این اثر، هر یک در جای مناسب، گاه حتی به صورت خسته کننده ومفرط، به کار گرفته شده است. پس نثر کتاب بیش از هر چیز آینهٔ فضل عربی نویسنده و شاهدی قوی بر احاطه مؤلّف آن بر متون ادبی آن زبان است. فی المثل سخن او در برگ ۹۶ر در ستایش عزّ الدین یحیی نقیب ری که «آن کس که به خدمت او رود جمله مردم او را بیند، و جمله روزگار آن ساعت، و جمله زمین سرای او» ترجمهٔ بیت معروف ابو العلاء معرّی درباره شریف مرتضی است که:

لوجـئته لرأیت النـاس فـی رجـل   والدهر فی ساعة والارض فی دار

و به هیچ روی نشان دهنده آن نیست که در فـارسی هـرگز چـنین تـعبیر و اصطلاح داشته‌ایم. یا کنایات و ظرایـف ادبـی کـه در بـیان اتـهام غـلام بـارگی انوشیروان بن خالد در برگ ۷۴ر ـ پ آورده ترجمهٔ دقیق ارجاعات عربی مشابه

در این معنی در قصه‌ها و اشعار است.

نکتهٔ مهم دیگر فرق عمدهٔ این اثر با تاریخ بیهقی است. هم در کتاب آقای فربنکس و هم در مقالهٔ آقای لوثر به مشابهت آن دو اشاره شده است. واقع آن است که از رهگذر سبک نگارش، نثر این نویسنده با نثر دبیر بزرگی مانند بیهقی در یک سطح نیست. بیهقی که ادیبی سرآمد بود در بیان حوادث تاریخی و وقایع ایام یک نثر نویس بسیار تواناست، اما نویسندهٔ این اثر گرچه در شیوهٔ نثر منشیانه ـ که زبان ادیبانه دربارها در مکاتبات، و اساس آن بر بیان مراد با تشبیهات و نکته‌ها و تک مضراب‌ها و امثال و ظرایف و اشعار و نقل قول‌ها بود ـ بسیار تواناست، در نثر نقلی برای بیان عادی وقایع و شرح ماجراهای روزمره، توانایی خاصی ندارد و اگر بخواهد ماجرایی را به صورت ساده، بی‌استمداد از نکات ادبی و بدون نقل از مأخذی، شرح دهد به دشواری می‌افتد. اختلاف شیوهٔ نثر او در موارد معدودی از این اثر که خواسته است چیزی را به صورت ساده نقل کند چشمگیر است. نمونه‌ها را در ماجرای صفی الدین محمود خراسانی و امیر اجل اختیار الدین جوهر در برگ‌های ۴ر ـ ۶ر، ماجرای زاهدک با صفی الدین اوحد در برگ ۵۹پ، گفتگوی شمس الدین ابو نجیب مشرف و استاد جرهان ترسا و منتجب مراغی در برگ ۱۰۶ر ـ پ، و داستان عز الدین ابه با رئیس الدین عبد الملک سهروردی در برگ‌های ۱۲۲پ ـ ۱۲۴پ می‌توان دید. اطلاعات تاریخی مؤلّف نیز چندان عمیق نبوده و تاریخ را بیشتر از راه آثار ادبی می‌شناخت. فی المثل آل وهب را که از خاندان‌های حکومتگر قرن سوم و اوایل چهارم بوده و افراد آن چندین دهه از سوی خلفاء، حکومت بخش وسیعی از سرزمین خلافت را عهده دار بودند، به استناد شعری از بحتری، حکمرانانی مستقل گمان برده است (۲۰۰پ ـ ۲۰۱ر). کتاب او هم فی الواقع کتاب تاریخ نیست و مؤلّف خود به

وضوح در صدد تدوین اثری تاریخی نبوده است. از این رو در سراسر کتاب (جز در یک مورد از حوادث قدیم که به دلیلی سال وفات سید اجل مرتضی ذو الفخرین ابو الحسن مطهر نقیب ری را در سال ۹۲[=۴۹۲] ذکر می‌کند) تاریخ ماه و سالی دیده نمی‌شود. حتی زمان آغاز و پایان و مدت وزارت هیچ وزیری نیز مشخص نیست و اگر کمک منابع تاریخی آن دوره نباشد تداوم و استمرار وقایع هر زمان و فترات آن به کلی مبهم است. هدف مؤلّف آشکارا ارائه اثری منشیانه و ادبی بوده است و لاغیر، بیشتر نوعی تجارب السلف و خاطرات عمر، و نه تاریخی که روشنگر ایام دقیق وقایع باشد.

هیچ یک از این ملاحظات ذرّه‌ای از اهمیت این اثر نفیس نمی‌کاهد. چه بسیار نکات که در مورد جامعهٔ ایران در دوره سلجوقی و تاریخ عمومی آن عهد از این منبع به دست توان آورد. همین اشعار عامیانهٔ فارسی که در نکوهش افراد در این دفتر هست برای آگاهی بر چگونگی سطح فرهنگی جامعه آن روز و ادبیات شایع در میان مردم، و حتی در جمع درس خوانده‌های آن جامعه، منبعی ارجمند است. ادبیات و فرهنگی که کما بیش در برخی بخش‌های جدا شده از ایران در شرق تداوم یافته و به روزگار ما نیز رسیده است. جز این، آن چه بسیار مغتنم است نکات و آگاهی‌هایی است که در جای جای کتاب دربارهٔ رجال علمی و ادبی و سیاسی آن دوره و احیاناً وضع شهرها در محدودهٔ عراق عجم آمده است. درباقی ماندهٔ مقاله، نمونه‌هایی از این آگاهی‌ها که در ارتباط با قم، موطن مؤلف کتاب و نویسنده حاضر، است عرضه می‌شود. آگاهی‌هایی که به تبیین وضع و حال قم در اواخر دورهٔ سلجوقی مدد بسیار نموده و گاه مکمل اطلاعات مشابهی است که در مصادر دیگر آن عهد به خصوص *کتاب النقض* شیخ عبد الجلیل قزوینی آمده است.

* * *

پیشاپیش باید دانست که در آن دوران مراکز دانش دینی در بـخش مـرکزی ایران، دیگر آن رواج و رونق روزگار آل بویه را نداشتند. «ائمۀ بزرگ در شهر ما نماند» (برگ ۲۰۶پ). خواجه امام مجد الدین ابو القاسم قزوینی به نوعی جانشین قاضی ابو بکر باقلانی، متکلم بزرگ اشعری دوران پیش، شمرده مـی‌شد و امـام سدید الدین محمود حمصی رازی، متکلم و دانشمند شیعی در دوره‌ای که کـلام شیعه پس از شریف مرتضی همچنان رنگ معتزلی داشت و جز در چند مورد از آموزه‌ها و کلیات جهان‌شناسی آن مکتب دفاع می‌نمود، جـانشین قـاضی عـبد الجبار اسد آبادی متکلّم بزرگ معتزله در دوره آل بویه (برگ ۲۰۸پ). «در قدیم بیشتر فضلاء از اصفهان و قم وجرباذقان برخاسته‌اند» (۲۱۰ر) اما اکنون دیگـر شمار زیادی از آن گونه فضلاء در شهرها نمانده بودند.

الف ـ رجال سیاسی

در میان شخصیت‌های سیاسی قمی آن دوره، کسی که نام او در این اثر برجسته‌تر از همه و به تکرار مذکور است کمال ثابت قمی است.

ـ او کمال الدین ثابت بن محمّد (۹۹پ)، پسر خالۀ مجد الدیـن ابـو الحسـن علیان، کدخدای اتابک النقش، و خود از شخصیت‌های پر نفوذ دولت سلجوقی در دهه‌های نخستین قرن ششم بود (۴۹پ، ۵۲پ‌ـ۵۳ر و جز ایـنها). او مـدتها در دیوان استیفاء، دبیر جامگیات بود (۵۵ر) و پس از آن به ریاست دیوان اشـراف مسعود سلجوقی منصوب شد (۴۹پ). در سال ۵۲۸ مسـتوفی طـغرل دوم شـد (۶۳ر. تاریخ سال در *تاریخ دولة آل سلجوق* عماد کاتب: ۱۵۷) و انتظار وزارت او نیز می‌رفت، حتی گویا پیشنهادی هم در این مورد به او شـد (۹۰پ‌ـ۹۱ر)، ولی در ۵۳۳ به تمهید عز الملک مجد الدین بروجردی وزیر زندانی و سپس کشته شـد

(۹۸پ. *تاریخ سال* از عماد کاتب: ۱۶۶). او از رجال بزرگ و کاردان عهد سلجوقی بود (عماد کاتب: ۱۶۶ـ۱۶۷). سرگذشت و وقایع زندگی او در منابع تاریخی آن دوره (که بخشی از آن در تعلیقات *کتاب النقض*: ۴۱۵ـ ۴۱۷ به عین عبارات نقل شده) آمده و از مأخذ حاضر جزئیات بسیاری راجع به زندگی او به دست می‌آید که در مآخذ دیگر نیست. آن چه از این دست در ارتباط با قم است چنین است:

پس از شکست المسترشد بالله عباسی از مسعود سلجوقی در سال ۵۲۹، کمال ثابت چون مستوفی دیوان و بر خلاف دیگران به حساب و کتاب آشنا بود بهرهٔ بزرگی از بیت المال خلافت برای خود برگرفته بود (۶۷ر ـ پ. تاریخ سال از عماد کاتب: ۱۶۲). املاک و اموال او در قم بود و در آن شهر خیرات نیز کرده بود (۹۱پ) و با آن در تماس منظم بود (۸۳ر). در ۵۳۲ به حج رفت (۸۴پ، ۸۶ر) و در بازگشت، دشمن خود عز الملک مجد الدین بروجردی را بر مسند وزارت یافت. در تمهید برای برداشتن او، از همدان که پایتخت مسعود بود به قم آمد (۹۱پ) و از آنجا عزم سفر خراسان و پیوستن به سلطان سنجر داشت. اما میان او امیر سید مرتضی شرف الدین قمی نقیب سادات قم و ری که خاک قدم او توتیای چشم روزگار بود به سبب املاک قم وحشت قدیم بود و به تمهید نقیب، امیر عباس والی ری مانع سفر کمال ثابت شد (۹۲پ). او به جای خراسان به ساوه رفت و به خانقاهی که خود می‌ساخت و هرگز تمام نشد فرود آمد (۹۶ر). از آنجا رو به همدان نهاد اما در آنجا دستگیر شد (۹۶پ) و سرانجام در همان شهر به قتل رسید (۹۸پ) و اموال و املاک او به مصادره دیوان درآمد. هفت صد هزار دینار مال او، بیرون از املاک، نقد به حساب آمد، بیشتر امیری و زر سرخ (۹۹ر). عز الملک، اثیر ابو نصر دسکانی را به قم فرستاد به طلب اتاوات او، تا آن چه را که در قم مدخر بود برگرفت و مردم او را مصادره کرد. کمال ثابت خلقی معروفان را در

قم هلاک کرده بود بیم آن که اگر او نکبتی رسد نباشد که در خانه بردن او سعی کنند. ندانست که از دسکان‌فراهان، اثیر ابونصر بداندیش او شود (۹۹پ- ۱۰۰ر).

نگارندهٔ کتاب نقض: ۱۹۵ نیز از جوامع که کمال ثابت در میان شهر قم ساخته بود یاد می‌کند. در *تربت پاکان* ۲: ۱۰۹ت ۱۱۰ گفته‌ام که این ارجاع، به مسجد جامع قم است که بنای آن در ۵۲۸ در اواخر روزگار طغرل دوم به پایان رسیده و تا امروز به سلامت و رفعت بر جای مانده است.

کمال ثابت را برادری بود معلّی نام، «بر اطلاق شاید گفتن که در عهد او از او فاضل‌تر نبود». او در زندگی کمال ثابت درگذشت. دو بیتی از اودر ستایش وزیر مجد الملک براوستانی قمی در این جا هست (۶۶پ).

ـ وزیر قمی دیگر این عهد، شرف الدین ابو طاهر ممیسه[۳] قمی وزیر شیعی سلطان سنجر بود که از او در برگ ۷۲ر یاد و گفته شده است که او «در آزادمری شمشادآزاد بود». او، شرف الدین ابو طاهر سعد بن علی بن عیسی بن ممیسه قمی وجیه الملک، از مردمان دیه ویدهند قم بود که به بغداد رفت و در اردوی ملکشاه، در دستگاه مهذب الدین کمنج ـ متصدی دیوان عرض لشکر ـ به کار پرداخت. پس از این، عمل مرو بدو واگذار شد و سپس با حفظ سمت، کدخدا و نایب حرم ترکان خاتون مادر سلطان سنجر شد. مدتی نیز خود متصدی دیوان عرض لشکر بود.[۴] آن گاه سنجر او را پس از درگذشت وزیرش شهاب الاسلام در پنج شنبه ۱۷ محرم ۵۱۵ به وزارت برگزید. او پس از یک سال در این منصب در چهارشنبه ۲۵

---

۳. در *راحة الصدور*: ۱۶۷ "مامیسا" دارد. منتجب الدین در *فهرست*: ۲۸۰ از افضل الدین محمد بن ابی الحسن بن مموسه ورامینی، فاضل فقیه واعظ، یاد می‌کند.

۴. پیش از این دو قمی (مهذب الدین کمنج و ابو طاهر ممیسه) نیز ابو المفاخر قمی ملقب به طرطنبیل در وزارت سعد الملک ابو المحاسن سعد بن محمد آبی ریاست دیوان عرض لشکر داشت (*تاریخ دولة آل سلجوق* عماد کاتب: ۸۶).

محرم ۵۱۶ درگذشت و در جوار تربت مقدس رضوی در مشهد به خـاک رفت (*تـاریخ دولة آل سـلجوق* عـماد کـاتب: ۲۴۵، *راحـة الصـدور*: ۱۶۷، *نسـایم الاسـحار*: ۵۹و ۱۷۰. نیز ببینید *سلجوق نامه* ظهیر الدین نیشابوری: ۵۲ چاپ کـلاله خـاور، *العراضه فی الحکایه السلجوقیه*: ۱۱۳، *النقض*: ۲۲۰، *دیوان معزی* در چندین مورد. نـیز *وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی*: ۲۴۹ ـ ۲۵۱، *تعلیقات النقض*: ۷۳۴ ـ ۷۳۹). در *نسایم الاسحار*: ۱۷۹ دارد که شرف‌الدین ابو طاهر ممیسه قمی خاندانی نـامدار و اقارب و عشایر بسیار داشت و سنجر بازماندگان او را تربیت و رعایت فـرمود. عماد کاتب در *خریدة القصر* (میکرو فیلم شماره ۸۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه شماره ۴۷۷۴ نور عثمانیه، بخش شعراء عجم) از علاء الدین ابو القاسم عبید الله بن اسحاق بن عیسی قمی از اهل قم، عم استاد ابو طاهر سعد بن علی بن عیسی، که در بغداد ساکن بود و سپس به خوارزم رفت یاد ونمونه‌ای از شعر وی نقل می‌کند (نیز ببینید *تلخیص مجمع الآداب* ابن الفوطی ۴: ۱۰۲۸ ـ ۱۰۲۹).

ـ مؤلف ما همچنین از اوحد الدین ثابت برادر شرف الدین ابو طاهر ممیسه یاد ونمونه‌ای از شعر او نقل می‌کند (۲۳۴پ ـ ۲۲۵ر). این اوحد الدین ثابت وزیـر فارس بود (*النقض*: ۲۲۰).

ـ مهذب الدین کمنج که نام او ذیل سخن از شرف الدین ابو طاهر ممیسه یاد شد همان ابو محمد کمنج است که در عهد سلطان طغرل بک و سلطان الب ارسلان و در اول عهد سلطان ملکشاه، عارض (یعنی رئیس دیوان عرض لشکر) بـود، در ابتدا به نیابت منصور محتاج و بعد از آن به اصالت (۲۲۵پ). او شاید همان مهذب مستوفی قمی باشد که در کتاب *النـقض*: ۲۲۲ در عداد رجال دیوان سلجوقی نام بردارست، هر چند ندیده‌ام از تصدی منصب استیفاء از سوی او ذکری شده باشد. نمونه‌ای از شعر عربی او در کتاب مورد سخن ما آمده است. در همین کتاب از سه

تن دیگر از اعضاء این خاندان قم در آن دوره نیز نام آمـده است: دو بـرادر بـا نام‌های مهذب الدین ابو طالب کمنج (که در وصف او می‌گوید:

«او را علم و ثروت و مروت بر قطار بود. مـادر جـهان بـه چـنان پسـری مـباهات می‌نمود. فضل او در دبیرستان علم تخته‌زرین بود. این دو بیت در حق صفی الدین ایاز گفته است...»).

و ابو سعد کمنج (که او را «سعد فلک علم و کوه زمین فضل» می‌خواند و دو بیت نمونه شعر عربی او نقل می‌کند). او می‌گویداین «هر دو مرافق همان ابومحمد کمنج بودند»، ظاهراً به این معنی که در دستگاه او کار مـی‌کردند (۲۲۵ر ـ پ). یکی هم ناصح الدین ابو جعفر کمنج که در وصف او می‌گوید: «او روی زمانه و دست و پای مکارم بود»، و سپس دو بیت عربی در وصف خضاب از او می‌آورد (۲۲۵پ). نام این سومین در کتاب *النقض*: ۲۲۲ در ردیف نام بزرگان رجال دیوانی شیعه آمده است. در همان کتاب: ۱۹۵ از مدرسه استاد ابو الحسن کمنج یاد شده است. ابن شهر آشوب در *مناقب* ۱۲:۱ می‌گوید که کتاب‌های شیخ مفید، دانشمند بزرگ شیعه، را از دو برادر ابو جعفر و ابو القاسم ابن کمنج فرا گرفته که آنان نیز از پدر خود که شاگرد قاضی ابن براج شاگرد مفید بود روایت می‌نمودند (نیز ببینید *ریاض العلماء* ۴۱۴:۱ و ۵۰۳). دانشمند زین الدین محمد بـن ابـی نـصر قـمی در اجازه‌ای که در ۵۸۷ بر نسخه‌ای از نهج البلاغه نوشته است می‌گوید که خود آن کتاب را بر استاد سعید امین الدین ابو القاسم المرزبان بن حسین المدعو بابن کمنج خوانده بود (*طبقات اعلام الشیعه* ۱۹۹:۹ ذیل مرزبان بن حسین بن محمد المـدعو بابن کمنج). ما فروخی در محاسن اصفهان: ۳۳ در شمار شعراء وادبـاء روزگـار خود از استاد مهذب ابو طاهر کمنج قمی یاد می‌کند. این می‌تواند همان مـهذب الدین ابو طالب کمنج، یکی از دو برادر کمنج، باشد که مأخذ ما از او نام برده و در

این صورت، یکی از دو نام طاهر و طالب صورت مصحف نام دیگر خواهد بود، و یا منظور ما فروخی، آن ابو طاهر است که در مأخذ ما در شمار ادباء قم در نیمه اوّل قرن ششم یاد و سه بیتی عربی به عنوان نمونه شعر او نقل شده است (۲۲۶ر).

ـ اجلّ ظهیر الدین پسر زاده افضل الدین حسن بن فاذار قمی که از سوی طغرل سوم (۵۷۱ ـ ۵۹۰) به ریاست دیوان انشاء منصوب شد. مؤلف ما می‌گوید که

«در این عهد، ذو فنون‌تر از او نیست. از خاندان علم بیرون آمده و در آشیان فضل تربیت یافته. چنان‌که خورشید، جهان را روشن کند خط او چشم‌ها روشن گرداند وعالم‌افروزد».

او سپس دو بیت شعر عربی از جدّ این ظهیر الدین، افضل الدین حسن فاذار، و دو بیت از خود او نقل می‌کند (برگ ۲۱۱ر). این حسن فاذار را منتجب الدین به عنوان الشیخ الادیب افضل الدین حسن بن فاذار القمی امام اللغة یاد کرده است (*فهرست*: ۲۲۳. نیز *ریاض العلماء* ۱:۱۹۶، *طبقات اعلام الشیعه* ۶:۷۰). ابو الشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی مترجم تاریخ یمینی در خاتمه آن کتاب که آن را پس از سال ۵۸۲ نوشته است (*ترجمهٔ تاریخ یمینی*: ۴۱۹ ـ ۴۴۳) در شرح اغتشاشات دوره طغرل سوم و قربانیان آن دارد که پسران حسن فاذار قمی که کتّاب دولت بودند به قتل آمدند (ص ۴۲۷). منتجب الدین از سدید الدین ابو محمد بن حسن بن فاذار قمی که قاضی فاضل بود یاد دارد (*فهرست*: ۲۱۱).

ـ مکین الدین ابو الفخر، مستوقی سلطان محمد سلجوقی در وزارت جلال الدین فرزند قوام الدین درگزینی (۵۴۷ ـ ۵۴۹). او مدت‌ها در ری از سوی سلطان سنجر حاکم بود. خیرتر از او در دوران عهد نبود. املاک فراوان و نعمت بسیار داشت. صاحب مروت عجب بود. دست مروت او بر مردم... بیش از آن بود که

شرح توان داد. حرکات و سکنات او به خیر مقرون بود (۱۴۳ر ـ پ). یاد این شخص در کتاب *النقض*: ۲۲۱ در جزء رجال دیوانی شیعه و مستوفیان معتبر به صورت خواجه مکین الدین ابو الفخر قمی هست. مؤلف کتاب *النقض* را روزی به سرای فخر الدین در ری نوبت مجلس بود و رضی الدین ابو سعد ورامینی و مکین بو الفخر قمی در مجلس بودند (همان: ۴۵).

ـ معین الدین ابو الفتح بن الحاجب قمی عمید ری بود و در آن منصب درگذشت (برگ ۱۹۵ر). او پیش از عمیدی ری، رئیس قم بود. ثروت و املاک نیکو داشت. فاضل و عالم ونیکو خط (۱۹۵پ). مؤلف سپس ماجرای دشمنی امیر حاجب نجم الدین حسن بن رستم را با این معین الدین ابو الفتح بن الحاجب که به حبس طویل المدة ومصادره سخت وی انجامید به تفصیل می‌آورد (۱۹۵پ ـ ۱۹۶پ). عمیدی او در ری پس از استخلاص از آن دوران سخت بود.

ـ صفی الدین ابو الفضل قمی در عهد سلطان محمد بن ملکشاه نایب دیوان استیفاء بود. در متانت ادب چون آتش همه زبان آمد. این دو بیت شعر اوست:

رضیت بارض الریّ والریّ دونه وغادرت للممجان امجن مجّانا

ومن جاء وادی جیّ جنّ جنانه ومن حلّ فیها حال بل خان اخوانا

جی اصفهان است و ممجان قم.[5] صفی الدین در شعر گفتن مهارتی داشت اما کثرت اشغال دیوانی مانع او بود (۲۲۵ پ).

ـ اجلّ عالم مهذب الدین علی ابو عیسی قمی، متصدی دیوان انشاء اتابک محمد. خط نیکو نویسد و مثال‌های او زیباتر از خرمن گل است (۲۱۷پ).

---

۵. بنگرید: *تاریخ قم*: ۶۰: «ممجان که امروز قصبه قم است».

ـ امیره بن دارا قمی، نایب دیوان استیفاء در روزگار مسعود سلجوقی. او نیکو نوشتی (۵۷ر). خط او مناسب خط دلربایان خلخ و ختا بود. تجمل و اسباب و منظری نیکو داشت (۵۷پ. نیز ببینید ۶۰پ).

ـ نظام الملک ابو طاهر بن شاذان قمی وزیر فارس بود. ایوان علم و الماس درّ معانی آمد. مؤلف نمونه را سه بیت از شعر عربی او نقل می‌کند (۲۲۴پ).

ـ صفی الدین محمّد وکیل رئیس قم بود و او را کمال ثابت در روزگار اعتلای قدرت خود در عهد سلطان مسعود میان بازار شهر به دار زد (۶۵پ).

ـ قاضی نجم الدین ابو ابراهیم بابویه قمی قاضی قم، که از خاندان چهار صد سالهٔ علم و بیش از چهل سال متولی قضاء بود. کمال ثـابت در روزگـار اوج و اعتلای قدرت خود در اوائل عهد سلطان مسعود (میان سال‌های ۵۲۹ ـ ۵۳۳) او را به زندان افکند و بفرمود تا در زندان هلاک کردند. گفتند به مرگ خویش مرد. کمال ثابت را همین حال افتاد، حذو النعل بالنعل (۶۵پ ـ ۶۶ر) چه در راه ساوه به همدان

> **«نور الدوله سنقر که والی همدان بود او را به رباط سر بالا به فرمان سلطان بگرفت و محبوس کرد. از بغداد کسان عز الملک مجد الدین وزیر آمدند و او را در قلعه همدان هلاک کردند و گفتند که به مرگ خویش مرد. همان معامله که او با قاضی نجم الدین ابو ابراهیم کرد با وی برفت. کما تدین تدان به گزاف نگفته‌اند» (۹۸پ).**

عز الملک نیز به نوبه خود توسط جانشین خویش، وزیر مؤید الدین مرزبان، زندانی شد. «او را شربتی دادند ممزوج به زهر قاتل. گفتند به مرگ خویش مرد. کیفر کار ناهموار او بر این وجه آمد. کمال ثابت، قاضی قم را بر این صفت کشت، وکمال ثابت را بر این شکل، و عز الملک را بدین سان. قَـتَلْتَ وقُـتِلْت وسـیقتل

قاتلک رسمی مطرد آمد» (۱۱۷ر ـ پ). از این قاضی در کتاب *النقض*: هم یاد و گفته شده که

«قاضی ابو ابراهیم بابویی پنجاه سال در قم بر مذهب اهل البیت حکم راند و فتوی نوشت و اکنون بیست سال است که زین الدین امیره شرف شاه است حاکم و مفتی».

ـ از این زین الدین امیره بن شرف شاه حسینی، *منتجب الدین*: ۲۰۸ نیز با توصیف «ثقة قاضی قم» یاد کرده است. نیز ابن حجر در *لسان المیزان* ۱:۴۶۶ (که گرچه مأخذ خود را همین منتجب الدین می‌گوید ولی اطلاعاتی افزون‌تر دارد که در آن مأخذ نیست). در کتاب *النقض*: ۱۹۵ همچنین از «مدرسهٔ سید امام زین الدین امیره شرف شاه الحسینی که قاضی و حاکم است» یاد می‌شود.

ـ خطیر الدین عبد العزیز اسکجه قمی، عم مادر مؤلف کتاب، «به خراسان مستوفی امیر اجلّ اختیار الدین جوهر (درگذشتهٔ ۵۳۴) بود. وامق و عذرا به مثنوی تازی نقل می‌کرد. چون اشغال بزرگ به وی مفوض گشت از اتمام آن باز ماند». بیتی از شعر عربی او در این کتاب هست که مؤلف جز آن، شعری از وی به خاطر نداشت(۲۲۶ر). او طبعاً جز ظهیر الدین عبد العزیز مانکچه است که در سال ۵۳۳ در قم بود و کمال ثابت در آغاز گرفتاری‌های خود پیش از ترک همدان بدو گزارش احوال نوشت و وی را از نیت سفر خود مستحضر ساخت (۸۳ر). دو بیت عربی از این یکی هم در وصف کمال ثابت در این جا هست (۶۶ر). در کتاب *النقض*: ۶۹۵ از مدرسه ظهیر الدین عبد العزیز در قم یاد می‌شود و او باید همین مخاطب کمال ثابت باشد.

ـ از خاندان نقابت سادات قم که سپس به ری رفته و نقابت ری و کاشان و آبه را نیز به قلمرو خود افزودند به تفصیل یاد می‌کند. در هنگام تألیف کتاب، امیر سید

عز الدین یحیی ـ که پس از این در سال ۵۹۲ به دست خوارزم شاه کشته شد ـ زنده و در اوج محبوبیت و نفوذ اجتماعی خود بود. او فرزند مرتضی شرف الدین ابو الفضل محمد، فرزند عز الدین ابو القاسم علی، فرزند محمد، فرزند سید مرتضی ابو الحسن مطهر ذو الفخرین بود. مؤلف از این خاندان به مناسبت ذکر مخالفت پدر عز الدین یحیی با کمال ثابت، ذیل شرح واپسین ایام زندگانی این شخص، یاد می‌کند و می‌گوید:

«میان کمال ثابت و امیر سید مرتضی شرف الدین نقیب قدس الله روحه که خاک قدم او توتیای چشم روزگار بود به سبب املاک قم وحشت قدیم بود. امیر سید مرتضی، امیر عباس (والی ری) را گفت: او می‌گریزد و مبالغی خزاین و ذخایر دارد. امیر عباس کس فرستاد و او را منع کرد... کمال ثابت ... به ساوه آمد... پدر امیر سید شرف الدین نقیب، امیر سید عز الدین، به ساوه آمد و عذری خواست. حالی را به ظاهر وحشت بر خاست... بسیار جبّاران قصد خانهٔ سید مرتضی (ذو الفخرین) کردند و مقهور آمدند. کمال ثابت هم در آن سلک منتظم شد... ابو علی حاجب قصد سید مرتضی کرد. سرای او اکنون باغ اعقاب سید مرتضی است. درگاه آن درگاه است و بیل باغبان گرز و تبر تبرزین. اولاد سادو که معروفند به عراقیان، از ابتدای دولت سلطان مسعود بن محمود بن سبکتکین، خورشید و ماه دولت را چون نرگس در دستی گرفتند و ثریا را چون شمامهٔ گل در دست دیگر. سید مرتضی را به سبب خصومت ایشان از قم به ری انزعاج بود. در این حال، نزهت گاه ایشان و قلعه‌ای در شهر که معقل و ملجأ ایشان بود هم ملک اعقاب سید مرتضی است. دولت عراقیان ممتد گشت. دیوار قم و عمارت مسجد جامع بیرون شهر و مناره‌ها آنجا ایشان کردند. ابو نصر عراقی بر دست دیالم ساوه کشته شد. سروش، پسر ویلکین بن وندر بن فضلویه را که خویش عراقیان بود بکشت. ایشان سروش را قصاص کردند.

او داماد اسحاق بن کامروا مهتر دیالم ساوه بود... اسحاق... لشکر را به تاختن به قم فرستاد تا ابو نصر را بکشتند و بعد از آن ابو الفضل را هم... جهان کمر بندگی ایشان دور افکند... مدت‌ها قم با چند ناحیه وولایت دیگر در اعتداد دیوان ایشان بود...

سید مرتضی به ری متوطن شد. سید قاسم حسنی را از نقابت معزول کرد و متقلد نقابت ری و قم و کاشان و آبه شد. سید قام دیده فضل بود... چندان که سید قاسم جهد کرد ودر استرداد نقابت، اسبی به ده تازیانه زد فایدت نداشت... سید مرتضی را علم و مروت و اصالت نسب مجتمع بود، و عین الکمال مصروف و عمر دراز. ماهی بود که در نود سال که عمر او بود در وی ذره‌ای نقصان ندیدند... دخترکیا اجل ابو الفتح ـ مادر خواهران وزیر علاء الدوله محمّد بن دشمن زیار که پس از سلطان مسعود بن محمد بن سبکتکین، کوهستان در دست او آمد ـ زن او بود، و دختر نظام الملک حسن بن علی بن اسحاق زن پسرش، و دختر پسر زاده علاء الدوله محمد بن دشمن زیار زن پسر زاده او امیر سید عز الدین. مادر این زن عایشه خاتون بود دختر سلطان الب ارسلان. وفات سید مرتضی روز عید اضحی سنهٔ اثنی و تسعین (و اربعمایه) بود. از آن تاریخ باز هیچ علوی را در بزرگواری برابر او ندیدند... از جمله شعر او این دو بیت یادکرده می‌شود....

رحم الله الماضین و ادام ایام وارثهم الباقی الامیر السید العالم الاشرف عز الدین یحیی که در غزارت علم و تذهیب اخلاق ثانی ندارد. همچنان است که موفق ابو شجاع شمامه که شمامه فضل بود به وقت ولادت میمون او گفت:

بشّر جبریل بمیلاده فقال یابشرای هذاغلام

انسان عین زمانه و خال خدّ مفاخرروزگار است... او بطن هفدهم است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه». (۹۲پ ـ ۹۶ر).

سرگذشت این خاندان و افراد آن در تواریخ و سرگذشت نامه‌ها و منابع انساب

به تفصیل آمده که عمدهٔ آن مطالب به عین الفاظ در *تعلیقات دیوان قوامی رازی*: ۱۹۳ـ ۲۳۴ گردآوری شده است.

در متن بالا از امیر ابو الفضل و امیر ابو نصر عراقی ـ از امراء دورهٔ طغرل اول (۴۲۹ ـ ۴۵۵) ـ و آثار خیر آنان در قم: دیوار شهر و عمارت مسجد جامع بیرون شهر و مناره‌های آن جا، یاد شده است. در کتاب *النقض*: ۲۱۹ ـ ۲۲۳ دارد که

«امیر ابو الفضل عراقی در عهد سلطان طغرل کبیر مقرب و محترم بود. باروی شهر ری و باروی قم و مسجد عتیق قم و مناره‌ها او فرمود و مشهد و قبه ستی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السلام او کرد و خیرات بی مر که به ذکر همهٔ کتاب بیفزاید».

همچنین اشاره می‌کند به «جوامع که بو الفضل عراقی بیرون شهر قم بنا کرده است» (ص ۱۹۵). این ارجاع ـ چنان که در *تربت پاکان* ۲: ۱۱۹ بیان شده ـ به مسجد جامع عتیق قم منسوب به امام حسن عسکری نظر دارد که هنوز در صورت تجدید بنا شدهٔ صفوی و قاجاری آن بر جای مانده است.

ب ـ رجال فضل و ادب

از برگ ۲۲۱ پ تا ۲۲۷ر فهرستی از فضلاء و ادباء آن عهد اصفهان و قم به دست می‌دهد که بخش قم آن از پایان برگ ۲۲۳پ آغاز می‌شود. بیشتر افرادی که در این بخش نامبردار شده‌اند از رجال دیوان یا وابستگان آنان بوده و در قسمت پیش ذکر شدند. چنین است نام دیگران و همچنین برخی دیگر که در تضاعیف کتاب از آنان نام آمده است:

ـ ابو جعفر قمی که وزیر زین الدین ابو المظفر پسر سیدی زنجانی، ادیب و صاحب منصب برجستهٔ این عهد و مذکور در دیباچه مرزبان نامه، در نکوهش

شمس الدین ابو نجیب وزیر سلجوقی به شعری از او تمثل کرد (۱۵۰ر). او طبعاً همان ابو جعفر محمّد بن علی عطار قمی است که نگارندهٔ *تاریخ قم*: ۱۱ از او یاد کرده و می‌گوید به کرات از ابو الفضل محمّد بن حسین ابن العمید وزیر شنیده بود که تعجب می‌کرد که مردم قم اخبار شهر خود را ترک کرده ودر آن کتابی ننوشته‌اند و از جمله شعری از اشعار این ابو جعفر نزد ایشان نیست. ابن العمید که خود سرآمد ادباء عصر خویش بود شعر این ابو جعفر را از بهترین شعرها می‌دانست زیرا که او در آن معانی لطیفه اختراع کرده و بر نظرای خود مانند رودکی و رازی فایق شده بود. ابن العمید دربارهٔ او می‌گفت که ابو جعفر در روزگار خود همچون امرء القیس است در روزگار خود. مؤلف *تاریخ قم* از این رو مجلدی از اشعار این ابو جعفر برای خزانهٔ ابن العمید فراهم آورد.

ـ ابو الفرج بن هندو که برخی اشعار او در این اثر نقل شده است (یک بیت در ۱۹۱ پ، یکی در ۱۸۸پ به نقل از دیوان او، و دو بیت در ۲۱۰پ). این همان ابو الفرج علی بن حسین هندو قمی، ادیب مشهور قرن پنجم و درگذشته ۴۲۰ است که از هندوجان قم بود (ببینید *تربت پاکان* ۲: ۱۸۷ ت ۱۸۸ در پاورقی).

ـ «موفق ابو شجاع شمامه قمی که فاضل و متبحر و متین الادب بود. بر در فضل پرده‌ای بود زربافت. اما باطنی خبیث داشت. به هجو مردم مولع بودی. مقراض اعراض بودی. از این عادت او را فطام نبود. سفاهت و بی خردی پیشه کرده بود. با آن که پیر و فرتوت شده و چناروار پنجه سؤال پیش داشت از بدایت حال هیچ کم نکرد...» (۶۵پ). بیتی به عربی در نکوهش کمال ثابت (همان جا) و دو بیت دیگر از او در ۲۲۶پ هست. پیشتر شعری را که همین «موفق ابو شجاع شمامه که شمامه فضل بود» به وقت ولادت عز الدین یحیی، نقیب ری و قم در

روزگار مؤلف، گفته بود دیدیم (۹۵ پ). عماد کاتب در *خریدة القصر*، بخش شعراء عجم، از این سراینده با توصیف «کان شاعراً ادیباً فاضلاً کثیر الحفظ عارفاً باللغة، قدم بغداد» ستایش و همین بیت او در ولادت عز الدین یحیی نقیب را نقل می‌کند.

ـ ابو الحسن کیله که مؤلف در شمار «فضلای قم که در پنجاه شصت سال بودند» نام برده و می‌گوید که او «باروی شهرستان علم بود و قلاده‌های فضل او چون ستاره‌های رخشان ودرّفشان» (۲۲۶ر). بیتی نیز به عربی از او می‌آورد (۲۲۶پ).

ـ امین الحضره منصور قمی، شاعری که دو بیت عربی از او در رثاء کمال ثابت در این جا هست (۹۹پ).

ـ امیر سید مجد الدین ابومحمد علوی، که به هنگام تدوین کتاب زنده بوده و مؤلف دربارهٔ او با تعارفات منشیانه معمول خود می‌گوید:

«چشم‌روزگار، علم عالم علم و رهنمای جادهٔ فضل و قلعه‌گشای جهل. بزرگی است از روی معنی که در این جهان بسیط عریض نگنجد». (۲۲۴ر ـ پ).

آن گاه دو بیت فارسی به عنوان نمونه شعر او می‌آورد.

ـ افضل الدین پسر ماهابادی، که او نیز به هنگام تدوین کتاب زنده بود و مؤلف در قم جز او و شخصی که پس از وی ذکر می‌شود کسی را در حدّ فضلای پیشین شهر نمی‌دید. درباره او می‌گوید: «خرده ریز و نواله افضل الدین، جهانی مردم سیر کند و نسیم سحر علم او پشه جهل بپراکند... این دو بیت شعر اوست:

ابحت لها الفؤاد فصار بیتاً　　حراماً ان یحلّ به سواها
تنشّت عینها من غیر خمر　　فهل لثمت قبیل الصبح فاها»

(۲۲۳پ ـ ۲۲۴ر). این دانشمند همان شیخ امام افضل الدین حسن بن علی بن احمد ماهابادی استاد منتجب الدین بوده که در فهرست خود: ۲۲۳ او را «علم فی الادب، فقیه صالح ثقة» خوانده و از تألیفات او شرحی بر *نهج البلاغه*، *شرح شهاب*، *شرح اللمع*، کتابی در رد علم نجوم، کتابی در اعراب، دیوان شعر و مجموعه‌ای از نامه‌ها و قطعات منثور یاد می‌کند. پدر بزرگ مادری او احمد بن علی ماهابادی نیز در همین فهرست: ۲۰۷ ـ ۲۰۸ به عنوان «شیخ افضل» و «فاضل متبحر» ذکر، و کتاب‌های *شرح اللمع*، کتاب *البیان فی النحو*، کتاب *التبیان فی التصریف*، و *المسایل النادرة فی الاعراب* از وی یاد شده است. یاقوت، ماهاباد را دیهی میان قم و اصفهان، وعماد کاتب در *خریدة القصر* قریه‌ای میان کاشان و اصفهان دانسته‌اند (نیز ببینید مهاباد در *فهرست اماکن تاریخ قم*: ۳۴۸). سید فضل الله راوندی قطعه‌ای به خطیر الدین ابو المعالی حسن بن احمد بن محمد ماهابادی رئیس ماهاباد نوشته بود که در سرگذشت همین راوندی در *خریدة القصر* نقل شده است.

ـ امام زین الدین محمد بن ابی نصر، که درباره او می‌گوید: «در این حال در قم فذلک حساب فضلاء، زین الدین محمد بن ابی نصر است، اباً عن جد از خاندان علم و فضل. این دو بیت شعر پدر اوست:

لا تعجبوا والشمس فی وجهه و حاجبیه من فروع طوال

حاجبه قوس بلا مریة والشمس فی القوس یطیل اللیال

(۲۲۶پ ـ ۲۲۷ر). «امام زین الدین محمد ابی نصر سایه بان سر علم است. هر علم که در این عهد نشان دهند نیم خوردهٔ اوست... این بیتها شعر اوست:

ولمّا جفانی الزمان الخؤن واعتورتنی صروف الزمن

اهبت بصبری وما خاننی ایا صبر ان لم تکن لی فمن

فــها انــا ذا مــبتلی بــالزما   ن مـــمتحناً فـعسی الله ان»

(۲۲۴ر). منتجب الدین از این دانشمند نیز در فهرست خود:۲۸۴ با تـوصیف «ادیب فاضل طبیب» یاد می‌کند. آقا بزرگ نسخه‌ای از نهج البلاغه نـزد سـردار حیدرقلی خان کابلی در کرمانشاه دیده بود که آن را جمال الدین ابو نصر علی بن محمد متطبب (مذکور در *فهرست منتجب‌الدیـن*: ۲۵۵ بـا تـوصیف «فـاضل ادیب طبیب») در سال ۵۸۷ بر امام زین الدین محمّد بن ابی نصر القمی خوانده و این زین الدین خود آن نسخه را بر سید فضل الله راوندی قرائت نموده بود (*طبقات‌اعلام الشیعه* ۶:۱۹۹). از یادداشت مورخ ۶۰۱ همین جمال الدین ابو نصر مـتطبب بـر نسخه یاد شده بر می‌آید که این زین الدین محمد بن ابی نصر در فاصله سال‌های ۵۸۷ تا ۶۰۱ درگذشته بود (همان مأخذ ۶: ۲۰۰).

استدراکات بعدی

قاضی نجم الدّین ابو ابراهیم بن بابویه که در این مقاله ذکر شده همان است کـه قطب الدین ابو جعفر محمّد بن علی بن حسین مقرئ نیشابوری (از دانشمندان نیمه اوّل قرن ششم) کتاب *الحدود فی الالفاظ الکـلامیه* خود را به ترغیب او نوشته که در هامش نسخه مخطوط این اثر از آن قاضی به صورت «مقتدی الفـریقین اقـضی القضات الامام نجم الدّین ابو ابراهیم حسن بن محمد بن حسن بـن بـابویه» یـاد می‌شود (به نقل مصحّح کتاب *فهرست آل‌بابویه* شیخ سلیمان بحرانی: ۶۲).

شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی که نام گـروهی از رجـال ایـن خـاندان را در رساله‌ای گرد آورده و آن رساله این روزها در قم طبع شده است[۶] نام این قاضی را

۶. این یادداشت از سال‌های اوائل دههٔ ۶۰ است.

ندارد. در کتاب *النقض* جز این قاضی، از ابو طالب بن بـابویه (ص ۴۰۵ چـاپ جدید) از مشایخ شیعه در ری، که واعظ فاضل پرهیزکار بود (همان:۱۴۲و۱۴۴) ولی تألیفی نداشت (ایـضاً: ۲۹۴) یـاد مـی‌شود. در کـتاب *الشافی* عـبد الله بـن حمزه۲:۷۲ هم روایتی از ابو القاسم محمد بن قاسم حسنی نقیب آمل در صـفر ۴۱۸ به نقل از ابو القاسم علی بن حسین بن بابویه برادر زاده صدوق آمده است که در آن می‌گوید «حدثنی عمی ابو جعفر بن بابویه». خطیب هم در *تاریخ بغداد*۸: ۳۵ از ابو عبد الله حسن بن حسن بن علی بن بندار بن باد بن بویه (کذا، شاید بابویه) الانماطی المعروف به ابن احما الصمصامی، درگذشته ۴۳۹، یاد می‌کند که می‌گوید از متکلّمان شیعه و پدر او از مردمان قم بود (نیز بـبینید *انساب سمعانی*۸: ۳۲۸. سرگذشت این شخص بدون ذکر «باد بن بابویه» نیز در *میزان الاعتدال* ۱: ۵۳۲، *لسان المیزان* ۲: ۲۷۷ ، *منتظم ابن جوزی* ۸: ۱۳۳). در *تاریخ الحکماء* شهر زوری (*نزهة الارواح*): ۳۳۶ چاپ لیبی از ابو جعفر بن بابویه ملک سجستان در قرن چـهارم، پس از ابو الفضل بن العمید قمی و حسن بن اسحاق بن محارب قمی، یاد شده و شاید این، تصحیف «بویه» باشد چنان که چنین تصحیفی در نام بابویه عـیار در *التذکرة الحمدونیه* ۲: ۴۶ هم محتمل است.

در ادوار متأخّرتر هم افرادی نسب خود را به خاندان بابویه مـی‌رسانیده‌انـد. در موزه متروپولیتن نیویورک در بخش هنر اسـلامی‌در سـالن B4 یک طـاقچه محراب گونه کاشی فیروزه ای از قرن هفتم و هشتم از کاشان هست به شمارهٔ انبار Pogers Fund 09.87 با رقم «بخطّ العبد الضعیف علی بن محمّد بن فضل الله فی سنة تسع و...» در پایان کتیبه، و این عبارت در دولچکی پیشانی آن: «عمل حسن بن علی بن احمد بابویه البنّاء». در *قصص الخاقانی* ۲: ۱۱۶ از میرزا هادی فرزند میرزا حبیب، از ادباء کاشان در پایان قرن یازدهم و سرایندهٔ دو مثنوی *رمز الحقایق* و *رمز*

الریاحین، که خود را از بازماندگان این دودمان می‌دانست یاد می‌شود.

در میان سنّیان هم افراد و خانواده‌هایی باانتساب به «بابویه» بوده‌اند. ابو الحسین علی بن عبد الله بن احمد بن بابویه مذکّر (واعظ) و ابو القاسم محمّد بن عبید الله بن بابویه، هر دو از مشایخ روایت صدوق (اوّلی در *معانی الاخبار*: ۴۰۸ و دوّمی در *عیون اخبار الرضا* ۱: ۱۳۵)، به شهادت اسانید در هر دو مورد که سنی است از آن جمله‌اند. این نقطه در *تکمله اکمال* ابن ماکولا ۱:۲۱۱ ـ ۲۱۲ از سه تن دیگر: علی بن محمد بن بابویه ابو الحسن الاسواری الاصبهانی درگذشته ۳۵۸ (نیز *معجم البلدان* یاقوت ۱: ۱۹۱)، احمد بن حسن بن علی بن بابویه حنّائی دمشقی (نیز *تاریخ بغداد* ۴: ۹۰)، و ابو الفضل محمّد بن عبد الکریم بن فضل رافعی قزوینی ملقّب به بابویه (نیز *الوافی بالوفیات* ۳: ۲۸۰) یاد می‌کند. ابو محمّد عبد الله بن یوسف بن احمد بن بابویه اردستانی اصفهانی شافعی درگذشته ۴۰۹ (*معجم البلدان* ۱:۱۴۶)، استاد پدر امام الحرمین جوینی (ایضاً ۱: ۱۹۳)، از محدّثان معتبر نیشابور در اوائل قرن پنجم بود که شاید همان عبد الله بن یوسف بن بابویه باشد که *لسان المیزان* ۴: ۲۴۱ نام او را در شمار مشایخ علی بن عبد الله بن محمّد ابو القاسم نیشابوری از مشایخ شیعه در قرن پنجم ذکر می‌کند (هر چند می‌گوید این دانشمند شیعی در ۴۷۸ در شصت سالگی درگذشت پس در روزگار زندگی آن محدّث شافعی هنوز به دنیا نیامده بود). ولی نام نیای اعلای این محدّث نیشابوری در *سیاق صریفینی*: ۴۲۸، *سیر اعلام النبلاء* ذهبی ۱۷: ۲۳۹، و *تکمله اکمال* ۱:۲۸ به صورت «بامویه» آمده است. یک خاندان «بالویه» هم در نیشابور بوده‌اند (*لباب* ابن اثیر ۱:۹۲) که سمعانی چندین تن از مشاهیر آن را، همه از قرن چهارم، در *انساب* ۲: ۶۱ ـ ۶۲ نام برده است. سبکی هم در *طبقات الشافعیه* ۴: ۲۵۶ و جز آن از برخی دیگر از آنان یاد می‌کند که آنان نیز در پیرامون همان قرن بوده‌اند. ابو نعیم اصفهانی هم از یک

عبد الله بن حسین بن بالویه روایت می‌نمود (*اللئالی المصنوعه* سیوطی ۲: ۳۵۱). این نام هم گاه به «بابویه» تصحیف شده است چنان که در نقل *عیون اخبار الرضا* ۲: ۱۳۵ ظاهراً صورت درست، همین «بالویه» است که در برخی نسخ کتاب (به گفته مصحّح در هامش همان صفحه) وجود دارد.

تذکّر

ذیل نفثة المصدور بعدها وسیلهٔ مرحوم دانش پژوه با نام *تاریخ الوزراء* چاپ شد (تهران ـ ۱۳۶۳) که در آن طبق مرسوم، برگ شمار اصلی نسخه در همهٔ صفحات به دست داده شده است. پس همهٔ ارجاعات این مقاله را می‌توان در آن چاپ بر اساس همان برگ شمار که در این مقاله نیز استفاده شده به آسانی یافت. تنها مطلبی که باید توجه داشت آن است که در چاپ آن مرحوم یک برگ کامل از نسخه از نظر دور مانده و بنا بر این برگ شمار ایشان با برگ شمار اصلی کتاب از برگ ۱۸۰ به بعد یک رقم تفاوت دارد. پس برای پیدا کردن مطالب این مقاله در آن چاپ، از برگ ۱۸۰ به بعد، باید همیشه یک عدد کم کرد. به عبارت دیگر اگر مطلبی در این جا از برگ ۲۱۰ ذیل *نفثة المصدور* نقل شده باشد در *تاریخ الوزراء* آن را در برگ شمار ۲۰۹ جستجو باید کرد.

(۴)

مناظره‌ای منظوم میان قم وکاشان

ازدوره سلجوقی*

در کتابخانه آیت الله مرعشی در قم نسخه‌ای هست از کتاب الایضاح در شرح مقامات حریری از مطرّزی (در گذشته ۶۱۰) به نسخ حسین بن حسن بن حسین جاسبی وارانی در جمعه ۴ ربیع الاوّل ۶۷۳ که هنوز شماره نشده.[۱] بر برگ پایانی این نسخه به خط همان ناسخ، یادداشت زیر ـ که بخشی از آن در صحّافی زیر جلد رفته ـ دیده می‌شود:

«للامام السعید عز الدین علی بن فضل الله الحسینی رحمه الله.

انّی خبرت رجال قمّ فلم اجد　　الا شریذمة من الابرار
والاکثرون ترفّعوا وتلفّعوا　　برداءکلّ خساسة وخسار
ویل لها ولاهلها من اهلها　　هذاالذی قدجاء فی الاخبار
ولقد نخلت الرأی فی احوالهم　　فوجدتها سمراً من الاسمار
ماان رضوا الا باعلی رتبة　　من دانی(؟) الاخیار والاشرار

*. ایران زمین، دفتر دوّم (۱۳۶۰)، ص ۱۷ ـ ۲۵.

۱. اکنون که این مقاله به چاپ سپرده می‌شود این نسخه شماره ۴۰۹۵ گرفته است. وصف مشروح‌تر از خصوصیات نسخه باید در مجلد یازدهم فهرست آن کتابخانه که در دست تألیف است دیده شود.

فخیارهم فی الخلق خیر خیارهم　　وشرارهم فی الناس شرّ شرار
انّ الامانة عنهم مطویة　　نقلت الی مطویة الآبار
تسقی المیاه بحرّها وببردها　　برداً و حرّاً عادةالاحرار
هذا برأی العین فاعتبروا به　　وتدبّروه یا اولی الابصار.

للامام المعظّم فخر الملّة والدین ابی المعالی بن محمد الحسینی طلح[۲].

یامن زعمت رجال قمّ خبرتهم　　ونحتّ اثلة عصبة الاخیار
امسک فقد لا ینبغی الاصرار فی　　عیب یلفّ علیک ثوب العار
قد قلت فیهم بالخسار تلفّعوا　　هذا لعمری لیس باستبصار
الحقتهم جهلاً بکلّ خساسة　　فاتاک قولک منک عین خسار
. . . .　　جلّت عن الارجاس والاقذار
. . . طابت ولا. . . .　　. . . . .

[بقیه اشعار در هامش برگ است که چون برگ چسبیده به جلد بوده بخشی از نوشته‌هادر باز کردن‌های قرون از میان رفته است. آنچه بازمانده چنین است:]

. . . .　　استنطقوا ما جاء فی الاخبار
یا آل احمد خسة و خسارة　　أبمعشر والوا قسیم النار؟
أو . . . . خسیسة و . .　　حاشاک اهلاً بالردی وبوار
. . . . فقال اغلب طالب　　.. و ما قد قلت فی الآثار
ان قیل قمّ عشّ آل محمد[۳]　　مأوی محبّی العترة الابرار

---

۲. «طلح» ظاهراً صورت اختصاری «اطال الله حیاته» است.

۳. در هامش چپ به خط اصل: «عن الصادق علیه السلام انّه قال: قم عشّ آل محمّد ومأوی شیعتهم».

ان کنت منهم مرحبا بـمشارک　　لخـیار قـوم مـنهم و شـرار
قـلت الامـانة عـنهم مـطویة　　فی [البئر] ما انصفت بالتکرار»

دست کم یک بیت دیگر از پایان ساییده شده است.

***

گویندۀ اشعار اصلی، عزّ الدین علی بن فضل الله حسینی فرزند سید ضیاء الدین ابو الرضا فضل الله راوندی ـ دانشمند صاحب اثر شیعی درمیانه قرن ششم، مقیم و مدفون در کاشان ـ است. شرح حال و ذکر مآثر و آثار پدر او در بسیاری از مآخذ شرح حال آمده و اکنون جامع‌تر و مستوفی‌تر از همه، مقدمۀ مصحّح بر دیوان او (چاپ تهران، ۱۳۳۴ شمسی) است. او در علوم عربیت و ادبیت که به روزگار وی، کارآمدترین قلمرو دانش و خاستگاه وزیران و دبیران و مستوفیان و کاتبان دیوان بود از سرآمدان عصر خود شناخته می‌شد و مورد احترام دیوان و اقشار جامعه از مذاهب مختلف بود. کاشان در آن روزگار، منشأ ادب و محل فضلاء لغت عرب بود (*راحة الصدور* راوندی: ۵۱). صاحب مجد الدین ابو القاسم عبید الله بن فضل بن محمد کاشانی (درگذشته ۶ جمادی الاولی ۵۳۵) مدرسه بزرگ و با شکوهی که در آن عهد کم نظیر بود در کاشان ساخت و طلاب در آن جای داد و شـهریه و ادرارات برای ایشان معین کرد و منصب تولیت و تدریس آن را به این سید فضل الله سپرد (*تعلیقات دیوان راوندی*: ۲۳۱ و منابع آن). او حدّاقل از سال ۵۳۲ در آن مدرسه تدریس می‌نموده است (*خریدة القصر* عماد کـاتب، بـخش شـعراء عـجم، سرگذشت همین راوندی [میکرو فیلم شماره ۸۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه شماره ۴۷۷۴ نور عثمانیه ترکیه]. نـیز *تـاریخ دولة آل سـلجوق* او: ۱۶۵ ـ ۱۶۶). مأخذ سید علیخان در *الدرجات الرفیعه* در سرگذشت سید فضل الله از این

مدرسه چنین یاد کرده بود:

«وله مدرسة عظیمة بکاشان لیس لها نظیر علی وجه الارض، یسکنها من العلماء و الفضلاء والزهّاد و الحجّاج خلق کثیر» (مقدمه دیوان، صفحه کب).

او در پایان ربیع الاوّل سال ۵۶۶ که کاتب نسخه ارشاد شماره ۱۱۴۴ کتابخانه آیت الله مرعشی از وی با دعاء «ادام الله ظله» یاد می‌کند هنوز زنده بود (در کتاب *النقض* [ص ۹۸ چاپ جدید] نیز که پیرامون سال ۵۶۰ نگاشته شده از وی به سان زندگان یاد می‌شود)، اما در سال ۵۸۴ که ابو الرجاء قمی ذیل *نفثة المصدور* خود را (میکرو فیلم شماره ۲۶۹۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه شماره ۷ تاریخ فارسی طلعت در دار الکتب قاهره) به پایان می‌برد در گذشته بود (برگ ۴۸ر و ۱۸۲ر همان نسخه).

عزّ الدین علی فرزند سید فضل الله که *فهرست منتجب الدین* از او به صورت السید الامام عزّ الدین علی بن السید الامام ضیاء الدین ابی الرضا فضل الله الحسینی الراوندی یاد می‌کند (صفحه ۲۵۱ نسخه مندرج در مجلّد ۱۰۵ چاپ جدید *بحار الانوار*) به گفته همو فقیهی دانشمند و معتبر بوده و تألیفاتی داشته که در این مأخذ از برخی از آن با نام‌های الحسیب النسیب للحسیب النسیب، غنیة المتغنّی ومنیة المتمنّی، مزن الحزن، غمام الغموم، لباب نثر اللآلی لفخر المعالی، مجمع اللطایف و منبع الطرایف، طراز الذهب فی ابراز المذهب، وتفسیری ناتمام بر قرآن یاد می‌شود. شرحی نیز از او بر *نثر اللآلی* پدرش در کتابخانه خدابخش پتنا در هند به شماره ۲۰۳۷ هست که خطّی متأخّر بر روی نسخه، آن را «*ارشاد المسلمین فی شرح کلمات امیر المؤمنین*» نام داده است (نقل شفاهی دانشمند سید عبد العزیز طباطبائی). حتی از نام‌های تألیفاتی که در *فهرست منتجب الدین* یاد شده آشکار است که او مانند پدر خود دانشمندی ادیب بوده است. در همان ذیل *نفثة المصدور* ابو الرجاء

قمی که معاصر اوست دربارهٔ او دارد که

«امیر سید عزّ الدین پسر امیر سید ضیاء الدین ابو الرضا راوندی... عـلّامهٔ جـهان است. نگین عالم به علم او منقّش آمد. رفعت درجت او و علوّ مرتبت تا حدّی است که دست همّت او ستارگان را به‌کف تواند آوردن...دیگر علماء به اضافت با وی بر رقعه فضل پیادگانند که فرزین نشوند...» (برگ ۱۸۲ر همان نسخه).

از نمونه اشعار او دو بیت در همین *ذیل نفثة‌المصدور* (برگ ۱۸۱پ) و دو بیتی دیگر در ذیل سرگذشت او در *تلخیص مجمع‌الآداب* ابن الفوطی ۱: ۲۵۵، و چـند قطعه در *الدرجات الرفیعه* و *انوار الربیع* سید علیخان به نقل از کتاب *الحسیب النسیب* او آمده که قطعات اخیر را مصحّح *دیوان راوندی* در مقدمهٔ خود: ل ـ لب نـقل کـرده است. او خود مدّتی در قم می‌زیسته و جمال الدین ابو نصر علی بن مـحمّد بـن حسن متطبّب در همین شهر به سال ۵۸۹ نسخه‌ای از *نهج‌البلاغه* را بر وی خوانده بود (*طبقات اعلام‌الشیعه* ۶: ۱۹۹ ـ ۲۰۰). از دعاء «رحمه الله» در یادداشتی بر همین نسخه مورخ ۶۰۱ بر می‌آید که سید عزّ الدین علی در این سال زنده نبوده است (همان مأخذ ۶: ۲۰۰) پس او میان ۵۸۴ که سال تألیف ذیل *نفثة‌المصدور* است و سال ۶۰۱ درگذشته بود.

از فخر الدین ابو المعالی بن محمد حسینی سراینده جوابیه که در سـال ۶۷۳ زنده بوده است در جایی دیگر یادی ندیده‌ام ولی او به طبع از خـاندان سـادات حسینی قم بوده که نقابت سادات آن منطقه را در دست داشتند و نام بسیاری از اعضای آن در مآخذ قدیم به خصوص کتاب‌های انساب آمده است.

***

کاتب نسخه و مناظرهٔ منظوم، از مردمان دیه واران، از قراء منطقه جاسب قم

بوده که وصف آن و هفت دیه آن در *مرآت البلدان* ناصری ۴: ۶۶ ـ ۷۱ و آثار مربوط به قم (مانند *تاریخ قم*: ۵۷، ۵۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، *خلاصه البلدان*: ۲۰۴، *تاریخ دار الایمان قم* ارباب : ۱۰۸ ـ ۱۱۰، کتابچه تفصیل احوالات دار الایمان قم او [در راهنمای جغرافیای تاریخی قم]: ۲۸ـ ۳۱، کتابچه تفصیل حالات و نفوس و املاک دار الایمان قم [در همان جا]: ۱۹۹ ـ ۲۰۱، کتابچه تفصیل و حالات دار الایمان قم افضل الملک [در همان جا]: ۱۳۸ـ ۱۴۱، سفرنامه قم همو: ۶ ـ ۲۴۰، کتابچه تفصیل حالات و املاک و مستغلات و قنوات و بلوکات دار الایمان قم: ۱۵۳ـ ۱۵۸ [در قم نامه]، گنجینه آثار تاریخی قم: ۳۹ ـ ۴۸. نیز واران در *فرهنگ جغرافیایی ایران*: ۲۲۸) دیده می‌شود. یاقوت دیهی با همین نام در حومه تبریز یاد کرده که در هامش *طبقات اعلام الشیعه* ۷: ۱۰۵ و *ریاض العلماء* افندی ۳: ۴۱۸ آن را با واران جاسب قم اشتباه نموده‌اند. این منطقه از نظر جغرافیایی از نزدیک‌ترین بخش‌های قم به خاک کاشان بوده است. پیشتر در عبارت *راحه الصدور*: ۵۱ دیدیم که کاشان در آن سال‌ها منشأ ادب و محلّ فضلای لغت عرب بود. طبیعی است که حوزهٔ مجدیه سید فضل الله راوندی و فرزندان او که مرکز مهم علمی منطقه عراق عجم در علوم عربیت و ادبیت بود دانش پژوهان را از همه جا به خود جذب می‌نمود که از آن میان، افرادی از مردمان منطقه جاسب قم بودند. چنین است که در مآخذ آن دوره و در یادداشت‌ها بر نسخ خطی قدیم با دو سه نسل از مردمان آن منطقه مواجه می‌شویم که در دو قرن ششم و هفتم نام و جایگاه اجتماعی، و به خصوص در رشتهٔ ادبیات عرب حضوری چشمگیر داشته‌اند. اما با افول آن حوزه، حضور جاسبیان نیز در گردونهٔ فضل و ادب کم رنگ شده و به زودی به پایان رسیده است.

منتجب الدین[۴] از ادیب اوحد الدین حیدر بن محمّد الجاسبی که فاضلی پرهیزکار بود (صفحه ۲۲۷)، فقیه رشید الدین علی بن محمّد الجاسبی (همان: ۲۵۵)، و فقیه واعظ صالح نجم الدین ابو القاسم علی بن حسین الجاسبی (همان) نام می‌برد که ظاهراً همه از معاصران او بوده‌اند. پیش از اینان در نسل متقدّم، پیش از آغاز کار حوزهٔ مجدیه، فقیه پرهیزکار ابو سلیمان داود بن محمّد بن داود جاسبی شاگرد ابو علی فرزند شیخ الطایفه طوسی (همان: ۲۳۰) وفقیه دیندار ابو الحسن علی بن حسین بن علی جاسبی شاگرد دیگر همین شیخ ابو علی طوسی و شمس الاسلام حسکا بن بابویه (همان: ۲۴۵) بوده‌اند. از این دانشمند دوم، منتجب الدین در کتاب دیگر خود: *الاربعین عن الاربعین من الاربعین* نیز به گونه شیخنا الفقیه الدّین ابو الحسن علی بن الحسین بن علی الجاسبی رحمه الله یاد کرده وداستانی را که خود شفاهاً از او شنیده بود نقل نموده است (داستان دهم از چهارده داستان پایان کتاب، به نقل فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۵:۱۰۷۹). این کتاب را رافعی نگارنده *التدوین* در سال ۵۸۴ بر مؤلّف آن

۴. در نسخ خطی *فهرست منتجب الدین* و به تبع آن در چاپ‌ها و موارد نقل از آن، نسبت جاسبی به اختلاف نسخ، همه جا به صورت جاسی، جاستی، حاسی، یا حاستی آمده است. از قصیده‌ای که سید فضل الله راوندی در شرح ماجرای حمله ملک سلجوق فرزند سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقی در ربیع الثانی سال ۵۳۲ به کاشان و اصفهان و پیرامون آن سروده و در آن بسیاری از مناطق آسیب دیده را نام می‌برد بر می‌آید که «جاس» صورت عربی شده نام جاسب دانسته می‌شده، چه در آن قصیده ذیل سخن از جاسب و آسیبی که به سه قریه از قرای موجود آن: واران. زُر، و وسقون قان رسید می‌گوید:

حتّی احلّ بارض جاس بأسه	فدحا بذروتها الی الغیطان
تالله ما ابقوا علی «زُرّ» ولا	«وسقونقان» و لا علی «واران»

(*دیوان راوندی*: ۸۱ـ۸۲). در حالی که ضرورتی شعری نبوده و می‌توانست با کسره دادن به سین جاسب و مفتوح ساختن حرف «باء»، مقتضای وزن شعر استیفا شود. در نسخهٔ موجود ترجمهٔ *تاریخ قدیم قم* همه جا «جاستی» است که ظاهرا برابر ضبط عربی متن اصل کتاب و صورت دست برده معرّب دیگری از نام پهلوی آن منطقه بوده است.

منتجب الدین خوانده بود (همان جا). پس آن جاسبی در این سال زنـده نـبوده است. شیخ عبد الجلیل قزوینی در کتاب *النقض*: ۲۱۱(چاپ جدید) ذیل سخن از «متبحّران علماء متأخّرین» از الفقیه المتدین ابو الحسن علی الجاسبی یاد می‌کند که باید همین شخص را خواسته باشد. هموست که برادر مؤلّف، حسین بن ابـی الحسین، حدیثی از او شنید که آن جاسبی به نوبهٔ خود آن را در سال ۴۷۶ از مفید عبد الرحمن نیشابوری در ری فرا گرفته بود (*کتاب النقض*: ۴۹۵). در این جـا از جاسبی به گونهٔ الشیخ الفقیه ابو الحسن بن علی بن الحسن الجاسبی نزیل الری یاد شده که «بن» نخستین و «حسن» دوم باید خطای نسخ باشد. هـمین مـؤلّف در صفحه ۳۵ از «مدرسه فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان ری که خواجه میرک فرموده است و بدان تکلّف مدرسه‌ای در هیچ طایفه نیست و سادات دارند و در آن جا مجلس وعظ و ختم قرآن ونماز جماعت باشد» یاد کرده است.

جز اینان افندی در *ریاض العلماء* ۳: ۴۱۷ ـ ۴۱۸ از مـرشد الدیـن عـلی بـن الحسین بن ابی الحسین وارانی نام می‌برد که مجلّدی از مـبسوط شـیخ الطـایفه طوسی را بر دانشمند حسن بن حسین بن علی دوریستی نزیل کاشان خوانده و در شوّال ۵۸۴ از وی اجازه گرفته بود. دوریستی در آن اجازه از شاگرد جاسبی خود به گونهٔ الشیخ الاجلّ الاوحد البارع مرشد الدین زین الاسلام جمال الادباء علی بن الحسین بن ابی الحسین المکنّی بابی الحسن الوارانی ادام الله توفیقه نام برده بود (نیز *طبقات اعلام الشیعه* ۶: ۱۸۴ـ ۱۸۵). جزء چهارم این نسخه مبسوط را که همین جاسبی در جمعه ۱۸ ربیع الثانی سال ۵۸۶ به پایان برده بود شیخ آقا بزرگ نزد شیخ محمد رشتی در نجف یافت (*طبقات اعلام الشیعه* ۶: ۱۰۵).

شیخ آقا بزرگ همچنین از ابو جعفر علی بن حسن بن ابی العـبّاس جـاسبی وارانی از مردمان اوایل قرن هفتم یاد می‌کند که مجموعه‌ای از متون فقهی، مرکّب

از مراسم سلار و شرحی بر آن و جـواهـر قـاضی ابـن بـرّاج، در مـاه رمـضان ۶۱۸ کتابت کرد. این نسخه را نیز آقا بزرگ در نـجف دیـده بـود (*طـبقات اعـلام الشیعه* ۷: ۱۰۴).

نسخه‌ای از نهایه شیخ طوسی نزد محمد امین خنجی در تهران بوده که آن را الشیخ الامام العالم وجیه الدین جمال الاسلام ابو القاسم علی بن محمد بن علی الجاسبی ادام الله سداده تحریر کرده و در ۱ ذیقعده ۵۷۹ به پایان برده بود. او این نسخه را بر ابوالفضل محمد بن سعید بن هبة الله راوندی (فرزند قـطب راونـدی) خوانده و این راوندی اجازه‌ای برای او بر این نسخه مورخ به همین تاریخ نوشت و از وی به گونه‌ای که دیدیم یادکرد (*فرهنگ ایران زمین* ۴: ۱۰۳ـ ۱۰۴، مقدمه آقای دانش پژوه بر *نهایه*: ۴ـ ۵). این نسخه سپس در محرم ۶۴۱ نزد محمد بن علی بن منصور گروکانی قمی، و در ربیع الثانی ۶۶۰ متعلق به مهدی بن اسماعیل بن حسن گروکانی قمی، و سپس در دست اسماعیل بن میر سید علی وارانی جاسبی قمی بوده است (مقدمهٔ *نـهایه*: ۴). گروکان نیز همچون واران از دهات هفتگانه جاسب بوده و هست.

نسخهٔ شماره ۷۱۰ کتابخانهٔ اصغر مهدوی از *شرح دیوان حماسه ابی تمام* تـألیف خطیب تبریزی (درگذشته ۵۰۲) به نسخ ابو القاسم حسین بن حسن بن حسـین زُری جاسبی است در پنج شنبه ۱ رجب ۵۹۳ در قم (*نشـریه نسـخه‌های خـطی* ۲: ۱۵۸، فهرست میکرو فیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱: ۳۴۲ـ ۳۴۳). زُر (به ضمّ حرف اوّل) نیز از دهات سبعه جاسب بوده و هست.

نسخهٔ شماره ۱۱۴۴ کتابخانه آیت الله مرعشی از *ارشاد مفید* به نسخ حسن بن محمد بن حسین جاسبی هرازگانی است در جمعه ۱۴ شوال ۵۶۵ که سنّ کاتب در آن وقت از ۷۵ سال افزون بود. او این نسخه را با نسخهٔ سید فضل الله راوندی

مقابله کرده و این کار را در پایان ربیع الثانی سال ۵۶۶ که راوندی در آن هنگام هنوز زنده بود به انجام رساند. کاتب در پایان نسخه، دو حدیث در ستایش قم و نکوهش ری از همان راوندی گذاشته که دومی را راونـدی در نسـخ سـعید ابـو المکارم نارونه قمی رحمه الله یافته بود (*فهرست مرعشی* ۳: ۳۱۸ـ ۳۱۹). هرازگان نیز از دهات هفتگانه جاسب بوده و هست.

نسخهٔ شماره نشدهٔ کتابخانهٔ آیت الله مرعشی از کتاب *الایضاح در شرح مقامات حریری* به نسخ حسین بن حسن بن حسین جاسبی وارانی مورخ جمعه ۴ ربـیع الاول ۶۷۳ که در این یادداشت مورد سخن بود اکنون به فـهرست بـالا افـزوده می‌شود.

بعد التحریر ـ این مقاله در آبان ماه سال ۱۳۵۶ نوشته شد. در فاصلهٔ سه سال و اندی که از زمان تحریر مقاله تا اکنون که به چاپ سپرده می‌شود گذشت اینجا و آنجا، بی آن که در فحص و جست و جوی این موضوع باشم، به نام دانشمندان متعدّد دیگری از منطقه جاسب قم در آن ادوار بر خورد کرده‌ام. آشکار است دامنه کار بسی گسترده‌تر از آن است که می‌پنداشتم. در حال حاضر جهت کار و تحقیق من دیگر این گونه تحقیقات تاریخی نیست ولی امیدوارم روزی بتوانـم بـه ایـن موضوع بازگشته و با استفاده از اطلاعات جدید، بـررسی مـبسوط‌تری دربـارهٔ مرکزیت علمی جاسب در قرون میانه انجام دهم. ان شاء الله.

(۵)

یک سند از قرن دهم*

سندی که در اینجا به چاپ می‌رسد قبالهٔ خرید مزرعه کفشگران[۱] «من اعمال شراه قم» است از جانب «نواب علیه عالیه سلطانم» ـ همسر شاه طهماسب صفوی و مادر اسماعیل دوم و شاه خدابنده ـ به سال ۹۹۹.

«سلطانم» دختر موسی سلطان موصلو از امرای بزرگ بایندریه (*عالم‌آرای عباسی* ۱: ۱۲۵ و نیز ۱۳۲) که در ۹۳۸ نخستین فرزند طهماسب، شاه خدابنده پدر شاه عباس از او به وجود آمد (همان مأخذ: ۱۲۴ و نیز ۲۱۰ و ۳۷۲) در حدود نیمهٔ این قرن به خاطر دخالت‌هایی در «پادشاهی» که موافق سلیقه قزلباش نبود به قم فرستاده شد (ایضاً: ۲۵۰) و گویا تا پایان زندگی نیز در همین شهر به سر برد (ایضاً: ۲۱۱ و ۲۲۴). در سال ۹۸۵ شاه خدابنده به قم آمده و «نواب علیه عالیه سلطانم والدهٔ خود را که قرب چهل سال بود که در قم ساکن شده بود برداشته به دولتخانه برد» (*خلاصة التواریخ* قاضی احمد قمی، برگ ۲۵۰ ب عکس ۵۵۶۷ دانشگاه). محلهٔ معروف به «باغ سلطانم» قم گویا منسوب به اوست.

شراه که نام آن به صورت «چرا» و «چراه» نیز گفته می‌شود منطقه‌ای میان

---

* . *مجلّه وحید*، سال یازدهم (۱۳۵۲)، شماره ۹، ص ۹۹۱ـ۹۹۶.

۱. کفشگران نام منطقه‌ای از خلجستان قم نیز هست در قسمت «جنداب» جنوب شرقی قم.

اراک و تفرش و ملایر است که پیشتر مانند برخی از همین شهرها از توابع و مضافات قم بوده و نام آن در پاره‌ای از مصادر تاریخی مانند *مکاتبات رشیدی*: ۲۲۸ و ۳۳۷، *منتخب التواریخ* معینی: ۳۵۳، *ظفرنامه* شرف الدین علی یزدی ۲: ۴۰۵، *مطلع السعدین* سمرقندی ۲: ۱۵۶، *عالم‌آرای* امینی (برگ ۱۸۹ عکس ۲۶۴ دانشگاه) و جز اینها دیده می‌شود.

اصل این سند گویا متعلق به آقای عبدالحمید مولوی در مشهد است که استاد مدرس رضوی فیلم آن را به کتابخانه دانشگاه داده (شماره ۴۰۴۲) و با استجازه از ایشان نظر به فوائد تاریخی و جغرافیائی آن در این صفحات به عکس و حروف نشر می‌شود. در متن، پاره‌ای از کلمات و عبارات مانند همهٔ اسناد مشابه به شنگرف است که در تصویر مشخص است.

این سند به خط عبدالعزیز بن عبدالحق جنیدی است و در کنارهٔ آن چند تن از علما و امرای آن دوره بر وقوع و صحت خرید و فروش مزبور گواهی داده‌اند که از آنان است امیر ابو الولی انجو، دانشمند و صدر معروف دوران شاه عباس.

امیر ابوالولی برادر امیر ابو المحمد فرزند شاه محمود انجو حسینی شیرازی، متولی آستان قدس رضوی در ۹۷۴ به بعد (*خلاصة التواریخ*: برگ ۱۷۶ب عکس ۵۵۶۶ دانشگاه) و اوقاف غازانی در ۹۸۷ و پس از آن (همان مأخذ: برگ ۲۷۰ب عکس ۵۵۶۷) و آستانه شیخ صفی (*عالم‌آرای عباس*: ۹. نیز *منشآت فتوحی شیرازی*: صفحه ۱۱ نسخه ۳۲۱۳ دانشگاه و فهرست آنجا ۸: ۶۷۱) و قاضی عسکر (*عالم‌آرا*: ۱۴۸) و صدر شاه عباس (ایضاً: ۳۸۵. نیز *خلاصة التواریخ* ـ چاپ ویسبادن ـ: ص ۱۶) بوده و از سال ۹۹۶ تا ۱۰۱۵ مدت بیست سال در مقام صدارت پاییده است (*عالم‌آرا*: ۷۱۹). او بامداد روز دوشنبه سوم جمادی الاولی

سال ۱۰۰۵ برابر ضریح حضرت معصومه در قم به سید حسین بن حیدر کـرکی دانشمند مشهور آغاز قرن یازدهم اجازه روایت داده بود (*اجازات بحار*، ج ۱۰۹ چاپ جدید، ص ۱۶۸). از این شخص دو مثال مورخ ۱۰ صفر ۱۰۱۰ و محرم ۱۰۱۳ در اسناد *نیاک لاریجان*: ۵۶۰ ـ ۵۶۱ و *فرامین ماتناداران* ۲: ۴۶۸ آمده است. دستخطّ و مهر و توقیع او جز اینها در قبالهٔ خوئین قزوین مورخ ۹۸۹ با مهر شاه خدابنده صفوی به نظر نگارندهٔ سطور رسیده است (این قباله را آقـای مـنوچهر زری باف در تهران در اختیار دارد). شرح حال این دانشمند در *عالم‌آرای عباسی* ۲: ۱۰۸۹، *روضات*: ۶۳۲ چاپ اوّل، *الکنی والالقاب* ۱: ۱۷۳ـ ۱۷۴ چـاپ نـجف، *ریحانة الادب* ۵: ۱۹۰، *اعیان الشیعه* ۸: ۲۷۳، *نامه آستان قدس* ۱۶: ۶۱ـ ۶۲، *الذریعه* ۱: ۱۴۰، و مصادر دیگر دیده می‌شود (در این باره به *خلاصة التواریخ*: برگ ۳۴۳ الف عکس ۵۵۶۸ دانشگاه و چاپ ویسبادن، *عالم‌آرا*: ۱۴۸ و۳۲۷، و *فهرست دانشگاه* ۱۴: ۳۶۰۴ نیز رجوع گردد).

دربارهٔ محالّ و توابع و مضافات پیشین قم اسناد و فرمان‌هایی چند تاکنون نشر شده که هر یک گوشه‌ای از تاریخ آن نقاط را روشن می‌کند و از آنهاست فرمان مربوط به «انجدان» از توابع دار المؤمنین قم مورخ رجب ۱۰۳۶ از شاه عـباس صفوی (راهنمای کتاب: سال نهم، ص ۴۴۸) و فرمان مربوط به خدمت و وکالت بلوکات اربعه قم مورخ ذیقعده ۱۱۹۴ از علی مرادخان زند (*بررسی‌های تاریخی*: شماره ۳ سال هشتم، ص ۱۹۲).

[الحمد لله الذی خضعت لوحد]انیته ذرات الموجودات واعترفت بفردانیته........

ودلت علی عظمة شأنه الارضون والسموات والصلوة والسلام علی سید السادات و

.... محمّد المصطفی وآله الطیبین والطیبات و الطاهرین والطاهرات.

و بعد این نامه نامی و این صحیفه سامی که انوار حق از مشکوة مضمون آن ظاهر و باهر است و ازهار صدق از ریاض حروف آن زاهر، انهار صحت از ینابیع سطورش جاری است و مضمون بلاغت مشحونش از فنون کذب و افترا عاری، مشعر است به ذکر آن که:

بخرید وکیل جلیل نبیل نواب مستطاب فلک جناب خورشید احتجاب قمر رکاب عالمیان باب، علیا حضرت عفت و عصمت و سلطنت پناه، عظمت و شوکت و ابهت و انتباه، طهارت و نجابت و نزاهت دستگاه، کیوان وقار گردون اقتدار، بلقیس الزمان، بانوی العصر و خدیجة الدوران، سلطانة اکابر النساء و الخواتین، مصدوقة إِنَّ اللهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ، با نیة الخیرات الوسیمة، منشئة المبرات الجسیمة، کثیر الطاعات العظیمة، تاج النساء المخدرات، افتخار العفایف المکرمات، مروجة الملة الزهراء، مربیة العلماء والفضلاء، مقتفیة مآثر الصلحاء، زائرة بیت الله الحرام، المشرفة بطواف النبی والائمه علیهم الصلوة والسلام، عصمة الدنیا والدین، صفوة اولاة الایمان والمؤمنین، منظور انظار حضرت رب العالمین، المحتجبة تحت سرادقات السلطنة والعقل والتمکین [نواب علیه عالیه سلطانم] الله یخلد ظلال جلالها علی مفارق المسلمین ولا زالت مؤیدة بالتأییدات السبحانیة وموفقة بالتوفیقات الربانیه.

از جناب دولت مآب سعادت نصاب علی بیک بن المرحوم المغفور محمّد بیک امیر آخور قورغلو، و علی بیک مزبور نیز بفروخت آنچه در تحت تصرف شرعی و حیطه تملک ملی او بود من دون ممانعة مانع و مزاحمة مزاحم الی ورود المبایعة هذه.

و آن عبارت است از تمام دو دانگ و نیم و یک طسوج شایع ازکل مزرعه معروفه و مشهوره به «کفشگران» من اعمال شراه قم و قنوات تابعه له‌که منتهی می‌شود حدود اراضی آن به چشمه دراز و به نهر قریه میلاجرد که از رقبات نواب مستطاب قدسی القاب مومی الی نبذمن القابها العلیة است و به اراضی قریه جردال و شور دره و داش لوجه و به آستانه مقدسه امامزاده واجب التعظیم والتکریم [ ]، با جمیع توابع و لواحق و مضافات و منسوبات از اراضی و صحاری و تلال و حصار و جبال و وهاد و عیون و آبار و انهار و قنوات و دهکده و بیوت اکره و غیرها ممایعد و یحصی من توابعها و لواحقها قدیماً و جدیداً داخلاً و خارجاً علی ... الوجوه کلها بقدر الحصة الشایعة به مبلغ هیجده تومان تبریزی رایج فضی و ذهبی دو مثقالی تمام عیار مسکوک، نصفه لتأکید الاصل و توضیحاً ایاه نه تومان[۲].

و بایع مذکور بعد از اخذ تمامی ثمن معقود علیه اسقاط خیار غبن و ان‌کان فاحشاً بل افحش نمود حال‌کونه عالماً بکمیة المبیع و کیفیة یوم البیع، و ضامن درک شرعی عند خروج المبیع مستحقاً للغیر شد و تمامی مبیع را با عامه توابع بر وکلاء علیا حضرت متعالی مرتبت مشار الیها خلد الله ظلال عالیها الی یوم الدین مسلم داشت تسلیمی صحیح شرعی.

و وقع ذلک فی اواخر شهر ذی قعدة القعید حجة تسع و تسعین و تسعمائه.

نمقه العبد الفقیر الداعی خلود ظلال علیا حضرت المجللة المقدسة المطاعة الی قیام الساعة وساعة القیام ابن عبدالحق الشهیر بآقامیر القاری عبدالعزیز الجنیدی [مهر:]وَ مَنْ یتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ عبدالعزیز الجنیدی سنة ۹۵۱.

[ذیل سند:]

برین موجب فروختم و بیع شرعی کردم و تمامی ثمن را گرفتم و اسقاط جمیع

---

۲. رقم به سیاق.

خیارات خصوصاً خیار غبن فاحش کردم و ضامن درک شرعی شدم. العبد علی بن مرحوم محمّد بیک امیرآخور قورغلو [مهر:]...

[گواهی‌ها:]

عرض عرضه و اعترف البایع الطایع الراغب المسمی فیه من فیه برمته... من المبدأ الی المنتهی لدی الداعی لابود السلطنة الباهرة مدی الایام واللئالی الانجو الحسنی الحسینی [مهر:]....

هو العلی الاعلی ـ ثبت ووضح مضمونه من البدایة الی النهایة لدیّ بوجه صحیح شرعی معتبر مرعی معول علیه فان... الدینیة رتب علیه مقتضاه مسئولا [مهر:]هو حسبی، تراب عتبة النبی والوصی خادم الشریعة احمد بن شر...حدی(؟).

هو ـ اعترف البایع المزبور فی الکتاب من المبدأ الی المآب بجملة مانسب الیه فی هذا الخطاب [مهر:]الواثق باللطیف الصمد عبده محمّد شریف ...

الشاهد فیه العبد الاقل مهد یقلی قورغلو [مهر:]...

شهد بما فیه شاهوردی... لمو.

بر این موجب شاهدم. کاتبه العبد... ولدخلیل بک امیر شکار [مهر:]...

(با سه مهر در میان سطور و حواشی پس از القاب نواب سلطانم که از یکی عبارت «خادم الشریعة... محمّدعلی...» و از دیگری این عبارات خوانده می‌شود: «علی الله فی کلّ الامور توکلی، وبالخمس أصحاب العباء توسلی، آل میرزا علی(؟)»).

(۶)

قاضی احمد قمی*

نگارنده خلاصة التواریخ و گلستان هنر[۱]

قاضی احمد قمی از مورخان و تذکره‌نگاران برجسته دوره صفوی، و دو کتاب او خلاصة التواریخ و گلستان هنر از بهترین و سودمندترین آثار شناخته شده آن روزگار است. با وجود این، شگفت آن که خود ناشناخته و فوائد و اهمیت و ارزش آثارش بر مؤلفان و دانشمندان پس از او پوشیده مانده[۲] و تنها در نیم قرن اخیر است که پس از نشر ترجمه‌های روسی و انگلیسی *گلستان هنر* و چاپ بخشی از *خلاصة التواریخ*، نام او بر سر زبان و قلم افتاده و آثار وی، پس از گذشت نزدیک به چهار صد سال، از توجّه و عنایت هموطنان و هم زبانانش برخوردار می‌گردد.

سرگذشت قاضی احمد در *تاریخ تذکره‌های فارسی* ۲: ۷۲۳ـ ۷۲۷ واز آن جا در

---

* . *مجله بررسی‌های تاریخی*، سال دهم (۱۳۵۶)، شماره ۲، ص ۶۳ـ ۱۰۰.

۱. در سراسر این بحث در موارد نقل از *خلاصة التواریخ*، عکس شماره ۵۵۶۵ـ ۵۵۶۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از نسخه موزه ایران باستان و در موارد نقل از *خلاصة البلدان*، نسخه آقای محیط طباطبایی از این کتاب مورد نظر بوده است جز آن که تصریح به خلاف شده باشد.

۲. برخلاف نظر و تصور آقای حسن نراقی در شماره ۱۴۴ *مجله هنر و مردم*، از خزائن نراقی به روشنی برمی آید که او نیز قاضی را نمی‌شناخته و نامه‌ای را که در جُنگ یا بیاضی یافته عیناً ـ با همان القاب و عناوین که در آنجا برای قاضی آمده بود ـ در کتاب مزبور نقل می‌کند.

مقدمه چاپ *گلستان هنر*: ۵۶ ـ ۶۰ و به اجمال در برخی جاهای دیگر دیده می‌شود. در این بحث کوشش گردید نکاتی تازه‌تر که در آن نوشته‌ها نیست گفته شود تا چهره‌ای به نسبت روشن‌تر از او و دودمان وی در دست داشته باشیم.

نام و نسب قاضی

قاضی احمد بن شرف الدین حسین حسینی شهیر به میرمنشی قمی[۳] ابراهیمی[۴]. وی در دو اثر مزبور نام و نسب خود را بیش از این ننگاشته است، لیکن در بیاض نواده او صفی الدین ـ که خود آن را «خلاصة البلدان» نام داده است ـ مشجره‌ای به عنوان نسب نامه وی تا امام چهارم نقل می‌شود. او می‌گوید این مشجره که اصل آن در این دودمان است با استفاده و استناد به کتاب‌های *عمدة الطالب* جمال الدین احمد بن عنبه حسنی و سر النسب ابونصر بخاری و دیوان النسب و عنوان الحسب امیر عبدالقادر نسابه و بحر المحیط سید رضی الدین محمّد نقیب و *بیان الانساب* ابوالغیث احمد بن محمّد بن عیسی حسنی نسابه و مبسوط شیخ فخر الدین تنظیم شده و علی بن عبدالحسین نسابه سرکشیک آستانه مقدس کربلا و شیخ احمد نسابه خدمتگزار مدینه مشرفه و شیخ نورالدین محمّد نسابه و محمّد بن معتب حسینی بر آن گواهی نوشته‌اند. در آن مشجره نام پدران او تا امام چهارم چنین قلمداد شده بود:

میر نظام الدین احمد مشهور به قاضی فرزند میر شرف الدین حسین مشهور به

---

۳. *خلاصة التواریخ*: برگ ۴ عکس ۵۵۶۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۴. *گلستان هنر*: ص ۶ سطر ۱، در نسبت به ابراهیم میرزا صفوی حکمران خراسان که در دربار وی می‌بود. او خود در همین کتاب (ص ۱۰۹) می‌نویسد: «انواع هنرمندان و پیشه‌وران از هر صنف و کاری که بود ایشان را به نوعی تربیت فرمود که هر یک وحید زمان و یگانه دوران شدند».

میر منشی فرزند میرسید احمد فرزند سید نعیم الدین فرزند میر نعمت اله فرزند زین الدین علی فرزند جمال الدین علی فرزند میر سید حسن مستجاب الدعوه فرزند سید رضی الدین محمّد آوی فرزند سید شمس الدین محمّد شریف مکی فرزند میر شرف الدین علی فرزند تاج الدین محمّد فرزند حسین فرزند علی فرزند محمّد فرزند زید فرزند داعی فرزند زید فرزند علی فرزند ابومحمّد حسن کرفه فرزند ابوالحسین علی برطله فرزند حسین فرزند علی فرزند عمر نقیب فرزند حسن افطس فرزند علی اصغر فرزند امام زین العابدین ـ علیه السلام ـ[۵].

پدران و خویشان و نزدیکان

۱ ـ امیر سید احمد: نیای پدری قاضی احمد، میر سید احمد، در روزگار شاهان ترکمان و سپس در دوران فرمانروایی صفویان اقضی القضاتی دارالمؤمنین قم و توابع آن بدو مفوض بود و مبلغ‌های کلی سیورغال داشت[۶]. به موجب رقم اشرف که نزد نوادهٔ ششم او صفی الدین محمّد بن عبدالوهاب بن صفی الدین محمّد بن محمّد هاشم حسینی ضبط بود «نقابت سادات واقضی القضاتی کل ممالک محروسه به مشارالیه مرجوع بوده به نحوی که متولیان کل موقوفات ممالک محروسه خود را به عزل و نصب اقضی القضاتی مشارالیه معزول و منصوب دانند».[۷]

۲ ـ قاضی شرف الدین عبدالمجید: پدر همسر امیر سید احمد و نیای مادری میر شرف الدین حسین پدر قاضی احمد. در بیاض صفی الدین ذیل نام میر شرف

۵. *خلاصة البلدان*: برگ ۳۰پ ـ ۳۱ر نسخه آقای محیط طباطبائی.
۶. همان مأخذ: ۳۰پ.
۷. ایضاً: کناره برگ ۶۵ر نسخه موزه بریتانیا.

الدین حسین می‌نویسد: «والده ایشان صبیه عالی حضرت مرحمت و مغفرت پناه قاضی شرف الدین عبدالمجید بود»[۸]. قاضی خود در *گلستان هنر* ذیل نام «حـافظ قنبر شرفی» می‌نویسد که او مملوک غفران پناه قاضی شرف الدین عبدالمجید قمی جدامی والد ماجد راقم بوده و شرفی به مناسبت اسم قاضی در خط می‌نوشت[۹].

صفی الدین در مطلب ششم از فصل پنجم بیاض خود در ذکر کاریزهای قم که آن هنگام شمار آن به یک صد قنات می‌رسید آگاهی بیشتری از سرگذشت این شخص به دست می‌دهد که مقدار مورد حاجت آن در این بحث چنین است:

«قنات دیگر مشهور به قنات قاضی شرف الدیـن است کـه آن را عـالی حـضرت شریعت و مغفرت پناه قاضی شرف الدین عبدالمجید قمی که جد مادری [جـدّ] جدّ حقیر بوده احداث نموده، چندی در آن‌کار فرمودند و پیش از آن‌که آن‌را جاری کنند در زمان ملوک طوایف جمعی از ترکمان به سبب سابقهٔ عداوتی که داشتند و ذکر چگونگی قصهٔ آن به تفصیل در ذکر سلسلهٔ این فقیر سابقاً مذکور شد[۱۰] شبی به رقم شبیخون و تاخت آوردند و قاضی مرحوم را با اولادش از کبیر و صغیر به قتل رسانیدند به غیر یک فرزند او کـه در آن وقت در قـم حـاضر نـبود و بـه نـواحـی دارالمؤمنین کاشان رفته بود. پس قنات او به سبب‌وقوع این حادثه ناتمام ماند تا آن گاه بعد از قرنی یا بیشتر جدّ این فقیر نصف آن قنات را به مرحوم حاجی شمس قمی به مبلغ چهل تومان تبریزی فروخته بود... و الیوم در دارالمؤمنین قم قناتی پرنفع‌تر و پرآب‌تر از قنات قاضی شرف الدین نیست و دوازده یک آن قنات را مرحوم میرزا صفی خان ساوه‌ای خریده، بر حیاض و حمامات بلده کـریمهٔ قـم وقـف نـموده

---

۸. *خلاصة البلدان*: ۳۰ پ.

۹. *گلستان هنر*: ۳۲.

۱۰. در دو نسخه مورد استفادهٔ ما از کتاب *خلاصة البلدان* ذیل نسب نگارنده کتاب چیزی در این باره نیست.

است...»[۱۱].

۳ ـ آقا کمال الدین حسین مسیبی: نیای مادری قاضی احمد. در *خلاصة التواریخ* در شرح ماجرای قشلاق سال ۹۰۹ شاه اسماعیل در قم می‌نویسد:

«جد مادری مؤلف غفران پناه آقا کمال الدین حسین مسیبی که از اولاد مسیب بن علی خزاعی است و آباء و اجداد عظام او از عراق عرب نقل به قم نموده بوده و بعضی از آنها در زمان پادشاه مرحوم میرزا شاهرخ متصدی مهمات دیوانی و معماری قم بودند. و آقای مذکور در زمان سلاطین ترکمان کلانتر و معمار آن ملک بود و به کثرت ملک و جمعیت و اسباب و ثروت در آن مملکت امتیاز تمام داشت و قبل از ظهور شاه سکندرشان از مهمات دنیا استغفار کرده، در خارج درب کنکان مدینه قم زاویه‌ای ساخته موسوم به حسینیه مشتمل بر عمارات عالی و باغی همچون ارم ثانی. و خود خرقه و جبه پوشیده در آن زاویه معتکف بودند و به خدمت علما و صلحا و فضلا و فقرا و صادرین و واردین اقدام می‌نمودند».

سپس به مناسبت تدارکاتی که برای استقبال شاه اسماعیل در قم فراهم آمده بود از کاخی که او برای شاه در قم بنا نهاد یاد نموده و می‌نویسد:

«به واسطه شاه عالم‌گیر در دولت خانهٔ قم که مسکن شاه مرحوم حسن پادشاه و یعقوب پادشاه بود معماران مهندس و طراحان را حاضر کرده، در اندک زمانی یک دست حرمسرای مشتمل بر چهار صفه و ایوان‌ها و بالاخانه‌ها بنا فرمود و نهایت تکلفات و زینت و نقاشی و نقاری و تصویر نمود و آن عمارت دلگشا با جام لطیف و باصفا به سرکاری خلفش آقا فتوح الدین فتح الله به اتمام رسید و یراق شاه کامیاب گرفته، به اتفاق سادات عظام و قضات اسلام و اکابر اهالی و شیعیان بلده جنت نشان... به همدان به استقبال شتافتند....آقا حسین پیشکش‌های وافر و مهمانی‌های

---

۱۱. *خلاصة البلدان*: ۵۰ ر.

متکاثر کرده، شاه جم جاه به دیدن آقا حسین به زاویه حسینیه آمده، ایشان را از آن لباس بیرون آورده، مهمات جزوی و کلی آن مملکت به دستور به دو تکلیف فرمودند و دارایی و امور سپاهی ملک را به ولد ایشان آقا فتح اله دادند و ایشان را به خلعت‌های فاخره از تاج و کمر و چهار قب که به دیگری نمی‌دادند سرافراز ساخته، نوازشات بسیار با اهل آن دیار فرمودند»[۱۲].

در همین کتاب ذیل شرح ماجرای قشلاق سال ۹۱۸ می‌نویسد:

«در اواخر شهر ذی حجه... شاه سکندرشان تکلیف وزارت دیوان اعلی به مرحمت پناه آقاکمال الدین حسین مسیبی قمی که سابقا ذکر رفت فرمودند. وی به مسامع عز و جلال رسانید که این بنده مرد مزارع است و خدمات مملکت وزراعت به قاعده‌ای که در این مدت ۹ سال بر آن اقدام داشته‌ام می‌توانم قیام نمود و چون سن بالا رفته تاب اسفار ندارم. شاه جنت بارگاه مقرر فرمودند که مهری بر ضمن احکام و نشان‌ها زند و در سلک وزراء باشد. امتثالا للامر الاعلی از آن تاریخ تا رحلت شاه جنت مکان نایبان او به دستور مهر بر ضمن احکام زدند. شاه سکندرشان پیوسته حاضرانه و غائبانه لعب با وی می‌باختند و قریب هشت نه هزار تومان در ایام سلطنت همایون بدان علت و پیشکش و مهمانی‌ها به سرکار خاصه شریفه رسانیدند و همچنان در خطه فاخره قم به مهمات آن مملکت اقدام داشتند».[۱۳]

از این قسمت برمی آید که آقاحسین تا پایان زندگی شاه اسماعل زنده بوده است. از زاویه‌ای که او بیرون درب کنکان قم بنا نموده بود در *گلستان هنر* نیز دو جا یاد می‌شود. یکی ذیل سرگذشت مولانا حیدر قمی که در صفه عمارت زاویه

---

۱۲. *خلاصة التواریخ*: برگ ۳۰ـ ۳۱.
۱۳. ایضاً: ۴۴.

حسینیه کتابه‌های ثلث و کوفی به خط او بوده[۱۴] و دیگر ذیل سرگذشت مولانا سید ولی که «کتابه درگاه زاویه حسینیه واقعه در درب کنکان از منشآت جد مادری راقم» را نگاشته بوده است[۱۵]. در بیاض صفی الدین نیز از همین «عالی حضرت غفران پناه آقا حسین مالک باغ زاویه حسینیه که والده امیر نظام الدین احمد شهیر به قاضی صبیه ایشان بود» یاد می‌شود[۱۶] در کتاب قم در قرن نهم هجری نیز مطالب مربوط به این شخص و زاویه او به نقل از *خلاصة التواریخ* در چند جا آمده است[۱۷].

تذکر مطلبی در اینجا برای ایضاح یک نکته در *خلاصة التواریخ* و چند متن تاریخی دیگر سودمند به نظر می‌رسد و آن این که «درب کنکان» (به کسر دو حرف نخستین) که نام آن به همین صورت در دو جای *خلاصة التواریخ*[۱۸] و *گلستان هنر*[۱۹] و پیش از آن دو در تاریخ کبیر جعفری[۲۰] و مطلع سعد بن سمرقندی[۲۱] و *احسن التواریخ* روملو[۲۲] و برخی جاهای دیگر، و به صورت «درب کهنکان» در نسخه‌ای از *خلاصة التواریخ*[۲۳] آمده یکی از پنج دروازه قم[۲۴] بوده است. چهار

---

۱۴. *گلستان هنر*: ۳۳.

۱۵. ایضاً: همان صفحه.

۱۶. *خلاصة البلدان*: ۳۰ پ در سلسله و مشجره نسب خاندان.

۱۷. صفحات ۴۴، ۱۴۶ـ۱۴۷، ۱۶۱.

۱۸. برگ ۳۰و ۲۵۶، وقایع ۹۰۹و ۹۸۵.

۱۹. ص ۳۳.

۲۰. وقایع سال ۸۱۵.

۲۱. ج ۲ ص ۱۴۰ چاپ لاهور.

۲۲. ج ۱۱ (چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب): ص ۸۷.

۲۳. نسخه خطی ش ۶۵۷۰ دانشگاه (از کتب سعید نفیسی): ۵۳.

۲۴. *خلاصة التواریخ*: برگ ۳۲۰.

دروازه دیگر یکی دروازهٔ ساوه[۲۵] در غرب و دیگـری درب اصـفهان[۲۶] (هـمان دروازه کاشان کنونی قم) در جنوب محدوده آن روز شهر[۲۷] و سوم درب ری در شمال و چهارم درب قلعه[۲۸] در جنوب غربی بوده و این درب پنجمین بوده است که طبعاً هیچ یک از آن درب‌های دیگر مذکور در *خلاصة التواریخ* نمی‌توانست بود. خانقاه از میان رفته خواجه علی صفی ـ فرمانروای مستقل قم در میانه و نیمهٔ دوم قرن هشتم ـ و زاویه حسینیه و باغ آن و مشهد محمودآباد بیرون این درب قرار داشته است[۲۹]. محمودآباد و اراضی پیر مشهد[۳۰] نزدیک آن و اراضی زاویـه هـم اکنون با همین نامها در شرق شهر شناخته است و با در نظر گرفتن این نشانی‌ها حدود تقریبی محل وقوع درب مزبور[۳۱] آشکار می‌گردد.

در کتاب «قم در قرن نهم» احتمال داده شده بود که این درب هـمان دروازه کاشان کنونی این شهر باشد. لیکن قاضی از این دوم با نام «دروازه اصفهان» یاد می‌کند که از دوره‌های نخست تا قرن اخیر آن را با این نام هم می‌شناخته‌اند[۳۲]. بنابراین آن احتمال نادرست است چنان که با در نظر گرفتن نشانی‌های پیش نیز

۲۵. ایضاً: ۱۲۷ و چندین کتاب و سند قدیم دیگر.

۲۶. ایضاً: همان جا و چندین کتاب و سند قدیم.

۲۷. فصل الخطاب خواجه محمّد پارسا به نقل *انوار المشعشعین* ۲: ۲۳۴ نسخه اصل.

۲۸. *خلاصة التواریخ*: ۳۲۱.

۲۹. منابعی که پیش تر در متن یاد شده در همان صفحات.

۳۰. می‌تواند بود که مراد از کلمه «مشهد محمودآباد» در *خلاصة التواریخ*: برگ ۲۵۶ مزار محمودآباد (طبعاً همان مزار مشهور به طیب و طاهر، یاد شده در همین مأخذ: برگ ۳۱۹ وقایع سال ۹۹۴) باشد که آن نیز در همین سو قرار دارد.

۳۱. پیرامون جایی که اکنون راه سراجه از راه قم ـ کاشان جدا می‌شود در شرق شهر قم.

۳۲. *کتاب قم*، ترجمه: ۵۰ ؛ *تاریخ دار الایمان قم* محمدتقی بیک ارباب: ۱۳؛ *خاطرات اعتماد السلطنه*: ۵۵۹ چاپ دوم.

آشکار بود. «کهنه» (با «ها»ی غیر ملفوظ و کسر دو حرف اوّل و سوم) از مزارع بر اوستان در شرق قم بوده[۳۳] و هست. پسوند «کان» و «گان» و «قان» و «جان» در نام بیشتر توابع قم دیده می‌شود[۳۴] پیداست که این درب چون در برابر مزرعهٔ مزبور قرار داشته است به این‌نام خوانده می‌شده، چنان‌که همانند آن در نام‌گذاری دروازه به نام قریه یا مزرعه مجاور در کتاب قم به تکرار دیده می‌شود[۳۵].

۴ ـ آقا فتوح الدین فتح الله: فرزند آقا کمال الدین حسین مسیبی و خال قاضی احمد، که چنان که ضمن سرگذشت پدرش به نقل از *خلاصة التواریخ* دانسته شد بنای حرمسرای شاهی قم در سال ۹۰۹ به سرکاری او انجام گرفته و در همان سال از جانب شاه اسماعیل امور سپاهی و مالی قم بـه عـهدهٔ او واگـذار شده بود.

۵ ـ شرف الدین حسین میرمنشی: میرشرف الدین حسین حسینی قمی پدر قاضی احمد از فضلا و هنروران نیمه دوم قرن دهم، از شاگردان غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی، که در صنعت انشاء و استیفا و تحریر خطوط ثلث و تعلیق و نسخ و شکسته بی‌بدیل و استاد بود و شعر نیز مـی‌سرود و در برخی صنایع و هنرهای ظریف مانند زرگری و نقاری و نقاشی و جام‌بری دست داشت و از جانب شاه طهماسب به «میرمنشی» ملقب شده و به این نام مشهور آفاق گشت.[۳۶]

---

۳۳. *تاریخ دارالایمان قم* ارباب: ۷۴ («کِهنِه ویلمِه» که در چاپ به خطا «کـهنه دیـلمه» آمـده است. تـصحیح از کتابچه تفصیل و حالات دارالایمان قم افضل الملک: ص ۱۲ نسخه ش ۵۵۱۴ دانشگاه).

۳۴. ترجمه *کتاب قم* حسن بن محمّد بن حسن قمی و تواریخ متوسط و متأخر قم دیده شود.

۳۵. *کتاب قم*، ترجمه: ص ۲۷ و ۳۵ و ۳۶ و ۲۲۸.

۳۶. *گلستان هنر*: ۳۴ و نیز ۱۵ و ۲۰ و ۳۶.

سرگذشت او را فرزندش در *تذکره‌خوش‌نویسان*[۳۷] به تفصیل آورده و در جاهای گوناگون *خلاصة التواریخ* نیز از او سخن داشته و از آن همه برمی آید که وی در ۱۷ ع ۱ ـ ۹۱۴ به دنیا آمده و خط ثلث را نزد مولانا حیدر قمی[۳۸] در قم و مقدمات علوم و صرف و نحو و منطق را در کاشان نزد سلطان محمّد صدقی استرآبادی[۳۹] و هیأت و ریاضیات را در ملازمت اردوی شاهی نزد غیاث الدین منصور دشتکی فراگرفت. او نخست در هرات منشی سام میرزا صفوی نگارنده *تحفهٔ سامی* ـ زندانی شده در ۹۶۹ و در گذشته ۹۷۵ ـ و سپس در دوران وزارت احمد بیک نورکمال سه سال متصدی انشاء ممالک دیوان اعلی بود. پس از آن در دوره وزارت قاضی جهان سیفی قزوینی (در گذشته شب عید غدیر سال ۹۶۰[۴۰] پانزده سال وزیر و منشی جملة المناصب او بود[۴۱]. سپس مدتی ممیزی کل اعراب و اخلاج ممالک محروسه، و هم چندی وزارت کارخانه خاصه شریفه در ولایت شوره گل و چخور سعد ارمنستان نمود. سپس از سال ۹۶۲[۴۲] تا هفت سال وزارت و ریش سفیدی درگاه ابراهیم میرزا صفوی حکمران خراسان داشت و جمیع مهمات امور ملکی و مالی و حل و عقد امور آنجا بدو محول بود و کارهای مربوط به شاهزاده به دست وی انجام می‌گرفت[۴۳]. در همین دوره به سال ۹۶۷

---

۳۷. *گلستان هنر*: ۳۴ـ۳۷.

۳۸. ایضاً: ۳۳.

۳۹. ایضاً، همان صفحه.

۴۰. *خلاصة التواریخ*: ۱۴۶.

۴۱. در *خلاصة التواریخ* وقایع سال ۹۵۵ آمده است: والد مؤلف میرمنشی قمی در آن اوان در ملازمت رکاب ظفر انتساب شاه کامیاب مالک رقاب می‌بود... (۱۲۷ب).

۴۲. *خلاصة التواریخ*: ۱۴۶.

۴۳. ایضاً: ۱۴۹ و جز آن.

سفری به تبریز رفت و گوهرسلطان خانم دختر شاه طهماسب را که برای همسری ابراهیم میرزا برگزیده شده بود به مشهد برد[۴۴]. در سال ۹۶۶ قتلگاه مشهد را که مدفن شیخ طبرسی نگارنده *مجمع البیان* و آثار دیگر نیز در آنجاست دیوار کشید و محصور ساخت و درگاه و در نهاد[۴۵].

در سال ۹۶۹ شاه طهماسب او را به سعایت معصوم میرزا صفوی از وزارت ابراهیم میرزا بر کنار ساخت و مولانا معین استرآبادی در قصیده‌ای که به ستایش او گفت از این ماجرا یاد کرد[۴۶]. از این که قاضی عماد الاسلام اردوبادی ـ در گذشته ۹۷۳ در قزوین که یک دو سه سال پایان زندگی را در آنجا گذرانید ـ با میرمنشی همسایگی و قرب جوار داشته و به طریق شاگردان از فقرات و منشآت میر بهره می‌برده است[۴۷] گویا برمی‌آید که میر دوره شش ساله برکناری خود را در قزوین به سر برده است. تا آن که در ماه صفر ۹۷۶[۴۸] به جای آقا کمال الدین وزیر خراسان به وزارت مشهد و ولایات سرافراز شد و تا سه سال در آنجا بود. سپس به قزوین رفت و تا پایان زندگی شاه طهماسب در مجلس آن پادشاه به مجلس نویسی و کتابت متفرقه اقدام داشت.

میرمنشی در شب جمعه ۷ ذق ـ ۹۹۰ در ری درگذشت و در آستانه حضرت عبدالعظیم به خاک رفت. قاضی در وقایع این سال *خلاصة التواریخ* از درگذشت پدر خود یاد کرده و شرحی در باب وی نگاشته است که چون آن کتاب هنوز نشر

---

۴۴. ایضاً: ۱۵۹.

۴۵. *گلستان هنر*: ۱۵.

۴۶. *خلاصة التواریخ*: ۱۶۶.

۴۷. *گلستان هنر*: ۵۱.

۴۸. *خلاصة التواریخ*: ۲۱۵.

نشده به نقل عین عبارت کتاب می‌پردازد:

«و هم در این سال پر ملال والد مؤلف میر شرف الدین حسین مشهور به میرمنشی که در این اواخر عمر و زندگانی عزلتی به جهت طاعت و عبادت اختیار کرده، در آستانه مقدسه امامزاده واجب التعظیم امامزاده عبدالعظیم علیه و آبائه التحیة والتسلیم مجاور و معتکف شده بود در شب جمعه هفتم شهر ذی قعده سنه مذکوره در خانه‌های مهتر جمال که در صحن آستانه مقدسه واقع است در آنجا می‌بود اجابت دعوت حق را لبیک گفته، ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیه در داد (کذا). ولادتش در هفدهم ربیع الاول سنه اربع عشر و تسمائه، مدت عمرش هفتاد و شش سال. مولانا عبدی جنابدی در تاریخ فوت وی گفته:

سپهر شرف میرمنشی که بود	**فلک راسر عجز بر پای او**
چو از گلشتن دهر دلگیر شد	**ریاض جنان گشت مأوای او**
چو تاریخ جستم ز پیر خرد	**بگفتا بهشت برین جای او**

مدفنش در جنب آستانهٔ مقدسهٔ منوره در منازل متصل به روضه مقدسه. مؤلف در سالی که بعد از این قوی ئیل باشد در معسکر همایون ملازم رکاب ظفر انتساب بود و به سعادت زیارت مشهد مقدس معلی مزکی سرافراز شد در درون تکیه درویش یحیی که پایین بالین گاه و پس پشت روضه مقدس عرش منزله واقع است متصل به دیوار مبارک حفر قبر وی نموده، سنگ و لوح مزار نصب کرده، ابیات مذکور را به خط مولانا علی مشهدی که از خوشنویسان مقرر خراسان بود کنده شد. امید که توفیق رفیق نقل نمودن جسد وی بدان آستان عرش مکان گردد.

حالات وی آن که چهل و پنج سال همراه اردوی معلی در اسفار خراسان و آذربایجان و هنگام رحل اقامت اردوی همایون در دار السلطنه قزوین ساکن و سیار بود و مدت نه سال به دو مرتبه در مشهد مقدس به سمت وزارت در آن آستان معلی مکان معتکف گشت، و در علم عربیت و معانی بیان استاد فن بود و به حسن خط

خصوصاً نسخ و رقاع و تعلیق و شکسته بامزه ید بیضا داشت. این رباعی از نتایج طبع وقاد ایشان است در جواب رباعی که نواب میر شمس الدین محمّد صدر گفته بودند:

ای مطلع انوار الهی رویت وی مقصداقصای عزیزان کویت

یارب توچه مظهری که از جلوه تو بردند همه جهانیان ره سویت

رباعی نواب میر سابقاً مذکور شد. اگرچه ایشان فکر شعر کمتر می‌فرمودند امّا گاهی ابیات مناسب و رباعیات متصوفانه محققانه از ایشان سر می‌زد. ذکر آنها در مجمع الشعرا نموده. در تقوی و صلاح و تقید و پرهیزکاری و سلامت نفس و عبادت از عنفوان شباب تا هنگام شیب به یک وتیره بود. رحمة الله علیه رحمة واسعة».[۴۹]

۶ ـ میروجیه الدین خلیل الله: فرزند دیگر میر سید احمد و عم قاضی احمد، که در خط تعلیق و نستعلیق و در هنر تیراندازی و سپاهیگری و تفنگ‌اندازی استاد بود و شعر نیز می‌سرود، و در مشهد در خدمت ابراهیم میرزا صفوی می‌زیست و پس از کشته شدن او به سال ۹۸۴ به قم رفت و در آنجا به زراعت و عمارت و طاعت و عبادت اشتغال ورزید و در همان جا به سال ۱۰۰۴ در هفتاد و دو سالگی درگذشت.

سرگذشت او را قاضی احمد در *گلستان هنر*[۵۰] به تفصیل آورده است. در جایی دیگر از این کتاب نیز می‌گوید که او در سال ۹۶۷ سفری به دستور ابراهیم میرزا به هرات رفت و مولانا قاسم قانونی را از آنجا به مشهد برد[۵۱]. در *خلاصة التواریخ* ضمن وقایع سال ۹۵۵ در شرح ماجرای حمله القاص میرزا به قم می‌نویسد:

---

۴۹. *خلاصة التواریخ*: ۲۸۳.

۵۰. صفحه ۱۲۰ـ ۱۲۱.

۵۱. *گلستان هنر*: ۱۱۲ـ۱۱۳.

«روز یکشنبه هیجدهم شهر شوال به بلده قم داخل شد. چون والد مؤلف میرمنشی قمی در آن اوان در ملازمت رکاب ظفر انتساب شاه کامیاب مالک رقـاب مـی‌بود صونک وی را به ملا افضل اصفهانی که انشای او بدو متعلق بود داد. ملا مبلغی که حسب الحکم اشرف به سیورغال میر و برادران او مقرر بود مسترد گردانید و بدان علت از نقد و جنس و شتر و دواب بیشتری از عم مؤلف گرفت»[۵۲].

۷ ـ میرزا محمود: فرزند میرمنشی و برادر قاضی احمد کـه از او در *خـلاصة التواریخ* ذیل وقایع سال ۹۹۴ چنین یاد می‌کند:

«نقابت و فضایل پناه میرزا محمود که به انواع فضایل و کمالات آراسته و به رشد و کاردانی و سپاهی‌گری از اقران گوی سبقت ربوده...»[۵۳].

۸ ـ میرسراج الدین علی قمی: برادرزاده قاضی احمد. در بیاض صفی الدین ذیل سخن از کاریزهای قم می‌نویسد:

«قنات دیگر قنات مشهور به قنات فردوس است که گـویند آن را عـالی حـضرت سیادت و مرحمت پناه امیر سراج الدین علی موسوی قمی که جد مادری حضرت مرحومی میرسراج ولد میرصفی حسنی طباطبائی اردستانی و عم‌زادهٔ والد والد این فقیر بوده احداث بر باغی که مشهور است به باغ فردوس [نموده]»[۵۴].

می‌تواند بود که او فرزند همان میرزا محمود باشد که یاد شد. از ایـن نـوشته چگونگی پیوند و خویشاوندی خاندان قاضی با خاندان طباطبائی قم نیز آشکار می‌گردد.

در *خلاصة التواریخ* ـ ذیل وقایع سال ۹۸۵ می‌خوانیم:

---

۵۲. *خلاصة التواریخ*: ۱۲۷.

۵۳. *خلاصة التواریخ*: ۳۲۱.

۵۴. *خلاصة البلدان*: ۵۰ر.

«درروز یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی این سال میر سراج الدین علی قمی راکه از اعاظم آن ولایت بود در مشهد محمودآباد که در خارج درب کنکان واقع است اجلاف و اوباش قم به تحریک بعضی از ملازمانش به قتل رسانیدند. مدت هفده سال در ملازمت دیوان اعلی بود. مدت نه سال وزارت نواب معصوم بیک که وکیل بودند نمود به قاعده‌ای که همگی خود حکایت معروض می‌داشت و بقیه سنوات به وزارت شاهزاده سلطان حیدر میرزا اشتغال داشت و همچنان در مجلس خلدآسای شاه سپهر اعتلا نهایت قرب و عزت تمام داشت. در ایام شاه اسماعیل مغضوب شد. بعد از آن در ایام شاه کامیاب اراده کلانتری قم کرد؛ مبلغ یک هزار تومان به واسطه طمع دیوانیان و ترجمان سابق تعهد نموده، به کلانتری قم رفت.

در علم فلاحت مهارت تمام داشت. در مزرعه قمرود که از بایرات قدیم بود احداث قناتی چند به جهت آن در اراضی غیر آنجا نموده، آن را معمور گردانید و اراده داشت که در آنجا خانه‌ها و مساجد و حمام و منار ساخته معمور سازد، توفیق مساعدت ننمود، و همچنین قناتی چند در سر رودخانه قم احداث کرده، باغاتی چند قرب چهارده هزار من تخم‌افکن ترتیب داد و در اندک ایامی قریب یک هزار و پانصد تومان محصول به هم بست و قلعه قم راکه پر از خرابه عمارت بود هموار کرده، باغ نمود و آن از آثار اوست.»[۵۵].

با توجّه به خصوصیات ذکر شده در این عبارت، دور نیست که این شخص همان میرسراج الدین علی قمی یاد شده در بیاض صفی الدین باشد و بنابراین، این شخص به حسب قاعده عم‌زاده خود قاضی احمد خواهد بود.

نکته دیگر آن که میدان میر قم که نام کامل آن «میدان میرسراج» است[۵۶] شاید

۵۵. *خلاصة التواریخ*: ۲۵۶ـ ۲۵۷.

۵۶. *تاریخ دار الایمان قم*: ۵۳.

منسوب به همین شخص باشد.

۹ ـ میرسید علی رضوی قمی: پدر همسر قاضی احمد[۵۷]. او گویا همان میرسید علی رضوی قمی از سادات آستانه مقدسه منوره معصومه[۵۸]، و قاضی قزوین[۵۹] تا سال ۹۷۱، و تولیت آستان قدس رضوی و وزیر خراسان[۶۰] از این سال تا سال ۹۷۴[۶۱]، و وزیر قزوین و متصدی خالصه‌جات سلطانی در ۹۷۵[۶۲] تا پایان زندگی، در گذشته دوشنبه ۱۳ ج ۲ ـ ۹۸۲ و مدفون در قم[۶۳] باشد. گویا از همین شخص است که در فرمان مورخ ۱۸ ج ۱ ـ ۹۴۸ شاه طهماسب مربوط به تولیت موقوفات آستانه قم و تولیت و امامت مسجد امام حسن عسکری این شهر یاد می‌شود[۶۴].

سرگذشت قاضی احمد

قاضی سحرگاهان روز پنجشنبه هفدهم ربیع الاول سال ۹۵۳ در قم دیده به جهان گشود[۶۵]. در سال ۹۶۴ در یازده سالگی همراه پدر خود به مشهد رفت و مدت بیست سال در آن شهر بود[۶۶]، طبعاً در دو نوبت که پدرش یک بار به وزارت ابراهیم میرزا و بار دیگر به وزارت خراسان منصوب گردید و خود در جایی از

---

۵۷. *خلاصة البلدان*: ۳۰پ.
۵۸. *خلاصة التواریخ*: برگ ۱۲۷(وقایع سال ۹۵۵) و ۱۶۳ (وقایع سال ۹۶۹).
۵۹. ایضاً: ۱۷۰.
۶۰. ایضاً، همان صفحه.
۶۱. ایضاً: ۱۷۶.
۶۲. ایضاً ۲۱۵، *عالم آرا* ۱: ۱۶۶.
۶۳. *خلاصة التواریخ*: ۲۲۶.
۶۴. کتاب Busse: ۱۷۱ـ۱۷۵، *مجله بررسی‌های تاریخی*، شماره ۴ سال چهارم: ۲۲۵ ـ ۲۲۶.
۶۵. *خلاصة التواریخ*: ۱۲۰.
۶۶. *گلستان هنر*: ۸۹، ۹۰.

گلستان هنر[۶۷] از این دو نوبت یاد می‌کند. او می‌گوید که در این اقامت در درگاه ابراهیم میرزا صفوی نشو و نما یافته[۶۸] و به مطالعه اشتغال داشته[۶۹] و مشق تعلیم خط از استادان خط همچون میرسید احمد حسینی مشهدی و مولانا شاه محمود زرین قلم و مالک دیلمی می‌گرفته است[۷۰]. در همان جا به سال ۹۶۵ شیخ کمال سبزواری را نیز که از استادان خط بود دیدار کرد[۷۱]. او رسم پیچک از رسوم فنون نقاشی و کتاب‌سازی را نیز از مولانا علی اصغر کاشانی پدر آقارضا مصور فراگرفته بود[۷۲].

در سال ۹۷۴ سفری به زیارت اعتاب مقدس عراق رفت و در بغداد در خدمت سلطان سلیمان عثمانی، مصلح الدین لاری مورخ و ادیب این قرن را دیدار نمود[۷۳]. در سال ۹۷۸ در قم بوده و نسخه‌ای از *الدلائل البرهانیه* علّامهٔ حلی را در آنجا به خط خود نگاشته که آن نسخه اکنون در دست است[۷۴]. در دوره شاه اسماعیل دوم از جانب او به پیروی تاریخ نگاران و نگارش *خلاصة التواریخ* مأمور

---

۶۷. ایضاً: ۹۳. در *تاریخ تذکره‌های فارسی* (پاورقی ص ۷۲۵ جلد دوم) بار دوم را پس از کشته شدن ابراهیم میرزا به دستور اسماعیل دوم گمان برده‌اند. در حالی که میر سید احمد که وی در این دو بار در مشهد از او تعلیم خط گرفته است به تصریح *گلستان هنر* (ص ۹۲) از آغاز سلطنت اسماعیل دوم به فرمان او به قزوین رفت و پس از درگذشت وی به مازندران رخت کشید و در سال ۹۸۶ در همان جا درگذشت.

۶۸. *گلستان هنر*: ۱۰۷ـ۱۰۸.

۶۹. ایضاً: ۹۳.

۷۰. ایضاً: ۸۹ و ۹۴ و ۱۰۱.

۷۱. ایضاً: ۳۸.

۷۲. *مجله هنر و مردم* ۵۹: ۱۴۴ به نقل از ترجمه انگلیسی *گلستان هنر* براساس نسخهٔ مسکو.

۷۳. *خلاصة التواریخ*: ۲۲۳ (وقایع سال ۹۸۰).

۷۴. *ذریعه* ۸: ۲۴۹.

شد[۷۵].

او پیش از سال ۹۸۷ وزارت شاه غازی مستوفی الممالک داشت و از آن سمت برکنار شده بود و در روز چهارشنبه ۴ ع ۲ـ ۹۸۷ وزارت اردوغدی خلیفه و ممیز بلوکات بدو واگذار گردید[۷۶]. در سال ۹۸۸ سفری به تبریز رفته و در آن جا بـا مولانا علی بیک از خوش‌نویسان آن شهر دیدار نموده است[۷۷]. در اوائل ذی حجه سال ۹۸۹ استیفای دفتر شرعیات و وزارت دیوان صدارت به او واگذار شد[۷۸]. در لوی ئیل ۹۹۱ در معسکر همایون ملازم رکاب ظفر انتساب بـود و بـه سـعادت زیارت مشهد مقدس سرافراز شد[۷۹]. در سال ۹۹۳ در پای علم نـصرت اثـر بـه خواندن سوره انا فتحنا و ادعیه مأثور مواظبت می‌نمود[۸۰].

در سال ۹۹۴ وزیر قم بود[۸۱] و در حمله مرتضی قلی خان به این شهر مقاومت نمود و خود شخصاً از دروب ایـن شـهر و نـارین قـلعه آن مـحافظت و دفـاع می‌کرد[۸۲]. در سال ۹۹۸ جسد امیر شمس الدین محمّد صدر را کـه در امـامزاده قاسم به رسم امانت نهاده بودند به قم برد و در آستانه آن جا نزدیک در حرم به خاک سپرد[۸۳]. در ج ۱ـ ۹۹۹ مجلد پنجم *خلاصة التواریخ* خود را به نام شاه عباس

---

۷۵. *خلاصة التواریخ*: برگ ۳ عکس ۶۵۱۸ دانشگاه (از نسخه کتابخانه مجلس سنا).

۷۶. *خلاصة التواریخ*: ۲۷۲.

۷۷. *گلستان هنر*: ۳۸.

۷۸. *خلاصة التواریخ*: ۲۷۸، نیز *گلستان هنر*: ۵۵.

۷۹. *خلاصة التواریخ*: ۲۸۳.

۸۰. ایضاً: ۳۱۶.

۸۱. ایضاً: ۳۲۰.

۸۲. ایضاً: ۳۲۰ـ ۳۲۱.

۸۳. ایضاً: ۳۵۰ و صفحه ۶۲ چاپ ویسبادن.

به پایان برد به این امید که وقایع پس از آن را «روز به روز در ملازمت رکـاب ظفر انتساب»[۸۴] در تاریخی علی حده و مجلدی تازه بنگارد[۸۵]. در همین سال‌ها و پیش از آن به تدوین مجمع الشعرای خود اشتغال داشت و هنوز کار آن را به پایان نبرده بود[۸۶].

در چاشت روز یکشنبه ۹ ذح ـ ۱۰۰۴، پس از دو سـال گـرفتاری در اردو، آرزوی دیدار وطن مألوف و فرزند و خویشان خود را داشت[۸۷]. در روز جمعه ۴ صفر ۱۰۰۵ به پایبوسی نواب اعلی مشرف گردید و منصب کلانتری گرفت[۸۸]. در پیرامون آغاز سال قمری ۱۰۰۷ به سعایت میر صدرالدین مـحمّد فـرزند مـیرزا شرف جهان قزوینی از خدمت دیوانی برکنار شده و به قم رفت و در ماه صـفر همان سال با امیر ابوالولی انجو درون روضه منوره آستانه قـم دیـدار و گـفتگو کرد[۸۹]. در محرم ۱۰۱۵ در قزوین بوده و آنجا با مولانا محمّد امین عقیلی اردبیلی دیدار نموده است[۹۰].

باز هم از جستجو در دو اثر مشهور او نکاتی دیگر در باب وی دانسته می‌شود: او در هنگام نگارش *گلستان هـنر* خود، به واسطه انقلاب زمان و حوادث دوران و ناسازگاری چرخ بوقلمون، بسیاری از مسودات و مـرقعات و قـطعات خـطوط

۸۴. دیباچه نسخه سنا از ***خلاصة التواریخ*** (برگ ۴ عکس ۶۵۱۸ دانشگاه).

۸۵. دیباچه و پایان ***خلاصة التواریخ*** و ص ۸۶ـ۸۷ چاپ ویسبادن. نیز برگ ۱۶۵ عکس ۵۵۶۶ دانشگاه.

۸۶. ***گلستان هنر***: ۹۷.

۸۷. پایان نسخه ش ۵۹۸ کتابخانه سالار جنگ حیدرآباد دکن به نقل آقای دانش پژوه در مقاله خود در ***نـامه آستان قدس*** ۳۶: ۱۱۷ـ۱۱۸.

۸۸. همان مأخذ.

۸۹. ***گلستان هنر***: ۹۸.

۹۰. ایضاً: ۱۲۴.

استادان فن را از دست داده بود.[۹۱] اسکندر بیک منشی نگارنده *عالم‌آرای عباسی* شاگرد او بوده و به دست او پرورده شده است[۹۲].

قاضی تخت جمشید را در مرودشت شیراز دیده و خط سلطان علی فرزند خلیل میرزا فرزند اوزون حسن را در آنجا دیده است[۹۳]. زمانی نیز گویا یزد بوده و احکام و اسناد مشایخ و موالی آنجا را در همان شهر دیدار نموده است[۹۴]. نسخه‌ای از مصحف شریف که تحریر آن را به امام حسن مجتبی پیشوای دوم نسبت می‌داده‌اند در کتابخانهٔ شاه طهماسب به نظر او رسیده بود[۹۵]. در *خلاصة التواریخ* (ص ۵۰ نسخه خطی شماره ۶۵۷۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه) روایتی را که از شیخ بهاء الدین عاملی در موضوع پدیدار شدن صفویان و قیام شاه اسماعیل شنیده است نقل می‌کند.

نگارش‌های او

۱ ـ *خلاصة التواریخ*: قاضی چنان که گذشت در سال ۹۸۴ از سوی شاه اسماعیل به تدوین خلاصة التواریخ مأمور شد و پس از چندی بدان پرداخت و پس از دوازده سال در ج ۱ ـ ۹۹۹[۹۶] از نگارش مجلد پنجم آن که تاریخ فرمانروایی صفویان از آغاز قرن دهم تا همین سال است فراغت یافت. این مجلد را او به منزله تکمله‌ای

۹۱. *گلستان هنر*: ۹۳.
۹۲. ایضاً: ۵۴ـ۵۵.
۹۳. ایضاً: ۳۱.
۹۴. ایضاً: ۴۷.
۹۵. ایضاً: ۱۴.
۹۶. *خلاصة التواریخ*: ۸۶ـ۸۷ چاپ ویسبادن. در نسخه کتابخانه سنا: رجب ۹۹۹.

برای مطلع سعد بن سمرقندی دانسته است[۹۷].

او در نظر داشت وقایع دوران سلطنت شاه عباس را در مجلدی دیگر گرد آورد. چند برگی که پس از این قسمت در برخی نسخ، از جمله نسخه‌ای که اساس چاپ ویسبادن قرار گرفته است، دیده می‌شود گویا از همین مجلد است. در گلستان هنر دو جا[۹۸] از مجلد سادس *خلاصة التواریخ* یاد می‌شود. عبارت دیباچه کتاب می‌خواهد بگوید که دیگر مجلدات نیز نگاشته شده است. نسخه های کتاب نیز با یکدیگر جدایی‌ها و کمی و افزودگی دارد و گویا مؤلف خود پس از تدوین نخست تصرفاتی در آن معمول داشته است. قسمتی از این کتاب که مربوط به دوره شاه عباس است وسیله هانس مولر در سال ۱۹۶۴ در ویسبادن جزء انتشارات هیأت مستشرقین فرهنگستان ماینس به شماره ۱۴ به چاپ رسیده، و اکنون متن کامل آن نیز گویا به سفارش بنگاه ترجمه و نشر کتاب در دست آماده سازی برای چاپ است.

دربارهٔ این کتاب و نسخ مخطوط آن در *تاریخ تذکره‌های فارسی* ۲: ۶۰۶ ـ ۶۱۴ و *نسخه‌های خطی* ۶: ۵۴۲ و *فهرست منزوی* ۶: ۴۳۱۸ ـ ۴۳۱۹ و منابعی دیگر که در همین کتاب‌ها نام برده شده سخن رفته است.

۲ ـ *گلستان هنر*: زندگی نامه خوشنویسان و نقاشان با دو تحریر که یکی را در اواخر سال ۱۰۰۴ به پایان برده و تاریخ صفر ۱۰۰۵ هم در آن هست، و دیگری با تاریخ ۱۰۱۵ در میان که می‌تواند از افزوده‌های بعدی مؤلف باشد. ماجرای برکنار شدن خود را از دیوان نیز در جایی[۹۹] با تاریخ ۱۰۰۷ آورده که آن قسمت

۹۷. دیباچه نسخه سنا از *خلاصة التواریخ*.

۹۸. *گلستان هنر*: ۱۰۸ و ۱۱۷.

۹۹. *گلستان هنر*: ۹۸.

به شهادت تعبیر «آمدن»[۱۰۰] در قم نگاشته شده است.

این اثر براساس تحریر دوم آن دو سال پیش وسیله بنیاد فرهنگ ایران چاپ شده است. دربارهٔ این کتاب و نسخ آن نیز در *نسخه‌های خطی* ۶: ۵۴۳ ـ ۵۴۷ و *تاریخ تذکره‌های فارسی* ۲: ۷۰۸ ـ ۷۳۲ و *نامه آستان قدس* ۳۶: ۱۱۶ ـ ۱۲۷ و *فهرست منزوی* ۳: ۱۹۱۶ و مآخذی که در این نوشته‌ها از آن یاد شده سخن رفته است.

۲ ـ *تذکره مجمع الشعرا*: *تذکره مجمع الشعرا* و *مناقب الفضلا*[۱۰۱] اثری بزرگ بوده و قاضی خود در *گلستان هنر*[۱۰۲] و *خلاصة التواریخ*[۱۰۳] به تکرار از آن یاد می‌کند. در کتاب نخست، از خاتمه آن که در سرگذشت شاهان و شاهزادگان و امراء و وزراء بوده است نیز سخن می‌گوید[۱۰۴]. همین خاتمه است که در *ذریعه* ۴: ۳۴ با نام «تذکرة السلاطین و الامراء» یاد شده است.

گفته می‌شود که نسخه‌ای از *تذکره مجمع الشعرا* به سال ۱۹۳۵ در مسکو به دست آمده است[۱۰۵].

۴ ـ *جمع الخیار*: تذکره شاعران و نویسندگان آذربایجان و عراق و خوزستان در شش مجلد کوچک که نسخه آن گویا در دست است[۱۰۶].

۵ ـ منتخب الوزراء: در سرگذشت وزیران. نسخه‌ای ناتمام از آن به شماره

---

۱۰۰. «به قم آمدم» در صفحه ۹۸ سطر ۴.

۱۰۱. *تاریخ تذکره‌های فارسی* ۲: ۱۴۱ـ۱۴۲.

۱۰۲. صفحات ۳۲ر، ۴۶ر، ۴۹ر، ۷۸ر، ۸۳ر، ۸۹ر، ۹۷ر، ۹۹ر، ۱۰۲، ۱۰۸ر، ۱۲۲.

۱۰۳. از جمله سرگذشت مولانا پناهی شاعر (برگ ۴۶) و اهلی شیرازی (برگ ۹۹) و میرزا شرف جهان قزوینی (برگ ۱۴۶) و پدر خود (برگ ۲۸۷) و هلالی (وقایع ۹۳۵) و حیرتی (وقایع ۹۶۱) و صدقی استرآبادی (وقایع ۹۵۲) و جز اینها.

۱۰۴. *گلستان هنر*: ۱۰۸.

۱۰۵. *تاریخ تذکره‌های فارسی* ۲: ۱۴۱.

۱۰۶. ایضاً ۱: ۴۱۶ به نقل از استوری ۱: ۱۰۷۴.

Or Oct۳۷۸۴ در توبینگن[۱۰۷] و عکسی از همین نسخه به شماره ۲۳ ـ ۱۹۹ در کتابخانه ملی تهران است. این عکس ۱۷۳ برگ است که تا بـرگ ۵۷ أ *منتخب الوزراء* و سپس منشآتی است. در این مقدار موجود، دیباچهٔ کتاب و سـرگذشت وزیران از آصف بن برخیا تا نظام الملک هست و در میانه سرگذشت نظام الملک ناتمام می‌ماند.

آغاز: «بسمله. بعد از حمد و ستایش حضرت واهب صور و خالق قوی و قدر که از احاطه امکان بیرون است ... بر رأی عقده‌گشای عالم آرای ارباب فضل و هنر و أصحاب تاریخ و سیر مخفی و محجوب نماند که این نسخه‌ایست در بیان لغت وزارت و آیات و احادیث و روایاتی که در باب قدر و منزلت این امر جلیل القدر وارد گشته با ذکر جمعی از وزراء مدبر کریم عالی مقام و بعضی از حکما و علما و فضلا که به وزارت پادشاهان نافذ فرمان اقدام داشته‌اند و اسامی برخـی دیگر از ایشان که به واسطه خیر و عدل و احسان الی هذا الزمان ذکر آنها مذکور و تا انقراض زمان مسطور خواهد بود. و آن را مرسوم به منتخب الوزراء گردانید.

امید که چون به نظر ارباب دولت و أصحاب فطنت رسد به عین عنایت و قبول ملحوظ و منظور فرموده، در اصلاح خطیئات و عثرات این بی‌بضاعت بر هفوات و زلات این قلیل البضاعه عدیم الاستطاعه قاضی احمد بن مـیرمنشی ابـراهـیمی الحسینی جلباب عفو پوشند و در عیب‌جویی داعی نکوشند.

والله الهادی الی سواء السبیل وهو حسبی ونعم الوکـیل» (بـرگ ۴ ـ ۵ هـمان عکس).

در برگ ۵۷ آمده است «شیخ محمّد شهرآشوبی مازندرانی عـلیه الرحـمه در کتاب مثالب النواصب آورده که نظام الملک ابوعلی الحسن بن علی بن اسحاق

---

۱۰۷. ایضاً ۱: ۴۱۶ به نقل از استوری ۱: ۱۰۷۴.

طوسی که سر همه سنیان بود به شفاعت دختر به پسر سید مرتضی قمی داد». از این برمی آید که او نسخه‌ای از کتاب النقض شیخ عبدالجلیل رازی قزوینی را که این عبارت در آن است (ص ۲۸۰) دیده و آن را نوشته ابن شهرآشوب پنداشته است.

۶ ـ *دیوان ابراهیم میرزا صفوی*: نزدیک سه هزار بیت که آن را قاضی گرد آورده و دیباچه‌ای بر آن نگاشته است[۱۰۸].

۷ ـ دیوان اشعار خود او: از آن جا که قاضی شعر نیز می‌سروده دور نیست که به رسم شاعران، دیوانی هم می داشته است[۱۰۹]. او برخی از سروده‌های خویش را در دو اثر مشهور خود آورده است از جمله قصیده‌ای در وصف هجوم ازبکان و کشتار همگانی آنان در مشهد طوس[۱۱۰].

۸ ـ *رساله در احوال و مفاخر و مناقب شهر قم*: که افندی آن را در دست داشته و تا آنجا که برخورده‌ایم در سه جای کتاب ریاض العلماء از آن نقل می‌کند:

۱ ـ ذیل سرگذشت حسن بن حسن بن محمّد بن حسن قمی نگارنده *کتاب قم* به همین نام[۱۱۱].

۲ ـ ذیل سخن از رساله الدلائل البرهانیه از آثار منسوب به علامه حلی با نام *تاریخ قم*[۱۱۲].

---

۱۰۸. *گلستان هنر*: ۱۱۰.

۱۰۹. *تاریخ تذکره‌های فارسی* ۲: ۷۲۸.

۱۱۰. *خلاصة التواریخ*: ۵۴ چاپ ویسبادن.

۱۱۱. *ریاض العلماء*، مجلد دوم شیعه، حرف ح، *خاتمه مستدرک*: ۳۶۹، *البدر المشعشع*: ۲، *ذریعه* ۱۶: ۲۷۱، *مصفی المقال*: ۱۲۹، *طبقات اعلام الشیعه*، قرن چهارم: ۱۹۹.

۱۱۲. *ریاض العلماء* و *ذریعه* ۳: ۲۷۸ـ ۲۷۹ و ۸: ۲۴۸ـ ۲۴۹. از این کتاب در رساله مورد سخن طبعاً ذیل ماجرای ورود حضرت رضاعلیه السلام به قم نقل شده است. بنگرید به تذکره مشایخ قم از نورالدین علی منعل، چاپ نگارنده: ۱۳ـ۱۴.

۳ ـ ذیل سرگذشت افضل الدین حسن بن فاذار قمی از پیشوایان فن لغت با نام رساله مفاخر قم[۱۱۳].

افندی این رساله را از «میرمنشی» دانسته که همان گونه که در دیباچهٔ قم در قرن نهم[۱۱۴] گفته شد باید از قاضی احمد باشد چه او از خود چنان که در دو جای *خلاصة التواریخ*[۱۱۵] می‌بینیم به گونه‌ای یاد می‌کند که خواننده می‌پندارد میرمنشی لقب خود اوست. همچنان که در آغاز *تذکرهٔ خطاطین* فضل الله باباشاه نیز که گزیدهٔ *گلستان هنر* قاضی است[۱۱۶] عیناً این اشتباه شده و این کتاب را به میرمنشی منسوب داشته‌اند[۱۱۷]. بنابراین نسبت رسالهٔ مورد سخن نیز به میرمنشی چنان که در *ریاض العلماء* است، و استناد نویسندهٔ این سطور بدان در رسالهٔ کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم[۱۱۸]، نادرست و خطاست. می‌بینیم که ذیل سرگذشت وی در *خلاصة التواریخ* و *گلستان هنر* هم اثری از میرمنشی یاد نشده است.

قاضی در مکتوب خود به یکی از فضلا زاده‌های جاسب قم که پس از این یاد می‌شود نیز از فضایل قم و بلوکات آن سخن داشته است. در جایی از *خلاصة التواریخ*[۱۱۹] هم از فضایل قم و قمیان یاد کرده و روایتی در این باب آورده است. در *منتخب الوزراء* جا به جا مطالبی مربوط به قم در کتاب گنجانیده و ذیل سرگذشت

---

۱۱۳. *ریاض العلماء*، مجلد دوم شیعه، حرف ح (برگ ۲۶ عکس ۵۷۴۱ دانشگاه از نسخه اصل موجود در همین کتابخانه)، *ذریعه* ۲۱: ۳۱۱، ۲۲ :۳۲۴، *طبقات اعلام الشیعه* ـ قرن چهارم: ۹۹.

۱۱۴. صفحهٔ ۶.

۱۱۵. *دیباچه و وقایع سال ۹۵۳* (برگ ۱۲۰): قاضی احمد بن شرف الدین حسین الحسینی الشهیر بمیرمنشی.

۱۱۶. شماره ۱۶۵۴ مجلس.

۱۱۷. *تاریخ تذکره‌های فارسی* ۲: ۷۱۷؛ *نامهٔ آستان قدس* ۳۶: ۱۲۶.

۱۱۸. صفحه ۵۰ـ۵۲.

۱۱۹. برگ ۹۹ نسخه ما.

صاحب بن عباد از اصل عربی *کتاب قم* یاد نموده (برگ ۳) و متن نامهٔ او را به ابوالحسن موسی بن احمد رضوی قمی در تهنیت بازگشت از حج از ترجمهٔ فارسی آن کتاب نقل کرده است (برگ ۴۲).

از مورد دوم نقل افندی برمی آید که در این رساله، کتاب *الدلائل البرهانیه* از علّامهٔ حلی دانسته شده و درست است. طبعاً او از این کتاب، ماجرای ورود حضرت رضا را به قم نقل کرده که در *منتخب الوزراء* نیز (برگ ۳۳) بدان اشاره نموده است. نسخه‌ای از همین کتاب علّامه به خط قاضی احمد در تهران است مورخ ۹۷۸ در شهر قم[۱۲۰]. تاریخ نگارش رسالهٔ مورد سخن هم باید پیرامون همین سال باشد.

۹ ـ *نامه‌ای به یکی از فضلازادگان جاسب قم*: متن این نامه به صورت کامل در *خزائن* نراقی[۱۲۱] به چاپ رسیده و او چنان که پیداست آن را در جنگ یا بیاضی یافته و عنوان و انجام مکتوب را درست به همان گونه که در آن ماخذ بوده نقل کرده است.

فرزندان و نوادگان او

امیر صفی الدین محمّد: سید جلیل امیر صفی الدین محمّد حسینی رضوی فرزند قاضی احمد که والده ماجده ایشان صبیه عالی حضرت مرحمت و مغفرت پناه

---

۱۲۰. *ذریعه* ۸: ۲۴۹ واز آنجا در فهرست *مشکوة* ۵: ۱۳۰۸. جز این رساله گویا تنها جای دیگر که از این نوشته علّامه نقل شده *تذکرهٔ مشایخ قم* منعّل است (ص ۱۳ چاپ قم) که آن هم در همین سال ۹۷۸ در قم تألیف شده است.

۱۲۱. صفحه ۴۲۵ ـ ۴۲۷ چاپ کتابفروشی علمیه اسلامیه تهران. و از آنجا در *مختار البلاد*: ۱۷۱ـ ۱۷۴ چاپ دوم.

امیر سید علی الرضوی بود[۱۲۲]، و نسبت «رضوی» پس از «حسینی» دنبال نام بازماندگان قاضی به خاطر همین انتساب سببی افزوده شده است[۱۲۳].

قاضی در یادداشت پایان *گلستان هنر* ـ نسخه شماره ۵۹۸ فهرست کتابخانهٔ سالار جنگ حیدرآباد ـ مورخ یکشنبه ۹ ذح ـ ۱۰۰۴ آرزو می‌کند که مهمات او صورتی یافته، متوجه وطن مألوف گردد و به سلامت به دیدار فرزند ارجمند خود موفق شود[۱۲۴].

میرمحمّد هاشم: میرمحمّد هاشم حسینی موسوی فرزند میر صفی الدین محمّد و نوادهٔ قاضی احمد. «ایشان هم از والد ماجد و هم از جانب والده ماجده هر دو به معصوم می‌رسند و والده ماجده ایشان صبیه عالی حضرت مرحمت و غفران پناه کریماً فی عصره امیر محمّد هاشما موسویاً قمیاً بود»[۱۲۵].

در *خلاصة التواریخ*[۱۲۶] و عالم آرا[۱۲۷] در شمار سادات عظام که در درگاه شاه طهماسب بوده‌اند از میرمحمّد هاشم قمی از اعیان و اکابر سادات عراق که به کثرت ملک و زراعت مشهور بود و در روز سه شنبه ۱۸ شوال ۹۸۷ درگذشت[۱۲۸] یاد می‌شود. شاید همو باشد که پدر همسر میرصفی الدین محمّد و نیای مادری میرمحمّد هاشم نوادهٔ قاضی احمد بوده است. این میرمحمّد هاشم موسوی قمی بنا

---

۱۲۲. *خلاصة البلدان*: ۳۰پ.

۱۲۳. چنان که نسبت موسوی پس از نام نواده قاضی احمد به خاطر انتساب مادری او به موسویان قم است.

۱۲۴. *نامه آستان قدس* ۳۶: ۱۱۸.

۱۲۵. *خلاصة البلدان*: ۳۰پ.

۱۲۶. برگ ۲۲۳ (وقایع سال ۹۸۰).

۱۲۷. ج ۱، ص ۱۶۷.

۱۲۸. *خلاصة التواریخ*: برگ ۲۷۰ (پایان وقایع سال ۹۸۷).

بر سندی که در اختیار نگارنده است در شوال ۹۷۳ شش دانگ مزرعه صالح آباد ـ از توابع دار المؤمنین قم ـ ملکی خود را به خیر النساء بیگم همسر شاه خدابنده و مادر شاه عباس بخشیده است.

میرمحمّد هاشم حسینی نوادهٔ قاضی احمد مردی دانشمند بوده و نسخه‌ای از جزء دوم از چهارده جزء *وافی فیض* که به وسیلهٔ او با نسخه‌ای خوانده شده بر مؤلف مقابله و تصحیح گردیده هم اکنون در دست است[۱۲۹] با این یادداشت از او در پایان:

«بلغت مقابلة مع نسخة قرأها علی المصنف دام فیضه بعض اصحابه وانا العبد الاثمّ محمّد هاشم القمی».[۱۳۰]

این دانشمند بنا بر آن چه از یادداشت فرزندش بر همین نسخه برمی آید تا سال ۱۰۷۳ زنده بوده است.

صفی الدین محمّد: فرزند میرمحمّد هاشم نوادهٔ قاضی احمد، از فضلاء و اهل قلم قم در قرن یازدهم که در پیرامون میانه این قرن زاده شده و تا دههٔ اخیر آن زنده بوده است. او نگارندهٔ کتابی است در تاریخ قم که خود آن را «*خلاصة البلدان*» نام داده و در افواه فضلای قدیم این شهر با نام «بیاض صفی الدین» شناخته می‌شده است.

این اثر را او در سال ۱۰۷۹[۱۳۱] در دوره وزارت میرزا مهدی اعتماد الدوله

---

۱۲۹. این نسخه پیشتر در تهران بوده و گویا به مشهد فروخته شده است.

۱۳۰. *مجله گوهر*، ش ۷ سال دوم: ۶۰۹ و عکس خط در برگ پیوسته به آن. نیز کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم: ۵۳ـ۵۴.

۱۳۱. *انوار المشعشعین* ۳: ۳۰۸ تحریر نخست و ۳: ۵۹۳ تحریر دوم (بنگرید: *کتاب شناسی آثار مربوط به قم*: ۱۳۷) ⇔

(۱۰۷۲ ـ ۱۰۸۱) به خواهش مولانا محمّد صالح معلم قمی نگـاشته[۱۳۲] و از آن خصوصیات و نکاتی درباره او دانسته می‌شود. از جمله برمی آید که او نزد عالی حضرت میرزایی نگارندهٔ *رساله تریاق قدسی* در علم طب شاگـردی کـرده[۱۳۳] و در دورهٔ وزارت میرزا مهدی اعتماد الدوله از جهل و غرور عنفوان شباب همراه میرزا مطلب نوادهٔ شیخ عبدالعالی به غار نیاسر کاشان رفـته و از خـطرها نـپرهیزیده است.[۱۳۴] در این سفر با میرزا محمّد معصوم[۱۳۵] فرزند میرزا مهدی اعتماد الدوله که در آن اوقات در نیاسر به ییلاق رفته بود و میرزا ابوطالب و میر محمّد صالح و حکیم سدید و میرزا جان در نیاسر دیدار کرده است.[۱۳۶]

صفی الدین چنان که گفته شد مردی فاضل بوده و همان نسخهٔ *وافی* را ـ که گویا اکنون در کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات مشهد است ـ بار دیگـر در سـال ۱۰۷۳ بـا نسخه‌ای سنجیده شده با نسخهٔ اصل در مجلس نگـارندهٔ آن مـلامحسن فـیض، مقابله کرده و در پایان آن چنین نوشته است:

«بلغت مقابلة مع نسخة قوبلت مع الاصل فی مجلس المصنف ادام الله تعالی فیضه مرة ثالثة. وکتب ذلک العبد الآثم صفی الدین بن محمّد هاشم هداهما اله تعالی الی طریق الایقان وکحل بصیر تهما بنور العرفان انه خیر من سأل فاجاب. فی سنة ثلاث

⇐ *تحفة الفاطمیه الموسویه*: ۲ر ـ ۸پ؛ نیز ج ۱ *انوار المشعشعین*: ص ۴ با خطایی در استنساخ، و *ذریعه* ۷: ۲۱۶ و *قم در قرن نهم*، مقدمه، ص ۶ با اشتباهی در تاریخ تألیف در این دو مأخذ.

۱۳۲. دیباچه کتاب، *کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم*: ۵۶ نیز دیده شود.

۱۳۳. *خلاصة البلدان*: ۶۱پ.

۱۳۴. ایضاً: ۵۹پ ـ ۶۱ر.

۱۳۵. عامل فاضل محقق بلندقدر، شیخ الاسلام اصفهان، در گذشته ۱۰۹۵ (*امل الامل* ۱: ۱۸۰ و *ریاض العلماء*: ذیل سرگذشت میرسید حسین کرکی).

۱۳۶. *خلاصة البلدان*: ۶۰ر.

و سبعین بعد الالف».[۱۳۷]

جز این دو، نسخه‌ای از مصحف شریف در آستانه قم هست که دو ثلث آن را همین صفی الدین محمّد بن محمّد هاشم بن صفی الدین محمّد حسینی در سال ۱۰۸۹ به نسخ زیبای خود نوشته و یک ثلث دیگر را فرزند او محمّد تکمیل نموده است.

از *خلاصة البلدان* نسخه‌ای به نستعلیق خوش محمّد گلپایگانی در ۹۵ برگ نزد آقای محیط طباطبائی در تهران است که خود آن را ضمن مقاله‌ای در شماره ۷ سال دوم *مجلهٔ گوهر* به تفصیل شناسانده‌اند و همان معرفی با نکاتی دیگر در رسالهٔ *کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم*[۱۳۸] نقل شده است. نسخه‌ای دیگر در ۲۵۶ برگ در موزهٔ بریتانیا به شماره Or ۸۳۷۵ است که فیلم آن به شماره ۴۶۴۵ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و عکسی از همین فیلم در اختیار نگارندهٔ این سطور است. نسخهٔ سومی هم می‌شناسیم که مورد استفاده نویسندهٔ کتاب *انوار المشعشعین فی اخبار قم و القمیین*[۱۳۹] قرار گرفته و با دو نسخه پیش جدایی‌هایی داشته است.

از صفی الدین محمّد دو فرزند می‌شناسیم یکی با نام «محمّد» که نیز اهل فضل بوده است. هموست که یک ثلث پایان نسخه‌ای از مصحف شریف را که پدرش تحریر نموده بود به خط خود تکمیل کرد. نسخهٔ کتاب وافی که یاد آن گذشت و دانستیم که میرمحمّد هاشم و میر صفی الدین محمّد هر دو آن را خوانده و مقابله

---

۱۳۷. *مجله گوهر*، ش ۷ سال دوم: ۶۱۰ و عکس خط در برگ پیوسته به آن. نیز *کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم*: ۵۴.

۱۳۸. صفحات ۵۶ـ۵۹. پس از این دانسته شد که آن مقاله قسمتی دیگر نیز داشته که در شمارهٔ بعد همان مجله نشر یافته است.

۱۳۹. شیخ محمدعلی ارجستانی کچویی در گذشته ۱۳۳۰ ـ ۱۳۳۱ق، نگارندهٔ *انوار المشعشعین* در سه مجلد و *تحفة الفاطمیة الموسویه* و *منور القلوب* (*کتاب شناسی آثار مربوط به قم*: ۱۳۲ـ ۱۷۰).

نموده بودند بار دیگر به وسیلهٔ همین سید محمّد نیز در سال ۱۰۹۱ با نسخه‌ای دیگر سنجیده و تصحیح گردید با این یادداشت از او در پایان:

«بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین حق حمده وله الثناء وزان مجده والصلوة علی نبیه محمّد المصطفی وعلی آله ائمة الهدی.

امّا بعد فهذا الجزء الثانی من الاجزاء الاربعة عشر من کتاب الوافی بعد ما قوبل بنسخة الاصل مرة فصاعداً قابلته برهة من الزمان فی هذه الاوان وهو عام التسعین بزیادة الاحد بعد تصرم واحد من الالوف عن آخره بنسخة استکتب من تلک النسخة وقد کان بالغ فی تصحیحها ولد المصنف ادام الله تعالی ظل بقائهما علی جراثیم الانام ما بقیت اللیالی والایام وتوالت الشهور والاعوام ورقم علیها المصنف بخطه الشریف هذه: «ثمّ بلغت قرائته علی وانتهت وکانت قرائة فحص وتحقیق ادام الله تأییده وتسدیده وتوفیقه للاتمام والاکمال وبلغه اقصی مراتب الکمال». ووقع فراغی من مقابلته لست عشرة خلون من شهر ربیع الاخر من شهور السنة المذکورة. وکتب هذه الحروف المفتاق الی رحمة ربه الغنی سید محمّد بن صفی الدین محمّد الحسینی وفقهما الله تعالی لمراضیه وجعل مستقبل عمرهما خیراً من ماضیه»[۱۴۰].

دیگری عبدالوهاب نام داشته که دربارهٔ او علی العجالة چیزی نمی‌دانم جز آن که وی فرزندی به نام صفی الدین محمّد داشته که این صفی الدین محمّد بن عبدالوهاب بن صفی الدین محمّد بن محمّد هاشم حسینی دو یادداشت به خط خود در کناره برگ ۶۵ر نسخه *خلاصة البلدان* موزهٔ بریتانیا نگاشته است.[۱۴۱]

۱۴۰. *مجلهٔ گوهر*، ش ۷ سال دوم: ۶۱۰ و عکس خط در برگ پیوسته به آن. نیز *کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم*: ۵۵.

۱۴۱. یکی از این دو یادداشت درباره میرمنشی پدر قاضی احمد است و دیگری درباره میر سید احمد نیای او که فرمانی درباره وی در تملک این محمّد بن عبدالوهاب بوده است.

ذیل.

۱ ـ در ذیل سرگذشت آقا کمال الدین حسین مسیبی نیای مادری قاضی احمد، آشنایی با یکی دو نام شناخته شدهٔ دیگر از خاندان مسیبی قم را مناسب دانست:

در *قصص الخاقانی* (ص ۳۹۱ نسخه شماره ۳۹۸۶ مجلس) ذیل سرگذشت مولانا محمّد امین درکی قمی از سرایندگان دوران عباس دوم صفوی که در قم زاده شده و در ۱۰۶۳ درگذشته و در آستانهٔ آن جا به خاک رفته است می‌نویسد: مشهور است که حضرت آخوندی از اولاد امجاد مسیب خزاعی است. نسخه‌ای از دیوان این درکی که به نقل همین اثر از سی هزار بیت متجاوز بوده در کتابخانه ملک تهران است به شماره ۵۱۴۶ (*منزوی* ۳: ۲۳۲۶). در *تذکره نصرآبادی*: ۲۶۷ و *آتشکده‌آذر*: ۲۳۶ و دیگر مآخذی که در *فرهنگ سخنوران*: ۲۰۷ و *ذریعه* ۹: ۳۲۱ ـ ۳۲۲ نام برده شده است نیز سرگذشت او دیده می‌شود.

آقای استادی از روحانیان فاضل قم نسخه‌ای از *کنز العرفان* مقداد سیوری دارد که آن را یحیی بن عطاء الله مسیبی قمی ـ گویا از حفاظ آستانه حضرت ستی فاطمه قم ـ در اوائل قرن یازدهم مالک بوده است. بر برگ آغاز نسخه‌ای از *جامع المقاصد* کرکی (ش ۸ ق ۳ کتابخانه آستانه قم) یادداشت تملک و مهر عبدالله بن عطاء الله خادم عتبه علیه عالیه فاطمیه هست با تاریخ ۱۰۱۹. خط همین عبدالله بن عطاء الله خادم قمی در برگ پیش از پایان نسخه حاشیه جعفریه شماره ۸۷۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نیز هست (*فهرست دانشگاه* ۵: ۱۸۶۳) و او می‌تواند برادر همان یحیی بن عطاء الله مسیبی و از خاندان آقا کمال الدین حسین باشد.

از این خاندان قم باز هم نام‌هایی دیگر در گوشه و کنار کتب و نسخ و اسناد قدیم دیده‌ام.

۲ ـ در مجموعهٔ مخطوطات دانشکده الهیات تهران نسخه‌ای است به شـمارهٔ ۲۷۳د (*فهرست الهیات* ۱: ۲۷۲) مشتمل بر سه رساله که در پایان رساله سوم آن ـ اثبات الواجب ابوالحسن بن احمد ابیوردی ـ رقم قاضی احمد با این متن دیـده می‌شود:

«قد تشرفت بکتابة هذه الرسالة الشریفة المبارکة الموسومة باثبات الواجب للعلامة المؤتمن وفخر الزمن مولانا ابوالحسن غفر الله (کذا = غفر له) الخالق ذوالمنن باشارة کثیر البشارة مخدوم المطاع امره لازم الاتباع حاوی الفضایل والاستعدادات جامع فنون الخصایل والکمالات ناصب رایات الاحسان والکمال جالس وسادة العزة والاجلال میرزا نظام الملک ابقاه اله مادام الفلک فی التحرک. وانا الداعی لدوام دولته وبقاء منصبه وطول عمره وتوفقه بالتوفیقات ومساعی الخیرات والمبرات اقل خلق اله الغنی المغنی قاضی احمد بن میر منشی الحسینی القمی حامداً لله ومصلیاً علی نبیه وولیه وآله واولاده المعصومین بدار المؤمنین قم حماها الله عن الآفات والتلاطم الذی ورد فی شأنه لولا القمیون لضاع الدین وایضاً هذا الحدیث الصحیح والخبر الصریح إذا عمت البلدان الفتن فتحصنوا بقم ونواحیها فان البلاء مدفوع عنها. فی اوّل الربیعین سنه ثلث عشر وتسع مأة من الهجرة النبویه علی المنسوب الیها افضل السلام والتحیة».

انشاء این متن به انشاء قاضی بسیار نزدیک است. دو حدیثی که در اینجا پس از نام قم نقل شده همان‌هاست که در *منتخب الوزرا* و در جایی از ***خلاصة التواریخ*** (۹۹ب عکس ۵۵۶۶ دانشگاه) نیز آورده است. لیکن پیداست که این رقم به این صورت نمی‌تواند درست باشد به این معنی که یا اصل رقم ساختگی و یا تاریخ آن (ع۱ ـ ۹۱۳) نادرست است چه قاضی احمد بن میر منشی حسینی قمی تنها یک تن و او نیز زاده سحرگاهان ۱۷ ع۱ـ ۹۵۳ است و از آن گذشته، مولانا ابوالحسن

بن احمد ابیوردی که در این متن از او مانند درگذشته یاد می‌شود بیش از پنجاه سال پس از این تاریخ زنده بوده است (*خلاصة التواریخ*: ۱۵۵ و ۱۶۲ عکس پیش).

به هر حال عکس دو صفحهٔ اخیر نسخهٔ مزبور که مشتمل بر رقم قاضی است در اینجا گذارده می‌شود و داوری را بر عهدهٔ اهـل تـحقیق و صـاحبان نـظر وا می‌گذارد.

برخی یافته‌های بعدی

۱ ـ عبدالوهاب بن صفی الدین محمّد حسینی نسخه *مسالک الافهام* شمارهٔ ۶۱۰۵ کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار تهران را در ۱۰ ع ۱ـ ۱۱۱۷ (*فهرست کتابخانه* : ۵۶۵) و نسخه‌ای دیگر از همان کتاب را که در کتابخانهٔ دانشگـاه هـاروارد است در ۱۰ شوال ۱۱۱۶ (*نشریه نسخه‌های خطی* ۹: ۳۸۱) نوشته است.

۲ ـ محمّد بن صفی الدین محمّد حسینی مجموعه‌ای از رسائل مـیرزا حسـن لاهیجی قمی را در ۱۰۹۱ استنساخ کرده است (نسخه شماره ۲۸۵ کتابخانه سنای سابق به شرح فهرست آن ۱: ۱۴۳) و او طبعاً جز محمّد بن صفی الدین مـحمّد حسینی است که در ۱۰۱۵ در قم نسخه‌ای از *جامع المقاصد* کرکی را استنساخ کرده است (*نشریه نسخه‌های خطی* ۵: ۳۴۷).

۳ ـ نسخه‌ای از *احتجاج* طبرسی به نسخ خوش عبدالله بن محمّد مسـیح بـن احمد بن میرمنشی حسینی موسوی قمی در ۱۰۹۸، با تصحیح و مقابله همو در ۱۰۹۹، در مجموعه‌ای شخصی هست. پس قاضی احمد جز مـیر صـفی الدیـن محمّد، فرزندی به نام محمّد مسیح نیز داشته است.

۴ ـ دو نسخه به خط قاضی احمد قمی در مجله *معهد المخطوطات العربیه* قاهره،

سال ۲، شماره ۴، ص ۲۱۲ یاد شده است یکی از رساله *الدلائل البرهانیه* عـلّامۀ حلّی (ظاهراً همان نسخه مورخ ۹۷۸ که در متن مقاله یاد شده) و دیگری از *شرح درایه* شهید ثانی مورخ ۹۹۹.

۵ ـ نام عده‌ای از افراد خاندان مسیبی قم در تعلیقات *خلاصة البلدان*: ۳۰۳ ـ ۳۰۴ آمده است. (در هامش صفحۀ مزبور از نسخۀ مؤلف از آن کتاب این چند ارجاع افزوده شده است: *فهرست کتابخانه گلپایگانی* قـم ۲: ۸ و ۱۳۰ [نسـخه‌های شماره ۵۲۵ از *عدة الداعی* و ۱۵۵۶ از *ارشاد* علامه]، *فهرست مرعشی* ۲۱: ۶۲ [نسخه شماره ۸۰۶۰ از *صحیفۀ سجادیه*]. دو دانشمند این خاندان از قرن دهم در *طبقات اعلام الشیعه* ۹: ۸۲.

(۷)

مکاتبات فیض و قاضی سعید قمی*

قاضی سعید، میرزا محمّد سعید بن محمّد مفید قمی در گذشته پس از سال ۱۱۰۳ از دانشمندان نامور اواخر دوره صفوی و حکیمی عارف بوده و آثاری متعدد در فلسفه و عرفان از خود به جای نهاده است. او در علوم شرعی نیز دخلی داشته،[۱] و مدتی عهده‌داری منصب قضاء قم نموده، و چنان که از *عباس‌نامه* و مآخذ دیگر برمی آید نزد شاهان صفوی نیز مقرب و محترم بوده است. شرح حال او به اجمال و تفصیل در بسیاری از مصادر آمده که نام بیشتر آنها را در مقدمه کتاب کلید بهشت او (چاپ تهران ـ ۱۳۱۵ شمسی) می‌توان دید.

او نزد چند تن از حکما و عرفاء بزرگ از جمله ملامحسن فیض کاشانی (محمّد بن مرتضی، در گذشته ۱۰۹۱، حکیم عارف فقیه مفسر محدث، از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه در قرن یازدهم، نگارندۀ کتاب‌های بسیار در

---

* . *مجله وحید*، سال یازدهم (۱۳۵۲)، شماره ۶، ص ۶۷ـ۶۷۸.

۱. صاحب *ذریعه* ۱: ۱۹۸اجازه روایت او را به ملامحمّد کریم بر مجلد اوّل و دوم *شرح توحید* صدوق همو دیده است. بر نسخه‌ای دیگر از *شرح توحید* که در کتابخانه آیت الله مرعشی در قم است دو اجازه روایت از همو با تاریخ‌های پایان شوال ۱۰۹۵ و ۱۱ رمضان ۱۰۹۶ دیده می‌شود. رجوع شود به فهرست کتابخانه مزبور ۱: ۳۳۹.

رشته‌های گوناگون معارف اسلامی،[۲] درس خوانده و نسبت به وی سخت ارادت می‌ورزیده و رسالهٔ روح الصلاة خود را که نخستین رساله «اربعینیات» اوست به نام همو نگاشته است (*روضات* : ۱۱ چاپ جدید، *ذریعه* ۱: ۳۵، *فهرست مشکوة* ۳: ۲۱۲، مقدمه کلید بهشت). بر همین اساس در آغازی که می‌خواست پا در طریق عرفان و سلوک گذارد نامه‌ای به وی نوشته و از او دستور خواست، و فیض طی پاسخی لطیف آداب سیر و سلوک و خصائص سالکان راه حق را بیان کرد و از آن که او در این مسیر افتاده اظهار خرسندی نمود.

این هر دو نامه ـ به ضمیمه نامه‌ای دیگر که قاضی پس از دریافت پاسخ فیض برای او فرستاد ـ ضمن مجموعه مکاتبات فیض در جنگ شماره ۶۰۲ دانشگاه (که در فهرست مخطوطات آنجا ۱: ۳۵۳۰ ـ ۳۵۳۴ و فهرست منزوی ۲: ۱۰۶۹ و ۱۴۴۴ وصف شده) آمده است که اینک آن هر سه را در اینجا می‌بینیم.

نامه نخستین از قاضی سعید است به فیض (ص ۳۵۶ـ ۳۵۹ جنگ یاد شده) و عنوان آن در مجموعه مکاتیب مزبور چنین است:

«کتب الفاضل الطیب السدید میرزا محمّد سعید الی العارف الربانی العم الالهی فی شهور سنة ۱۰۵۵...»[۳].

دومین نامه، پاسخی است که فیض بدو داده و در صفحات ۳۴۱ ـ ۳۴۸ جنگ مزبور آمده است.

نامهٔ سوم نیز همان است که قاضی پس از دریافت پاسخ فیض نوشته و متن آن

---

۲. شرح حال او در همه زندگی نامه‌های دانشمندان و گویا از همه مبسوط تر روضات ۶: ۷۹ـ ۱۰۳(چاپ جدید) آمده است.

۳. مجموعه مزبور را برادرزادهٔ فیض گرد آورده است. (*فهرست دانشگاه* ۱۴: ۳۵۳۴).

در صفحات ۳۵۹ـ ۳۶۱ همان جنگ دیده می‌شود.

(۱)

این رقیمات پریشان و کلمات شکایت بنیان نه از مقوله نامه‌پردازی ادیبان است بلکه در حقیقت بر سیاق عریضه‌ای است که بیماران به امید استعلاج به مسیحادمان نویسند و چارهٔ امراض خود طلبند. پس اگر به ذکر تفصیل جزئیات امراض ... خوفاً للاطناب نپردازند در بیان کلیات احوال بر سبیل اجمال و حواله استنباط جزئیات به حدس طیب حاذق معذور خواهند بود و اگر با خواست ایجاز بی‌حواس بنا بر عدم انتباه اطنابی واقع شود بر ضعف قوه عاقله که از انواع امراض است حمل باید فرمود. بعد از آن در مقام تداوی قوه عاقله آمده، به مقتضای صواب نسخه علاج ـ که عبارت است از جواب ـ خواهند نوشت تا به برکت آن تشفی حاصل شود، ان شاءالله الحکیم، تا به حد تمیز رسیده و گرفتار علایق جسمانی و مشاغل دنیوی که ظاهر است نشده، نقد فرصت که ذخیره ایام حساب و دستیآویز راه نجات است نسبت به امور ضروری کلی مصروف، که تقصیر است در بازار با شایستگی سرمایه اسراف و تبذیر.

زهی غفلت که چشم از نقطهٔ اعتدال که مردمک دیده استقامت احوال است پوشیده داشت و خود را در همه امور از ندانستگی، دانسته در معرض کشاکش افراط و تفریط انداخت. از نابلدی پای بینش در سفر آغاز به انجام از سیر بر خط مستقیم که در حقیقت صراط قویم است پیچیده، لاجرم در دائرهٔ خطوط منحرفه که در طریقت تباهی و گمراهی است افتاده، گاهی به پایه افراط، خود را در اوج جهالت می‌بینم و گاهی در مهبط تفریط در اسفل السافلین بطالت سیر می‌کنم. طرفه‌تر آن که با کمال این سرگردانی و نقصان رؤیت به واسطه تدافع ادله و تکاثر اسؤله و عدم اعمال قوه عقلیه ـ که از استعمال سایر قوای متخالفه او ناشی شده ـ به

خاطر می‌رسد که قطع نظر از طریقهٔ نظر باید کرد و از صناعت میزان که معیار حق و باطل است چشم پوشید و مسلک برهان را تنها راه یقین ندانست بلکه در اکثر مواقع از مکاشفه و وجدان استعانت باید طلبید، و چون در این طریقه نیز مکاشفات متعارضه می‌باشد و امری که ممیز حق از باطل باشد ـ چنانچه منطق در علم نظر این کار می‌کند ـ نیست باز به خاطر می‌رسد که این مسلک نیز اعتماد را شایان نباشد.

بناء علی هذا روز به روز حیرت بر حیرت که معظم امراض نفس نظری است می‌افزاید و به مقتضای «الغریق یتشبث بالحشیش» گاهی دست به حبل المتین برهان می‌زند و گاهی در وادی عیان می‌پوید و در هر دو حال، تسکین در اضطراب و تشفی در التهاب نمی‌یابد بلکه آناً ف آناً اضطراب بر التهاب و التهاب بر اضطراب می‌افزاید و نمی‌داند که در این میانه به کدام طرف مایل شود.

فتاده‌ام به میان دو دلبر و خجلم

مأمول آن که به مقتضای اشفاقی که آن مخدوم را بـه خـادم و کـامل را بـه نـاقص می‌باشد بالطبع طریقهٔ ارشاد را مسلوک داشته، رهنمای گمراهان شوند و در ایـن باب اشاره‌ای چند از صواب به جواب بپردازند که شـاید بـه ایـن وسـیله تـوفیق سعادت ابدی یافته، از ظلمتکده جهل خلاص شده، سالک مسالک حـق گـردد. ایشان را نیز به ازای این کرامت حظی از صواب خواهد بود.

چون .... ارشاد واجب است احتیاج به مبالغه در کلام نیست. والسلام علی من اتبع الهدی.

(۲)

نامه شریف قرة العین الحبیب فی الله میرزا محمّد سعید فتح الله عـین قـلبه بـنور البصیرة رسید و بعد از اطلاع بر مضمون آن مسرتی دست داد و مسائتی روی نمود.

امّا سبب مسرت اشتمال آن بر تیقظ و آگاهی آن برادر روحانی و تأسف ایشان بر فوت وقت و ضیاع سرمایه‌ای که به صرافت آن افتاده‌اند و داعیهٔ وصول به کمال که در ایشان پدید آمده و درد طلب و شوق که روی نموده، زاده الله شوقاً و تعطشاً الیه، چه این دردی است که سرمایهٔ همه درمان‌هاست و قفلی است که مفتاح کنوز سعادت دلها و روانهاست. غمی است که به دعا باید خواست و دردی است که به دوا تحصیل باید نمود.

کفر کافر را و دین دین‌دار را　　　ذره‌ای دردت دل عطار را

در ازمنه سابق أصحاب این درد بسیار بوده‌اند و طبیب آن کمیاب، و در این اعصار صاحب آن کمیاب است و طبیب آن مفقود.

دوای درد عاشق را مگر یابم نشان از کس
در این بازار در دکان هر عطار می‌گردم

نیامد بر منش رحمی طبیب عشق را هرچند
در این بازار عطاران من بیمار می‌گردم

امّا سبب مسائت، وقوع ایشان در بیدای حیرت نظار که به سبب تصادم شکوک و تعارض ادله می‌باشد، چه این حیرتی است مذموم و خلقی است نامحمود، و الیه اشار الحلاج بقوله:

من رامه بالعقل مسترشداً　　　اسرحه فی حیرة یلهو
و شاب بالتلبیس اسراره　　　یقول فی حیرته هل هو

و حیرت محمود حیرت اولوالابصار است که از توالی تجلیات و تتالی بارقات در مشاهده کبریاء و عجائب ربوبیت حاصل می‌شود، و الیه اشار من قال: «رب زدنی تحیراً فیک» ومن قال:

قد تحیرت فیک خذ بیدی　　　یا دلیلا لمن تحیر فیک

در تو حیرانم و اوصاف و معانی که توراست

واندر آن‌کس که ترا بیند و حیران تو است

چنان‌که آدمی را در ظاهر دو چشم است که به آن عالم شهادت را می‌بیند در باطن نیز دو چشم است که به آن عالم غیب را تواند دید اگر گشوده باشد. لیکن اکثر مردمان را آن دو چشم باطن بسته است. لهم اعین لا یبصرون بها. و فی الحدیث: «ما من عبدالا ولقلبه عینان وهما غیب یدرک بهما الغیب، فاذا أراد الله بعبد خیراً فتح عینی قلبه فیری ما هو غائب عن بصره». و تا آن چشم باطن گشوده نشود علم به هیچ چیز او را حاصل نمی‌تواند شد مگر به تقلید، و اگر تقلید را کما هو حقه کند بمحوضه من غیر تصرف فیه بعقله الناقص کان من المفلحین. سعی باید نمود که آن چشم باطن گشوده شود. کار همین است و دوای همه دردها این، و چون این‌کار به حصول پیوست نه استعانت به برهان درکار است و نه رجوع به میزان، نه تدافع براهین می‌ماند و نه تعارض مکاشفات روی می‌دهد که بلکه همه در عیان است و اطمینان در اطمینان و تعاضد شواهد و تصادق بینات. و تحصیل این بصیرت به فکر و نظر و ممارست بر براهین عقلیه نمی‌شود، بلکه هر چند حرص در آن بیشتر کند ظلمت و حجاب بیشتر می‌شود و شکوک و شبهات افزون‌تر می‌گردد و از مقصد دورتر می‌افتد.

فلسفی خود را از اندیشه بکشت　　　کوبد و او را سوی گنج است پشت

وانما یحصل بفراغ القلب وصفاء الباطن، والتجافی من دار الغرور والانابة الی دارالخلود، والتأهب للموت قبل نزول الفوت، وتخلیة النفس عن الرذائل وتحلیتها بالفضائل، ومتابعة الشرع والتأدب بآدابه، وملازمة التقوی، وتحمل الاثقال فی طریق الوصال، وملازمة الذکر فی الخلوة، حتی ینور القلب وینجلی من صدأ

الشهوات النفسانية والخواطر الشيطانية وطلب الحظوظ الدنيوية وتحصل له الجمعة فيكون الهموم هماً واحداً، فحينئذ يصير القلب صافياً مستعداً قابلا لاصناف العلوم الكلية الحقيقة، فينطبع العلوم النظرية بحقائقها فى مرآت سره بادنى فكرة، فلاينظر الى شيء الا ظهرت له حقيقته ظهور الجرى منه مجرى العيان، فلوكشف الغطاء ما ازداد يقيناً. وهذا من باب الهداية التى تمدها الانابة كما قال الله تعالى:

﴿يجْتَبِی إِلَيهِ مَنْ يشاءُ وَ يهْدِی إِلَيهِ مَنْ ينِيبُ﴾.

والاجتباء للانبياء والاولياء، والهداية للعلماء والحكماء، وما لم تبلغ النفس هذه المرتبة لا تكون حكيماً، لان الحكمة من مواهب الله تعالى:

﴿يُؤْتِی الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾.

والدليل على ذلک كله من الكتاب والسنة كثير. قال الله سبحانه:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ﴾

﴿إِنَّ تَتَّقوا الله يَجْعَل لَكُم فُرقاناً﴾

ـ اى بين الحق والباطل

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللهُ يَجْعَل لَهُ مخرجا﴾

﴿ومَنْ يُؤْمِن بالله يَهْدَ قَلْبَهُ﴾

﴿وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾.

وفى الحديث:

ليس العلم بكثرة التعلم، انما هو نور يقذفه الله فى قلب من يريد أن يهديه. العلم نور وضياء يقذفه الله فى قلوب اوليائه ونطق به على لسانهم. الجوع سحاب الحكمة فاذا جاع العبد ينظر بالحكمة. من اخلص للّه اربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من

قلبه علی لسانه. من علم وعمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم.

وفی کلام امیرالمؤمنین صلوات الله علیه:

ان من احب عباد الله الیه عبداً اعانه الله تعالی[۴] فاستشعر الحزن وتجلبب الخوف فزهر مصباح الهدی فی قلبه. [الی ان قال] قد خلع سرابیل الشهوات وتخلی من الهموم الا هماً واحداً انفرد به فخرج عن صفة العمی ومشارکة اهل الهوی وصار من مفاتیح ابواب الهدی ومغالیق ابواب الردی. قد ابصر طریقه وسلک سبیله وعرف مناره وقطع غماره واستمسک من العری باوثقها ومن الحبال بامتنها فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس.

وفی کلام آخر له علیه السلام:

قد احیی قلبه وامات نفسه حتی دق جلیله ولطف غلیظه وبرق له لامع کثیر البرق فابان له الطریق وسلک به السبیل وتدافعته الابواب الی باب السلامة ودار الاقامة وثبتت رجلاه بطمأنینة بدنه فی قرار الامن والراحة بما استعمل قلبه وارضی ربه.

الی غیر ذلک ممّا لیس هنا محل ذکره.

واعلم ان من أراد الله به خیراً من الطالبین یسر الله له شیخاً من اهل هذا الطریق یتولی تربیته فی طریق الحق والا طال علیه الطریق وحصل علی التعویق وتزلزل قدمه فی طریق الارادة فلو اجهد نفسه ما خرج عن متواطی العادة. اللهم الا ان یستعمل ما قرروه ویلزم نفسه ما اسسوه فبتصحیح البدایات تنال الغایات وبتأسیس القواعد تعلوا السریات. ﴿أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلیٰ تَقْوَیٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوانٍ خَیْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلَیٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ﴾؟ فعن الله فاعقل وعن رسول الله صلی الله علیه وآله فاسمع.

۴. در *نهج البلاغه*: اعانه الله علی نفسه.

﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ﴾

﴿وَأَنَّ هـٰذَا صِراطِى مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ﴾

﴿قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾.

ومن عرف ما يطلب هان عليه ما يبذل، ومن طلب نفيساً جاد[5] بالنفيس. «ومن طلب الحسناء لم يغلها المهرا»، «إذا سأم الفتى برق المعالى»، فاهون فانت طيب الرقاد، ومن كان لله كان الله له.

هذه الجادة فاين السالک؟ هذه الرغائب فاين الطالب؟ هذا قميص يوسف فاين يعقوب؟ هذا طور سيناء فاين موسى؟ هذا ذوالفقار فاين ابوالحسن على الكـرّار؟ هذه الاشارات فاين الجنيد والشبلى؟ هذه مراتع الزهد فاين ابن ادهم؟ اين القوم؟ يا قوم ما لى ارى الديار وما بها من القوم ديّار؟

قف بالديار فهذه آثارهم تبكى الاحبة حسرة وتشوقاً

وهذا يا اخى شىء لاينال إلّا بفضل الله ورحمته، والله يختص برحمته من يشاء. وليس كل من هم سلک ولاكل من سلک وصل ولاكل من وصل سكن.

وماكلّ غادٍ نحو قصدٍ يناله ولاكلّ من زار الحمى سمع الندا

وانما هى عنايات ازلية ومواهب ربانية، جرى فى الابد ما جرى فى الازل، ومن سلب خلقه القبول ازلا لم يكن لها لابساً ابداً ومن لبسها ازلا لم يسلبها ابداً.

على مثل ليلى يقتل المرء نفسه وان بات من ليلى على الناس طاوياً

در غرور اين هوس گر جان دهم به كه دل در خانه دكان نهم

---

۵. اصل: خاطر.

ولیکن فهمک عن الله واخذک من الله وسعیک لله، ولا تقف علی الصور دون المعانی ومع البینة دون المبانی ولا تشتغل عن الواحد بالمثالث والمثانی. والسلام علی من اتبع الهدی.

(۳)

شادم که دوا درد مـرا سـود نـدارد — بیماری عشق است که بهبود ندارد

اکسیر تمنای قلوب و نسخه علاج بیماری این مجذوب که نگاشته کلک گهر سلک شده بود صحت افزای دردمندان شد.

یا رب از پا درنیافتد آن که دست ما گرفت

دیده را از مطالعه سوادش سرمه بینش حـاصل شـد و دل را از مشـاهده بـیاضش روشنایی صبح سعادت به نظر آمد. امّا چه فایده که از علایق جسمانی نه آن قـدر آلودگی به هم رسیده که کیمیاگر کار تواند کرد و مشاغل دنـیوی آن قـدر فـرصت نگذاشته که لحظه‌ای در علاج دردمندی‌ها توان کوشید. با این همه آلایش، صفای قلب کی میسر است و با احتیاج به اکثر خلق، خلوت حضور که را مقدور؟ خلوت در انجمن، امری است دشوار و کناره گیری در میان، کاری است به غایت صعب.

فریاد نمی‌رسد به فریادرسی — فریادرسی مگر به فریاد رسد

اگر عملی تواند کرد ناشایست خواهد بود و اگر کاری از دست برآید به‌کاری نخواهد آمد. راهی که نموده بودند مظنون شده بود الا آن که آن مسلک دیگر را هم دخـیل می‌دانستم، بناء علی هذا به قدر فرصت به آن بارکشی می‌کردم، الحال آن ظن تقلید یقین شد و آن دخیل معلوم شد که بیکار است امّا چون به از بیکاری است هنوز از دست نگذاشته، گاهی مشغول آن می‌باشد.

طرفه تر آن که گرفتار خواسته قدیم که چون .... در چراگاه دواب شده‌ام. با آن که همیشه عدم انتفاع از آن یقینم شده بود لهذا تا حال خود را مشغول آن نساخته بودم و

گاهی به ازای شرح اشارت و الهیات شفا می‌گذرانیدم، امّا چون اسباب بی‌توفیقی در این اوقات دستی به هم داده بی‌اختیار گرفتار آن شده‌ام. نمی‌دانم به کجا منتهی خواهد شد.

این گفتگوها بی‌فایده است. امید که خدای تعالی توفیق تـأدب بـه آداب فـرموده بدهد. امّا از التفات ایشان به همین قدر اکـتفا نـمی‌کنم، بـه غـیر از تـوجّه بـاطن اشاره‌های ظاهری نیز می‌خواهم.

از آن لب کام دل می‌خواهم و بسیار می‌خواهـم
که از حسرت دلم نازک شد و بسیار نـازک شـد

زیاده چه نویسد. عمرت دراز باد.

(۸)

پنج نامه از فتحعلی شاه قاجار به میرزای قمی*

فتحعلی شاه، دومین پادشاه دودمان قاجار، در دوران فرمانروایی خویش نسبت به قم و آستانهٔ مقدس آن توجهی خاص داشت و در آبادانی آن دو، کوششی بسیار نمود به طوری که باید گفت عظمت و توسعهٔ آستانه مقدس قم در دو جهت تزیینات و مرافق و بیوتات، و آبادانی و تجدید حیات قم پس از ویرانگری و کشتار افغانان[۱] و غارتگری و چپاول ابراهیم خان ابدالی[۲] و حمله و محاصره آقا محمدخان قاجار در نیمه دوم ع ۱ ـ ۱۱۹۹[۳] تا حدودی بسیار مرهون توجهات و اهتمام خاص این پادشاه بوده است.

او در آغاز سلطنت خود نذر نموده بود که مبلغ یکصد هزار تومان زر در تجدید بنا و افزودن مرافق و آراستن آستانهٔ مقدس قم مصروف دارد[۴] و از این رو

---

*. *مجلهٔ بررسی‌های تاریخی*، سال دهم (۱۳۵۶)، شماره ۴، ص ۲۴۷ ـ ۲۷۶.

۱. *مجمع التواریخ* مرعشی: ۹۹ ـ ۱۰۴؛ *تبصرة المسافرین*: ۱۲ ـ ۱۳ نسخه ش ۱۴ ب دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

۲. *دره نادره*: ۷۱۵ چاپ انجمن آثار ملی.

۳. *مآثر سلطانیه*: ۱۹؛ *روضة الصفا* ۹: ۱۹۰ بااختلاف؛ *سفرنامه قم* افضل الملک: ۹۸ ـ ۱۰۱؛ *کتابچه تفصیل و حالات دار الایمان قم* همو (ش ۵۵۱۴ دانشگاه): ۳۷ ـ ۳۸.

۴. *تاریخ نو*: ۲۱۸؛ *روضة الصفا* ۱۰: ۹۱.

در نخستین سال سلطنت خویش «حکم همایون به تذهیب قبه فیض توأمان دره طاهره نبوی و بقعه طیبه بضعه موسوی یعنی معصومه قم صادر فرمود و اشارت رفت که قبل از اتمام تذهیب، در زرین بر آن آستانه کروبی آشیانه نصب کردند. به حکم خسرو دین‌پرور، چراغ علی خان نوایی در خورشید پیگر را به دارالایمان قم برده، در جای خویش نصب کردند.[۵] تذهیب قبه منوره هم به نحو مقرر کما هو حقه به عمل آمده، نقود کثیره و وجوه خطیره صرف این کار فرخنده آثار شد».[۶]

در سال بعد (۱۲۱۴) «لوای فلک فرسا از دار السلطنه طهران به سمت دارالایمان قم به عزم زیارت مضجع مطهر گوهر درج نبوت و رسالت فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهم صلوات الله الملک الاکبر جهان آرا گردید. بعد از ورود به آن مکان فیض بنیان، شرایط زیارت و خشوع و لوازم استکانت و خضوع به جای آورده، از حضرت ایشان استمداد همت و طلب شفاعت کردند و چند شب متوالی در آن بقعه مبارکه به تلاوت آیات و حفظ مواقیت صلوات، عزت دارین و رستگاری نشأتین مسألت، و دامن عجزه و مساکین را از سیم و زر رشک دامن کان، و علما و سادات آن مکان را به رواتب مقرره و انعامات متکاثره و احسان بی‌پایان مسرور و شادمان فرمودند و معماران هنرپیشه و مهندسان اقلیدس اندیشه را به تعمیر بقاع و مساجدی که به مرور شهور و اعوام صفت اندراس و انهدام یافته بود اشارت رفت و حکم قضا آیین بر بنای مدرسه جدیده معروف به فیضیه و تذهیب قبه میمونه حضرت معصومه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام و تجدید دارالشفا و کاروانسرای وقفی آستانه مقدسه و حمام و بازار به جهت زوار و مجاورین آستان ملایک آشیان شرف نفاذ یافت که نگاشتن شرح آن ابنیه سپهر

۵. مقصود در طلای روضه منور است که پشت ضریح سیمین قرار گرفته و تاریخ ۱۲۱۳ دارد.

۶. *مآثر سلطانیه*: ۶۴. نیز *ناسخ التواریخ قاجاریه* ۱: ۵۹ چاپ امیرکبیر و *روضة الصفا* ۹: ۳۴۶.

بنیان بر صفحه بیان امکان نخواهد داشت».[۷]

در بهار سال ۱۲۱۵ به دستور او «به تذهیب قبه پاک بضعه طیبه علت غایی آفرینش آب و خاک، حضرت معصومه صلوات الله علیها، و بنای مدرسه شروع رفت. معماران دانا و بنایان صنعت نما طاق قدیم را برداشتند و قبه استوایی از نو بر نه رواق بلند طاق افراشتند و سدی محکم بر رودخانه قم که از سمت غربی آن روان است بسته و ساحت دو صحن کهن را به یکدیگر پیوسته، مدرسه روح فزا از اشکال هندسه با عرصه خلد معادل جنت مشاکل مشتمل بر حجرات و حیاض و جداول پرداخته‌اند، هر حجره‌ای از آن غرفه‌ای از بهشت و انوار قدسش پیدا از گل و خشت، مبنی بر چهار ایوان. در غربی آن، که از یک طرف مشرف بر فضای مدرسه است و از یک جهت به رودخانه، بالاخانه مخصوصه برای تمکن شهریار یگانه ساخته گشت، و بر یک سمت صحن بالا که متصل به روضه عرش اساس است حجره‌های زرنگار، و بر سمت دیگر آب انباری که سمک بر روی آن ایستاده و عقلای دوربین از خوض در آن سر به زانوی فکرت نهاده، ترتیب یافت و قبّهٔ منوره به آیینی از خشت‌های زراندود زینت گرفت که آسمان را خشت زرین مهر از طاق دل افتاد و در صباح و مسا چرخ خمیده پشت با عینک مهر و ماه دیده به نظاره آن گشاد، و برحسب حکم اشرف طلبه علوم دین و عارفان معالم یقین که قوانین ملت از ایشان برجاست و لمعه شرایع از مصباح بیانشان برپاست از هر دریچه، چون ملک بر دریچه‌های فلک، در تسبیح خوانی و بر هر منظره، چون مذکران کروبی بر مناظر روحان، در حل اسرار معانی با یکدیگر در مناظره و سخنرانی است».[۸]

---

۷. *زینة المدایح* میرزا صادق وقایع نگار (ش ۲۸ب دانشکده ادبیات تهران).

۸. *کتابچه ثبت موقوفات و خالصه‌جات کشور در دوره ناصری*: برگ ۷۹ر (نسخه کتابخانه آیت الله مرعشی در قم).

به اجمال پوشش زرین گنبد مطهر و دو در زرپوش و بنای صحن عتیق و مأذنه زرین آن و اصل بنای مسجد بالاسر و مدرسه فیضیه و دارالشفا و تجدید تزیین حرم و ایوان شمالی و آغاز تذهیب همین ایوان[۹] و آینه کاری حرم[۱۰] از آثار فتحعلی شاه قاجار است[۱۱] که همه از همان وجه نذر انجام یافته است. جهانگیر میرزا قاجار ذیل وقایع سال ۱۲۵۰ در شرح ماجرای آخرین سفر فتحعلی شاه به قم می‌نویسد: «در دارالایمان قم که مدفن بضعه موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیها و علی آبائهاست خاقان مغفور خرج‌ها کرده و مدرسه و دارالشفا در کمال تنقیح ساخته و گنبد مقدس را در کمال خوبی به خشت‌های طلا و درهای طلا و نقره آراسته‌اند، و آن چه از اسباب زینت مثل قندیل طلا و نقره و زیارت نامه‌های مکلل به جواهر به قدر امکان در آن جا گذاشته‌اند، و در ایام سابق نذر فرموده بودند که صد هزار تومان در آن مکان مقدس خرج نمایند. در این وقت که بدان مکان مقدس رسیدند بعد از زیارت و آستان بوسی، محاسبه وجه نذریه را فرموده، هفده هزار تومان باقی مانده بود. قدری را نقد تحویل فرمودند که خشت طلا ساخته شده در رواق مبارک مصروف شود و قدری را هم مقرر فرمودند که از اصفهان روانه فرمایند تا تمام تنخواه نذر پرداخته آید»[۱۲].

در دار الشفایی که کنار مدرسه فیضیه برای آستانه مقدس ساخته بود جراح و طبیبی را مرسوم سالیانه از سرکار خسرو گیتی مدار معین رفت که مرضای زوار و

---

۹. که وسیله ناصرالدین شاه تکمیل شد و در سال ۱۲۷۶ پایان گرفت (*تاریخ نو*: ۳۴۴ و *دیوان سروش*).

۱۰. که وسیله کیکاوس میرزا فرزند وی ـ حکمران قم و کاشان ـ در آغاز فرمانروایی محمدشاه پایان گرفت (کتابه دو بغله شرقی و غربی درگاه ورود حرم از ایوان طلا).

۱۱. ذکر و وصف آثار و مآثر فتحعلی شاه در قم در بسیاری از کتاب‌های تاریخی و مذهبی و تذکره‌های دو قرن ۱۳ و ۱۴ و همه تواریخ متأخر قم آمده است که نشان دادن یکایک آنها به درازا می‌انجامد.

۱۲. *تاریخ نو*: ۲۱۸.

غربای آن مزار کثیر الانوار را معالجه نموده و مطالبه حق العلاج ننمایند.[۱۳] قریه تبرته از روستاهای بلوک ساروق اراک را از حکام شرع خریده وقف آستانه متبرکه حضرت معصومه علیها السلام کرد که حال در تصرف خدام آستانه مزبور است.[۱۴] در رمضان ۱۲۴۴ دیه سر تومن از روستاهای بلوک فراهان را نیز بر آستانه قم وقف داشت که وقف نامه آن در دفتر آستانه مقدس نگاهداری می‌شود.[۱۵] وقف نامه‌ای دیگر از او مربوط به هفت نسخه از مصحف شریف که در ۱۹ رمضان ۱۲۱۶ بر همین آستانه مقدس نیاز داشته بود در اسناد آستانه قم[۱۶] هست. در اواخر شوال سال ۱۲۴۲ قندیلی که به هزار و دویست مثقال زر احمر و انواع لئالی و گوهر موزون و مشحون بود و مقومان آن را به پنج هزار تومان قیمت کرده بودند به مضجع بضعه معصومه محترمه احمدی به شهر قم ایفاد رفت.[۱۷] متن وقف نامه این قندیل مورخ به همین تاریخ نیز در اسناد آستانه قم[۱۸] هست.

در مورد آبادانی شهر قم نخستین کاری که انجام داد تعمیر و تجدید بنای سد رودخانه قم بود که هر ساله در اثر فرسودگی و ویرانی آن، سیل‌های موسمی به شهر زیان فراوان می‌رسانید.[۱۹] کار بنا و اصلاح این سد در سال ۱۲۱۴ پایان گرفت.[۲۰] سپس شاه‌نشینی برای خود در غرب مدرسه فیضیه[۲۱] و سه دست

---

۱۳. *زینة المدایح* میرزا صادق وقایع نگار (ش ۲۸ب دانشکده ادبیات تهران).

۱۴. *کتابچه ثبت موقوفات و خالصه جات کشور در دوره ناصری*: برگ ۷۹ر (نسخه کتابخانه آیت الله مرعشی در قم).

۱۵. *اسناد آستانه قم*: سند ش ۴۳.

۱۶. سند ش ۳۸.

۱۷. *روضة الصفا* ۹: ۶۶۲؛ *جنة النعیم*: ۴۵۹ چاپ ۱۲۹۶ تهران.

۱۸. سند ش ۴۲.

۱۹. *مجمع التواریخ مرعشی*: ۹۹؛ *مجمل التواریخ گلستانه*: ۳۱ و ۳۷.

۲۰. *دیوان صبا*: ۸۴ـ۸۶؛ کتابه شاه نشین غربی فیضیه (محل کنونی کتابخانه آن)؛ نیز *مآثر سلطانیه*: ۷۰.

۲۱. محل کنونی کتابخانه مدرسه فیضیه قم.

عمارات شاهی مشتمل بر غرفه‌ها و استراحت‌گاه و حمام و بیوتات[۲۲] در شمال شرقی صحن عتیق بنا نمود که متن وقف نامه این عمارات مورخ ۲۵ شوال ۱۲۲۲ در اسناد آستانه قم[۲۳] و دیباچه آن در گنجینه نشاط[۲۴] دیده می‌شود. در این میان، مسجد امام حسن عسکری قم را نیز که از صدمه سیل آسیب دیده بود مرمت و تعمیر نمود.[۲۵] مزار در بهشت (علی بن جعفر) قم نیز به دستور او وسیله عبدالله خان امین الدوله اصفهانی مرمت گردید.[۲۶] همچنین مزار خاک فرج این شهر به اشاره او به دست منوچهرخان معتمدالدوله تعمیر شد.[۲۷] مقصوره سلجوقی مسجد جامع قم را نیز مرمت نمود و ایوانی در برابر ایوان رفیع جنوبی آن بنا نهاد و گرداگرد مسجد را با دیواری محصور ساخت و در شرق و غرب آن شبستان‌هایی بنیاد نمود و تزیینات کاشی‌کاری و کتیبه‌هایی بیافزود.[۲۸] او جز اینها بازار و آب انبار و کاروانسرا نیز در این شهر بنا نموده است.[۲۹] او برای خود مقبره‌ای نیز در جوار حرم مطهر در ضلع شمالی صحن عتیق بنیاد نهاد. در آغاز کار «وقتی که فخرالدوله به عتبات عالیات رفت مقرر فرمود که به قدر پنجاه من از خاک پاک تربت عالی رتبت حضرت امام همام حسین بن علی علیهما السلام مخصوص محل مرقد خاقانی آورده باشد. و در بارگاه معصومه قم مضجعی لطیف ساختن فرموده، آن تربت پاک را زینت مرقد خود قرار داده و سنگی مرمر را به حجاری و

۲۲. عبارت متن وقف نامه و گنجینه نشاط.

۲۳. سند ش ۴۰.

۲۴. برگ ۳۵پ ـ ۳۶ر نسخه ش ۹۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

۲۵. *مآثر سلطانیه*: ۶۳؛ *ناسخ التواریخ قاجاریه* ۱: ۱۰۷ چاپ اسلامیه؛ *ریاض الرضا*: ۲۱۴ نسخه اصل.

۲۶. *ریاض الرضا*: روضه بیستم (۲۰۴ نسخه اصل).

۲۷. سنگ نبشته اسپر شرقی درگاه ورود مقبره فتحعلی شاه.

۲۸. *تاریخ قم* فیض: ۳۶پ نسخه اصل؛ *مرآت البلدان* ۴: ۱۱۵؛ *تاریخ دارالایمان قم*: ۵۱؛ *تفصیل احوالات دارالایمان قم* (میکروفیلم ۳۸۴۳ دانشگاه): ۳۴؛ تواریخ دیگر قم در دوره‌های اخیر و مصادر دیگر.

۲۹. مآثر سلطانیه: ۶۳.

نقاری امر کرد و اشارت راند که نقش پیکر بی‌مثال خاقانی را بر روی آن مرمر بر وجهی اشبه منقوش و منبت کردند و اشعاری چند بر این حالت از طبع صاف جناب صاحب دیوان میرزا محمدتقی علی آبادی صادر و بر آن صفحه محکوک و مثبت افتاد».[۳۰]

او در طول روزگار سلطنت خود مکرر به قم آمد[۳۱] و از بناهای خویش در آستانه و شهر و از مقبره خود دیدار کرد. آخرین دیدار در روز دوشنبه ۱۸ ج۱ـ ۱۲۵۰ بود که برای سه روز در قم توقف داشت[۳۲] و سپس به اصفهان رفت و در شب ۱۹ ج۲ـ ۱۲۵۰ در آنجا درگذشت و در روز پنج شنبه ۴ رجب جسد او به قم رسید و در همین مقبره به خاک رفت.[۳۳]

در مسافرت‌هایی که به قم می‌نمود به طبع با دانشمندان و روحانیان این شهر دیدار و گفتگو می‌داشت و نسبت به آنان ابراز عنایت می‌نمود. روحانی بزرگ قم در آن دوران که پیشوایی مذهبی این شهر، بی‌چون و چرا بدو تعلق داشت میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی بود که از دانشمندان نامور و فقیهان صاحب اثر دوره قاجار است.

***

این دانشمند هر چند به خاطر اقامت طولانی خود در قم با نام میرزای قمی یا محقق قمی شناخته می‌شود لیکن دودمان او در اصل از مردمان شفت گیلان بودند

---

۳۰. *روضة الصفا* ۱: ۹۱ و بنگرید به *ناسخ قاجاریه* ۱: ۳۰۹ چاپ امیرکبیر و *تاریخ نو*: ۲۱۸.

۳۱. از متن برخی نامه‌های او در همین جا برمی آید که وی معمولا سالی یک بار به قم می‌آمده است. موارد آن را در کتاب‌های تاریخ این دوره می‌توان یافت از جمله سفرهایی در اواسط ع۲ـ ۱۲۱۳؛ سال ۱۲۱۴ ؛ پنجشنبه ۲۶ ع۲ـ ۱۲۱۶؛ سال ۱۲۲۲؛ ذ ح ـ ۱۲۲۴؛ ع۱ـ ۱۲۳۱؛ اواخر ج۱ـ

۳۲. *روضة الصفا* ۱۰: ۹۰ و ۹۲.

۳۳. *روضة الصفا* ۱۰: ۹۷.

و پدر وی از شفت به جاپلق بروجرد رفت و در آنجا ازدواج نموده و میرزا در میانهٔ قرن دوازدهم در همان جا دیده به جهان گشود.

پدر میرزا، حسن بن نظر علی کُیخی رشتی، خود مردی فاضل بوده و کتابی به نام «کاس السائلین» به روش کشکول نگاشته است[۳۴] که نسخهٔ اصل و منحصر آن هم اکنون به شماره ۸۸۳ در کتابخانه ملک تهران نگاهداری می‌شود. او در سال ۱۱۴۰ در سی سالگی به گردآوری این کتاب آغاز نموده[۳۵] و تا سه شنبه ۲۰ ذح ـ ۱۱۸۳ زنده بوده و یادداشتی مورخ به این تاریخ در کناره یکی از برگ‌های همین نسخه درباره فرزندان خود در آن هنگام نوشته است. میرزا در روزگار زندگی پدر به خوانسار رفت و بر سید حسین خوانساری در گذشته ۱۱۹۱ شاگردی نمود[۳۶] و سپس به اعتاب مقدس عراق رهسپار شد[۳۷] و سالیانی در آنجا درس خواند و در فقه و اصول به مقامی والا رسید. آن گاه به زادگاه خود بازگشت و سالی چند درنگ نمود و در اواخر دوره زند گویا پس از درگذشت پدر خود به قم آمد و اقامت گزید.

---

۳۴. *الروضة البهیة فی الطرق الشفیعیه*: ۲۵ـ ۲۶.

۳۵. *فهرست کتابخانه ملک*، عربی: ۵۷۹.

۳۶. اجازهٔ روایت این خوانساری به میرزا مورخ ۱۱۷۷ در نجف در سفر حج، پشت مجموعه‌ای از رسائل قدماء تحریر میرزا در اختیار نگارنده مختار البلاد بوده است (همین مأخذ: ۲۲۰ چاپ دوم).

۳۷. میرزا در سال ۱۱۷۴ وارد نجف شده (یادداشت خود او در کناره یکی از برگ‌های پایان مجموعه‌ای از نوشته‌های وی که نخستین آنها نسخه اصل مناهج اوست، متعلق به آقای حاج سید حسن سیدی از علماء قم و از نوادگان او) و در ۲۳ شوال همین سال در کربلا از ترجمه منظومه رثاىء سید محمّد خادم حائر شریف به شعر فارسی فراغت یافته (کلیشه چاپ شده در *ریحانة الأدب* ۴: ۱۲۶) و در ۱۵ محرم ۱۱۷۵ در نجف رساله حسن و قبح عقلی خود را به پایان برده است (*ذریعه* ۲۰: ۹۵). از او اجازه‌ای مورخ دوشنبه ۱۷ رجب ۱۲۱۲ در نجف به شیخ اسد الله کاظمی صاحب مقابیس در گذشته ۱۲۳۷ دیده شده که او آن را در سفر حج که در این شهر توقفی داشته برای آن شخص نگاشته است (*ذریعه* ۱: ۱۳۸).

تاریخ دقیق ورود او به قم دانسته نیست. قدیم‌ترین تاریخی که در این مورد دیده‌ام رقم پایان رساله «منجزات مریض» اوست که ضمن *مجموعة الرسائل* او در پایان کتاب *غنائم* چاپ شده و از آن برمی آید کـه او آن رسـاله را در ۱۵ ع۲ـ ۱۱۹۵ در قم به پایان برده است.[۳۸] از سوی دیگر می‌دانیم که او در سال ۱۱۸۴ در اصفهان بوده و کتاب هایی خریده[۳۹] و هنوز در آن تاریخ به قم نیامده بـوده است.[۴۰] به هر حال آن چه در برخی سـرگذشت نـامه‌ها نـوشته‌انـد کـه وی بـه خواهش فتحعلی شاه به قم مهاجرت نموده است درست نیست و او سالیانی دراز پیش از دوره آن پادشاه در این شهر بوده و روزگار گذرانیده است.

حوزه علمی قم در آن هنگام با صدماتی که این شهر در سال‌های قرن دوازدهم دیده بود چندان رونق نداشت لیکن به مرور اهمیتی فراوان یافت و وجود میرزا که فقیهی نامور بود در این رواج و رونق سهمی به سزا داشت.[۴۱] آوازه دانش و تبحر میرزا از اوائل قرن سیزدهم به مرور گسترشی شایان یـافته و بـخصوص پس از نگارش اثر مشهورش «قوانین الأُصول» که در روزگار خود شاهکاری در ایـن دانش شمرده می‌شد[۴۲] دامنه‌دارتر شده و موجب توجّه وسیع عام و خاص بـدو گردید. از این رو ناچار از همان دوران مورد نظر و توجّه دربار قاجار قرار گرفت.

---

۳۸. پنجشنبه ۶ ذحـ ۱۲۴۶؛ دوشنبه ۱۷ ج ۱ـ ۱۲۴۷؛ دوشنبه ۱۸ ج ۱ـ ۱۲۵۰). ببینید *مآثر سلطانیه*: ۴۴ و ۶۲ـ۶۳ و ۸۰؛ *ناسخ التواریخ قاجاریه* ۱: ۶۷و ۱۵۲ و ۱۸۷ و ۲۸۴ و ۳۰۹ چاپ امیرکبیر؛ *روضة الصفا* ۹: ۳۷۳ و ۴۴۰ و ۴۶۷ و ۵۱۹ و ۵۷۹ و ۷۰۳ و ۷۴۱ و ۷۴۷؛ *تاریخ نو*: ۲۱۸؛ موارد مختلف رطب اللسان یا جهان آرای وقایع نگار و جز اینها).

۳۹. این تاریخ روی برگ آغاز برخی از این کتاب‌ها که اکنون در اختیار نوادگان وی و برخـی در کـتابخانهٔ آستانهٔ قم است دیده می‌شود.

۴۰. *الروضة البهیه فی الطرق الشفیعیه*: ۲۶.

۴۱. *مرآت الاحوال*: فصل هشتم از مقصد نخست از مطلب پنجم (ش ۵۵۵۱ مجلس).

۴۲. این کتاب در پایان ع۲ـ۱۲۰۵ در قم به انجام رسیده است.

او پس از پیرامون چهل سال اقامت، در سال ۱۲۳۱ در قـم درگـذشت و در مقبرهٔ شیخان این شهر به خاک سپرده شد.[۴۳] قبر او تا این زمان مزار اهالی است. میرزا از پراثرترین دانشمندان شیعه بوده و گذشته از کتاب‌هایی چون *قوانین و مناهج و غنائم*، به نقل *روضات*[۴۴] بیش از هزار رساله در موضوعات گوناگون مـذهبی و علوم مختلف اسلامی نگاشته است.[۴۵]

از آثار او جز قوانین که در حوزه‌های قدیم مذهبی متن درسی است غنائم و مناهج در فقه، منظومه‌ای در تجوید، رساله‌ای در اصول عقائد، جـامع الشـتات، جامع الرسائل (مجموعه بیست رساله او در پایان غنائم) و چندین رساله ضمن مجموعه جامع الشتات، بخشی از آغاز ردپادری او با نام اعجاز قرآن در *مـجله وحید* تهران و *ارشادنامه* او به آقا محمدخان قاجار در همان مجله به چاپ رسیده است. جز اینها متن کامل چهارده صفحه‌ای اجازه روایت او به سید محمّد بـاقر حجة الاسلام شفتی مورخ شب عید فطر ۱۲۱۵ در پایان مجلد نخست *فـهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان*[۴۶] در اصفهان کلیشه و چاپ شده است.

سرگذشت زندگی و وصف نگارش‌های میرزا به اجمال و تفصیل در بسیاری از مآخذ دو قرن اخیر و از همه جامع‌تر و کامل‌تر در *روضات الجنات*[۴۷] آمده و سزاوار

---

۴۳. «شیخان» نام قسمتی معین از گورستان وسیع پیشین آستانه بوده که اکنون همه آن جز همین قسمت از میان رفته است.

۴۴. *روضات الجنات* ۵: ۳۷۳ چاپ جدید قم. نگارنده در سال های اخیر که نسخ اصل مجامیع رسائل میرزا را در تهران و قم نزد بازماندگان او دیده است به درستی این گفتار که پیشتر آن را اغراق و مبالغه می‌دانست پی برده و آن را تأیید می‌کند.

۴۵. جز این برخی کتاب‌ها و رساله‌های قدیم را نیز به خط خود استنساخ کرده که پاره‌ای از آنها هم اکنون در دست است و این شاهدِ توفیق کم نظیر و اشتغال همیشگی اوست.

۴۶. *فهرست کتب خطی کتابخانه‌های اصفهان*، چاپ ۱۳۴۱.

۴۷. ج ۵ ص ۳۶۹ـ ۳۸۰ چاپ جدید قم.

است که مجموعه‌ای خاص در سرگذشت و شناساندن آثار او تدوین گردد.

***

پیش از فتحعلی شاه، آقا محمدخان قاجار نسبت به میرزا احترام می‌گذاشته و به گفته‌های وی حرمت می‌نهاده است. نامه‌ای از میرزا در ارشاد و نصیحت او که به همین مناسبت «ارشادنامه» خوانده شده در دست است کـه مـتن آن وسـیله نگارنده در شماره‌های ۱۱و ۱۲ سال یازدهم و شماره ۱ سال دوازدهم ***مجله وحید*** تهران به چاپ رسیده است (به گفته ***ذریعه*** ۲۲: ۱۵۹ این متن پیشتر هم در یکی از نشریات قدیم تهران چاپ شده بود). لیکن روابط فتحعلی شاه بـا مـیرزا بسـیار نزدیک‌تر بوده و او چنان که گذشت نسبت به این دانشمند، فروتنی نشان می‌داده و به درخواست‌های او گردن می‌نهاده[۴۸] و در سفرهای خود به قم بنا بر مشهور ـ چنان که از برخی نامه‌های او نیز برمی آید ـ پس از زیارت آستانه مقدس برای دیدار میرزا پیاده به سرای او می‌رفته است. روابط آن دو و فروتنی و ارادتی کـه پادشاه مزبور نسبت به میرزا نشان می‌داده مشهور است و در بسیاری از کتاب‌های تاریخ و سرگذشت دوره‌های اخیر نیز از آن یاد می‌شود.

فتحعلی شاه به شفاعت میرزا از گناه برادر خود حسین قلی خـان کـه بـر او شوریده بود درگذشت و او را به تهران خواند و در قریه‌ای از قرای شمیران که آن را دز اشیب خوانند مقام داد.[۴۹] دو نمونه از شفاعت میرزا را در مواردی مشابه در همین نوشته می‌بینیم و نمونه‌هایی دیگر با جستجو در مآخذ به دست می‌آید.[۵۰] از میرزا نامه‌ای به همین پادشاه در دست داریم بسیار مفصل و مبسوط که مسـوده

---

۴۸. ببینید تاریخ عضدی: ۱۴۹ـ ۱۵۰.

۴۹. *روضة الصفا* ۹: ۳۷۳، *تاریخ عضدی*: ۱۴۸ ـ ۱۴۹.

۵۰. از جمله نمونه‌ای در *انساب خاندان‌های مردم نایین*: ۷۱.

اصل و نسخه‌هایی از آن در قم و سه نسخه دیگرش در مجلس[۵۱] و دانشگاه[۵۲] و سازمان لغت نامه دهخدا[۵۳] هست. رساله‌ای نیز در پاسخ سؤال شاه پیرامون نکاح ام الفضل همسر امام جواد(علیه السلام) نگاشته و آن را به همین مناسبت «فتحیه» نام داده است که نسخه تقدیم شده آن به حضور شاه جزء کتاب‌های دولت علیه ایران اکنون به شماره ۷۰۸ف در کتابخانه ملی تهران[۵۴] است. رساله‌ای نیز به درخواست او و نایب السلطنه در وجوب جهاد با روس در سال ۱۲۲۳[۵۵] یا ۱۲۲۸[۵۶] نگاشت که نسخه‌ای از آن ندیده‌ام.

***

در اینجا متن پنج نامه از فتحعلی شاه به این دانشمند روحانی دیده می‌شود. متن چهار نامهٔ نخست در *مجموعهٔ منشآت* میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی (گنجینه نشاط) آمده که در اینجا براساس نسخه‌های موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی و کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و یک نسخه از مجموعه‌ای شخصی در قم نشر می‌گردد.

در نسخه ش ۹۳ دانشگاه در چند مورد افزوده‌ای دارد که با قرار گرفتن میان دو قلاب مشخص است. نامهٔ پنجم که اصل آن در ساری و متعلق به یکی از دانشمندان روحانی آن شهر (آقای حاج شیخ عبدالوهاب مجتهد ملکی) است براساس عکسی که هم ایشان به درخواست نگارنده ارسال فرمودند خوانده و

---

۵۱. شماره ۱؛ ۵۳۴۸. فهرست آنجا ۱۶: ۲۵۹.

۵۲. شماره ۴: ۳۲۸۲. فهرست آنجا ۱۱: ۲۲۴۹.

۵۳. شماره ۴: ۲۷۳. *نسخه‌های خطی* ۳: ۴۰۶ و *فهرست منزوی* ۲: ۷۸۸.

۵۴. *فهرست کتابخانه ملی تهران* ۲: ۲۱۵؛ *ذریعه* ۱۶: ۱۱۱؛ *منزوی* ۲: ۹۷۷.

۵۵. *ناسخ التواریخ قاجاریه* ۱: ۱۰۷ چاپ امیرکبیر.

۵۶. مآثر سلطانیه: ۱۴۶.

استنساخ شده است.

دو نامه از این پنج نامه مربوط به یکی از شورش‌های مهم داخـلی آن دوره است که یاد آن در مآخذ همین عهد آمده و این نامه‌ها از برخی خصوصیات دیگر آن سخن می‌گوید. متن ناتمامی از یکی از نامه‌ها در شماره ۱ سال چهارم مجله بررسی‌های تاریخی[۵۷] چاپ و اشتباهاً از آقا محمّدخان قاجار دانسته شده و بر مبنای همین اشتباه، استنباطاتی نادرست نیز از آن به عمل آمده و آن را گـویای وقایعی دانسته‌اند که هرگز روی نداده است. بنابراین نشر متن کامل و درست این سند با توضیحات لازم، ضرورت داشت تا آن اشتباه براساس آن متن در تاریخ دوره قاجار پذیرفته نشود.

اینک توضیحاتی درباره نامه‌ها به ترتیب شماره ردیف آنها در این نوشته:

۱ ـ نامه‌ای در پاسخ نامه میرزا که در آن از «گرفتاران ترشیز» شفاعت شده بود مربوط به سال ۱۲۲۴. شرح این نامه ذیل وصف نامه شماره ۲ دیده خواهد شد.

در گنجینه نشاط در آغاز درج سوم کـه ایـن نـامه‌ها در آن مـندرج است[۵۸] می‌نویسد: «وقتی علامة العلمائی مجتهد العصری میرزا ابوالقاسم را در حـضرت شاهنشاهی تمنای عفو جمعی از مقصرین رفته بـود و تـفصیل آن را از مـطالعه مراسلات همایون که در طی همین درج مندرج است معلوم می‌توان کرد و بالجمله مقالات گوناگون در ثواب عفو مجرمین و امثال آن در میان گذشته و این فقرات از جانب همایون اشرف در عفو جرایم مـقصرین و ثـواب عـفو بـه جـانب مـیرزا

۵۷. و از آنجا در یکصد و پنجاه سند تاریخی: ۳۷۷ـ ۳۸۰.

۵۸. برگ ۶۱ر نسخه شماره ۹۳ دانشگاه، و در برخی نسخ دیگر در آغاز نامه ش ۲ اینجا.

ابوالقاسم به طریق مناجات[۵۹] نوشته شده است».

۲ ـ نامه‌ای از سال ۱۲۲۴ ـ ۱۲۲۵ در پاسخ مکتوب میرزا که در آن تخفیف مالیات دیوانی مردم قم را به خاطر آفات زراعی سال تحریر درخواست کرده و در ضمن برای مصطفی قلی خان شفاعت نموده بود این همان نامه است که در شماره ۱ سال چهارم مجله بررسی‌های تاریخی متنی ناتمام از آن چاپ شده و در یادداشتی که بر آن نوشته‌اند نامه را از آقا محمدخان قاجار و مصطفی قلی خان را برادر او و واقعه جهاد یاد شده در متن را حمله سال ۱۲۱۰ به گرجستان و اصل سند را انشاء حاجی ابراهیم خان کلانتر پنداشته‌اند و آن را حاکی از واقعه‌ای که در هیچ یک از تواریخ آن دوره ثبت نیست گمان برده‌اند.

این نامه به صریح نوشته گنجینه، گذشته از شواهد دیگر، از فتحعلی شاه و انشاء میرزا عبدالوهاب نشاط است. مصطفی قلی خان مزبور نیز ـ که در این متن نسبت «ترشیزی» او همراه نام وی هست ـ مصطفی قلی خان عرب میش مست ترشیزی حاکم ترشیز خراسان است که پس از جلوس فتحعلی شاه با او به مخالفت برخاسته و از گردن نهادن به فرمان او سرپیچی نمود و تا سال ۱۲۲۴ در آن ولایت فرمانروایی داشت.

ماجرای سرپیچی و دستگیری مصطفی قلی خان مزبور در این سال در کتاب‌های تاریخ این دوره ثبت است. در ناسخ التواریخ قاجاریه ذیل وقایع همین سال می‌نویسد: «این وقت مصطفی قلی خان عرب را که از جد و پدر حکومت ترشیز داشت دست به گردن بسته به درگاه آوردند. از این روی که مدت هشت سال حاضر حضرت نگشت و در قلعه خویش، خویشتنداری همی کرد. لاجرم

۵۹. کذا، شاید محابات یا مباحثات.

شاهزاده محمّد ولی میرزا فوجی به تسخیر قلعه او گماشت تا بدو دست یافتند و دست بسته به درگاه پادشاهش فرستادند. شهریار تاجدار بر جانش ببخشود و حکم داد تا بعد از اخذ اموال با زن و فرزند در دارالخلافه نشیمن سازد».[۶۰]

در *روضة الصفای* ناصری نیز ضمن وقایع همین سال آمده است: «درین ایام موکب فیروزی کوکب شهریاری در بیستم ربیع الآخر در چمن کمال آباد شهریار نزول گزید و امیر قلیچ خان تیموری از جانب نواب شاهزاده محمّد ولی میرزا والی خراسان، مصطفی قلی خان عرب میش مست ترشیزی حاکم ترشیز را که قریب هشت سال بود در حصار شهر حصاری و از دیدار امنای دولت متواری بود با دست بسته و سرشکسته به حضور خاقان منصور درآوردند. به توقف طهران مأمور شد».[۶۱]

او پس از بیست سال اقامت اجباری در تهران، در سال ۱۲۴۴ که شاهزاده احمد علی میرزا به حکومت خراسان منصوب شد مجدداً حکومت ترشیز یافت و با وی به خراسان رفت. در *ناسخ التواریخ*، ذیل وقایع این سال[۶۲] آمده است: «مصطفی قلی خان عرب میش مست که از پیش حاکم ترشیز بود و بیست سال محبوساً در دارالخلافه می‌زیست به خواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در برکرده، رخصت انصراف یافت». و در *روضة الصفا*[۶۳] می‌نویسد: «نواب احمد علی میرزا که از ملک زادگان معتبر بود به حکومت خراسان در سه شنبه سوم شهر صفر روانه شد و میرزا موسی نایب رشتی که سابقاً وزیر نواب شجاع السلطنه

---

۶۰. ***ناسخ التواریخ قاجاریه*** ۱: ۱۸۷ چاپ اسلامیه.

۶۱. روضة الصفای ۹: ?۵۹.

۶۲. ج ۲ ص ۳۴ـ۳۵ همان چاپ.

۶۳. ج ۹ ص ۷۱۴.

و مدت‌ها وزیر خراسان بود به وزارت شاهزاده احمد علی میرزا مقرر گـردید و مصطفی قلی خان عرب میش مست حاکم سابق ترشیز که بیست سال در طهران سرگردان می‌زیست نواب شاهزاده با خود برد ... شـاهزاده در هـفتم رجب وارد شهر شد و مصطفی قلی خان عرب به ترشیز مأمور شد».

پس از این، مردم ترشیز بر وی شوریدند و او را گرفته به زندان افکندند. شرح این ماجرا و دنباله کار او تا سال ۱۲۴۷ در همین مأخذ[۶۴] دیده می‌شود. در همین کتاب پیشتر ضمن وقایع سال ۱۲۱۳ نیز از او یاد شده است.[۶۵]

جنگی که در این متن به آن اشاره شده منازعات ایران و روس است کـه در همین ایام بالا گرفته و شرح آن چند سطر پس از ماجرای گرفتاری مصطفی قلی خان در *ناسخ* و *روضة الصفا* آمده است. در مأخذ نخست اندکی پیشتر می‌نویسد: «شاهنشاه از بهر تشویق سپاه مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان، میرزا بزرگ قائم مقام وزارت کبری را فرمان داد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملاباقر سلماسی و صدر الدین محمّد تبریزی را برای کشف این مسأله روانه خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم جیلانی نموده تا در عتبات عالیات و دارالایمان قم خـدمت ایشـان را دریـابند. بالجمله جناب حاجی ملّا احمد نراقی کاشانی و میرزا ابوالقاسم رساله نگاشتند که مجاهده با روس واجب است».[۶۶] این نکته در متن نامه مورد سخن نیز به صراحت درخواست شده است.

---

۶۴. ج ۹ صفحات ۷۱۴ و ۷۵۱ـ ۷۵۲.

۶۵. ج ۹ ص ۲۳۴.

۶۶. *ناسخ قاجاریه* ۱: ۱۸۴ چاپ اسلامیه. نیز *مآثر سلطانیه*: ذیل وقایع سال ۱۲۲۰ به تناسب (ص ۱۴۶).

۳ ـ نامه‌ای که به شهادت متن آن پس از سفری به قم نگاشته و فرستاده شده است.

۴ ـ نامه‌ای در تعزیت درگذشت تنها پسر میرزا که در آب غرق شده بود. این فرزند جمال الدین نام داشته و در دو نامه شماره ۳ و ۵ اینجا از او یاد شده است. متن این نامه با جدایی‌هایی در ترسل درسی مکتب‌های قدیم که همراه نسخه‌ای از «المعجم فی تاریخ ملوک العجم» چاپ شده و خوانده می‌شد نیز هست.

۵ ـ نامه‌ای که در آن از قسمت هر ساله خود از ضیافت میرزا، و این که در این سال به خاطر موانعی توفیق سفر به قم نیافته است، یاد می‌کند. این نامه را نخست بار آقای دانش‌پژوه یافته و در شماره ۵ سال پنجم *مجله وحید تهران* نشر نمود.

چنین است متن نامه‌ها:

(۱)

مکتوب گرامی که هر سطرش مخزن لئالی حکمی وافی و هر شطرش مخزون صدری پاک و دلی صافی، مطاوی آن متممات محبت را حاوی و فحاوی آن ممثلات مودت را مطاوی، دوایر سطورش مرکز مهر را حامل و تقاطع حروفش عقدهیگشای خاطر ارادت مایل، در هنگامی که از نسایم مودت شمایم اشواق شاخسار ارادت ذخایر در اهتزاز و دیده امید در انتظار خبر سلامت وجود مسعود آن روشنی‌بخش بصر بصیرت باز، واصل پیشگاه التفات افتاد.

آشفتگی خاطر معتقدان را اعلان داشته بودند که العیاذ بالله بدان وجود مسعود رحلت موعود نزدیک است و از آن پس از دوری آن شمع جمع فضایل انجمن سرور دوستان تاریک. اطال الله بقائک وانا لناعز لقائک. این چه افسانه تلخ و سخن جانکاه است. وداع دوستان ناکرده ساز سفری چنین پسندیده نیست. امید ما همه آن است که به خواست خداوند جسم و جان در این سال همایون بدان صوب با صواب پوییم

و سعادت ملاقات آن جناب را در سال‌های دیگر نیز به‌کام خاطر جوییم. از فیض بخشی‌های آن جناب به ما معتقدان دیری نرفته، عزیمت دوری زود است و در این نزدیک، وقوع این حادثه دور از مکرمت خداوندودود.

در طی نامه عفوانگیز به شرح بی‌تقصیری گرفتاران ترشیز پرداخته، حکایت ثواب صفح زلات را به روایت احادیث و آیات مقرون ساخته بودند. قریب به هفت سال است که آن بدبختان رخت به پناه جدار جدال کشیده، موجب ایذاء رعایا و اهالی و تضییع نفوس و دماء و تخریب ارجاء و انحاء آن حوالی گردیده‌اند. حال که به وخامت رفتار خودگرفتار افتاده تا عبرت مفسدین هرکشور و خبرت سرکشان دیگر باشد، عقوبت ایشان ضرور و ترک سیاست بی‌حجتی ظاهر از رسوم ملک‌داری دور است.

حیث الخلافة مضروب سرادقها　　　بین النقیضین من عفو ومن نقم

اگرچه عفو قصور زیردستان مایه خشنودی خداوند غفار، و این معنی مستفاد از مفاد آیات و اخبار است ولیکن نه هر عفوی چنین و نه هر جرمی درخور این است. العفو عندالظلم ظلم. و بالجمله آیات و اخبار وارده در ثواب عفو و فضل، معارض به نصوص احتساب و عدل است پس نیل ثواب، مخصوص عفوی به شرایط خواهد بود و گاه باشد در این ماده متحقق نگردد.

مقصّرین ترشیز هفت صدکس بیش و همه مستوجب عقاب و سزای اعمال خویشند. اگر آن جناب ضامن وکفیل ثواب موعود می‌گردند حجتی بدین شرح نگاشته به مهر شریف مختوم داشته ارسال دارندکه ضامن اجر در قیامت هستند. اگر بدین عفو ثوابی مترتب نیاید وگذشتن از جرم هفت صد نفر از بندگان خدا موجب عفو جرایم یک بنده ضعیف نگردد حسنات اعمال خود را بدین ازا از عهده عهدی که رفته است برآیند، تا ما نیز همان وثیقه را در پیشگاه حشر حجت خود ساخته، اکنون از عقوبت ایشان بگذریم. اگر آن جناب بدین معاهده راضی است

نامه ضمان را فرستاده تا ما نیز در زمان خط امان دهیم والا فلا.

این ضمانت را چندان دور ندانند. متون تفاسیر بـه حکـایت ذی الکـفل وکـنعان مشحون است. کنعان کافری بود خودپرست، بـه ضـمانت ذی الکـفل از عـذاب جحیم رسته به نعیم جنت پیوست. نه آن جناب راکه اعلم علماء ملت احـمدی است به شهادت «علماء امتی» کم از ذی الکفل می‌دانیم و نه ماکه خدا را به یکتایی پرستیده‌ایم در جرم فزون از کنعانیم. با هر جرم که هستیم منت خدای راکه خـدا پرستیم. خدا را به یگانگی پرستیده‌ایم و خود را بنده ضعیف دیده. اگر ما با هـمه ناتوانی از سر جرم دشمنان خودکه بر سر خودپرستی بودند بگذریم ضمانت عفو خدای توانا از جرم ما دوستان و بندگان سهل است.

(۲)

وجود مسعود عالی جناب قدسی آداب، شرایع و حقایق نصاب افادت و افاضت انتساب، مؤسّس قوانین الفروع والأُصول مرسم معالم المعقول والمنقول، حاوی الاصلین جامع الفرعین، مرجع المغارب والمشارق صانه الله تعالی عن البـوایـق والطوارق، علامة العلماء الافاخم ابو الفضایل والمفاخم، میرزا ابوالقاسم ابقاه الله محفوظاً وایانا ببقائه ولقائه محفوظاً از مآرب و نوایب محظوظ و محفوظ، و بر رأی صواب نمایش مشهود و مکشوف بادکه سعادت نامهٔ گرامی واصـل و از فـحاوی محبت مطاوی مهیج موادّ اشواق خاطر ارادت مایل گشت، و چندان ضمیر منیر به تلاقی آن جناب شایق افتادکه اگر نه نهضت جهان‌گشا به مسالک جهاد (و غزا) در پیش بود به مقتضای خاطر مهراندیش دریافت صحبت آن جناب را عزیمت اشرف عز تصمیم می‌یافت.

اشعاری به بعضی مطالب که سابقاً اظهار شده بود نموده بودند از آن جمله یکی امر مصطفی قلی خان ترشیزی است که هفت سال پی سپر طریق خلاف ماگشت و به توهمی باطل باعث خرابی ولایات و تضییع نفوس و سفک دماء مسلمانان شد و آن

همه رنج و خسران از مخالفت او بردیم و به هیچ گونه او را نیاز ردیم. نفس موسوی با قوت نبوت از پی عفو گوسفندی که به خلاف راعی آن گامی چند برداشت مستحق چندان جزا شد، ما با رنج کذا البته جزائی در خور آن خواهیم داشت و از این پس نیز بر حسب تمنای آن جناب او را بی کفاف معاش نخواهیم گذاشت.

این که نوشته بودند: «عزیز بود ذلیل گشت، تعزّ من تشاء و تذلّ من تشاء» چه عزّت و کدام ذلّت؟ از این پیش به ظاهر عزتی با تشویش داشت و حال راحتی بی ذلت، و عزّ مـــــن قـــال: ﴿وَما اَرسَلنا فی قَریةٍ مِن رَسولٍ الا اَخَذنا اَهلَها بالبَأساء والضَرّاء لَعَلّهم یضّرَعون﴾ زهی سعادت که اکنون او را عبادتی بـا ضـراعت مقدور است و عزّتی با قناعت میسور. در خصوص آفت مزروعات قم شرحی داده بودند و زبان خامه را به نوای تأسف و ادای تأثری زیاده گشاده. از این سانحه خود به وضوح پیوست که ﴿وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یظْلِمُونَ﴾. در ایـن سال به تکلیف آن جناب در تکالیف دیوانی اهالی قم تخفیفی رفت، آفت آسمانی پدید آمد. بلی به کوشش و تدبیر، تغییر تقدیر نتوان داد. ﴿إِنَّ اللّٰهَ لا یغَیرُ ما بِقَوْمٍ حَتّٰی یغَیرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ﴾. و این قاعده در بعضی دیگر از ممالک و امصار مانند ترشیز و امثال آن نیز جاری است وگرنه پیشنهاد خاطر شهریاری جز ترفیه عباد و تعمیر بلاد و آرامش عالم و آسایش امـم نـبوده و نـیست. ﴿وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِماکانُوا یکْسِبُونَ﴾. وجود مـا سـایه وجـود مـطلق و قـدرت مـا مستهلک در قدرت حق است. آسایش کس در پناه سـایه، بـا تـخلف از شـخص صورت نخواهد بست. هر که در سایه اختیار ما آسایش خود جوید از طلب رضای خداوند جهان ناگزیر است. ﴿یهْدِی بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ﴾. دیگر این که ما را در رسم‌های سلطنت و فرمانروایی به تبع سلاطین قبل از بـعثت اشاره کرده بودند. هر دوری مربی طوری است و هر ملتی مقتضی دولتی. (لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ أُمَّةً واحِدَةً وَ لا یزالُونَ مُخْتَلِفِینَ﴾. و در این اخـتلاف،

حِکَم و مصالح بی‌حساب است، ﴿وَ لِیذَّکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ﴾. ما را با سلاطین ملل دیگر نسنجند و اگر اختیار عدلی جورنما ببینند نرنجند. ﴿عَسی اَن تکرِهوا شیئاً وَهو خیرٌ لَکم﴾. مصادقت ملت احمدی، سلاطین اسلام را محمدتی کافی است و این گونه مکاره راکه مستلزم خیرات بی‌شمار است بر جورهای عدل نمای پادشاهان کفر، که اثر آن جز رفاه نفوس اماره و رفع موانع شهوت غافلین نیست، مزیتی وافی. هزار و دویست و اند سال از رحلت احمدی گذشته و هر قرنی قرین دولتی گشته است، و جلّ من قال: ﴿ثمَّ اَورَثنا الکتابَ الَّذین اصطَفَینا مِن عِبادنا فَمِنهم ظالم لِنَفسه ومِنهم مقتصد ومِنهم سابق بِالخَیرات﴾. اگر در پیروی این ملت غرّا یکی از سلاطین سابق را بر ما سابق یابند و حجت نمایند رواست. والحمد لله الذی فضّلنا علی کثیر من عباده المؤمنین واوتینا من کلّ شیء انّ هذا لهو الفضل المبین.

از آنجاکه پیوسته آن جناب، به اقتضای کمال محبت و التفات، گاه و بی‌گاه به اشارات ناصحانه و تکلیفات مشفقانه و مواعظ مستحسنه خاطر ما را خوش داشته، ترغیب بر تخفیف حقوق دیوان از رعایا و امثال آن می‌نمایند به مفاد ﴿مَن جاء بالحَسَنة فَلَه خَیر مِنها﴾ در این اوقات که از مهبّ کفر و طغیان، نکباء جدال و عناد بر ساحت حوزه اسلام در اهتزاز است و به مقالید اجتهاد ما در سلک جهاد، ابواب نیل سعادات برعارض مسلمین باز، ما نیز آن جناب را از روی کمال ارادت به فوز این سعادت تکلیف می‌نمائیم و مأمول ما همه آن است که این مسئول بی‌تکلف[۶۷] مقبول افتد زیراکه عمده تکالیف آن جناب بر ما تخفیف حقوق سلطانی است که اگر از رعایا بازیافت شود صرف مرسوم غازیان و تهیه اسباب احتشام اسلام خواهد شد و در تخفیف آن اگر ثوابی باشد از مجرد قبول امر آن جناب خواهد بود، وگرنه اخذ وجوه دیوانی را خصوصاً در این اوقات، عقابی

---

۶۷. دانشگاه: به غایت.

نیست و در ترک آن بنفسه ثوابی نه، و اقدام در مسالک غزا قطع نظر از تکلیف ما مستلزم اعظم مثوبات و اجل حسنات خواهد بود. ﴿وَالّذین آمنوا وَهاجروا وَجاهدوا فی سَبیل الله بِاَموالهم وَاَنفسِهِم اَعظَم دَرَجَة عِندَالله وَاولئِک هم الفائِزون﴾. و اگر آن جناب قعود خود را از جهاد به قوانین اجتهاد حجتی آرند، در انبعاث أصحاب و مقلدین و اجماع علماء و متقلدین شرع مبین که زیاده باید جاهد و ساعی در نصرت دین و خائف و هارب از قعود به تخلف از مجاهدین باشند -﴿وَ اِنّما یخشَی الله مِن عِبادِه العُلَماء﴾- عذر نخواهند داشت.

در ضمن مفاوضه گرامی به شطری از نصایح و حکم بالغه که ناشی از الطاف سابغه [آن جناب و مقبول رأی صواب و پسند خاطر مستطاب] بود اشارت کرده، در ذیل آن ادای معذرت را از فرستادن فرّاش و امثال آن فرضی محال آورده بودند. سبحان الله . ما را از آن جناب جز این مقصود نیست و همین سیاق، مراد خاطر مسعود. ﴿اُدعُ اِلی سَبیلِ رَبّکَ بالحِکمةِ والَموعظةِ الحسَنة﴾. و اگر العیاذ بالله خاطر ما را از تکرار [مواعظ و] نصایح آن جناب [که جز از روی التفات نیست] به اعتبار منافات با مقتضیات عادات، به ظاهر آزردگی دست دهد پاداش آن همان نشر آثار الطاف و بسط اخبار اعطاف ضمیر اقدس خواهد بود که جز از خلوص ارادت و محبت نیست ولی مستلزم تراکم ارباب حاجات و تزاحم خاطر آن جناب از تکریر مسائل و مهمات است. همان توقعات اوباش قم از آن جناب به جای پرخاش صد هزار فرّاش است. ﴿وَ ما اُریدُ اَن اَشُقَّ عَلَیک سَتَجِدنی اِن شاء الله مِن الصالحین﴾.

(۳)

تا شهریار معدلت مدار سیارگان به هر عام از پی تعدیل ایام ره سپر بیت الشرف اعتدال است، بیت الشرف افادت و افاضت به وجود مسعود جناب حقایق و شرایع انتساب دقایق و بدایع اکتساب، المقتنی من المنقول بالمعقول المجتنی من الفروع

بالاصول، مفخر مفاخم الآفاق مصدر مکارم الاخلاق، المکنی عن صاحب الشریعة صلوات الله علیه اسمه المصرح بالآثار المنتسبة الیه رسمه، مجتهد الزمان علامه الدوران، مقتدی الانام مرجع الاسلام میرزا ابوالقاسم حفظه الله تعالی حاضراً غائباً ذاهباً آئباً مشحون.

و بعد [مکشوف رأی سعادت آرا می‌دارد که در این اوان خجسته که ما را میعاد روضه رضیه بضعه احمدیه علیها وعلیه آلاف التحیه بود بعد از استسعاد موکب مسعود به ورود دارالایمان قم خاطر مهر گستر را[۶۸]]که توسن سپهر رام و خبیب دهر در لگام است، به عادت هر عام قادماً راجلاً عزیمت بیت مألوف و مدرس مأنوس آن جناب حفظه الله تعالی محروساً عن الدروس دامنگیر، با شوقی فوق تحریر عازم آن سعادت خانه، و قره باصره دین مبین میرزا جمال الدین و سایر منسوبان آن جناب را مشمول عاطفت بی‌کرانه داشتیم. از آنجاکه باطن را بر ظاهر مزیتی ظاهر و معنی را بر صورت رجحانی باهر، نشر فوایح افاضات از اهتزاز ضمایر و نقوش سعادات را مدار از یک رنگی خاطر است، در اعتاب آن جناب ابواب شهود غیبی باز و خاطرها در مجلس قدسی هم راز، و زیاده بر اوقات پیش ضمیر عطوفت اندیش فایز افاضات گشت. و چون هر ساله به دست میمون آن جناب از سرکار همایون[۶۹] وجهی به ارباب مسکنت [و استحقاق]عاید و این معنی منتج آثار و فواید بود اگر چه در این وقت نیز وجه مزبور در وجه فقرای قم مبذول و عایده مستمره علی القاعده معمول شد ولی از این‌که بی‌مساعدت ساعد آن جناب که مقالید سعاداتش در آستین است فتح ابواب صواب بی‌نیروی خیرات و مبرات

۶۸. به جای این عبارت در نسخهٔ دانشگاه (ش ۹۳ خطی): «مکشوف آن فرخنده رای سعادت نمون بادکه در این اوان خجسته امارت به اشارت وصول میعاد زیارت روضه رضیه بضعه مرضیه احمدیه علیها و علیه آلاف التحیة موکب مسعود شهریاری وارد دارالامان قم و پس از ادای وظائف زیارت و ادراک طرایف سعادت خاطر آفتاب مآثر را».

۶۹. دانشگاه: «و چون هر ساله بدان دست میمون از سرکار همایون».

میسر نخواهد بود.

السیف یعمل لکن فی ید البطل

وجهی که هر ساله به دست ایشان در وجه جمعی از مساکین پریشان مبذول می‌رفت ارسال داشتیم که در آنجا به ارباب احتیاج رسانند و این وسیله همایون را وسیله تذکار خاطر دانند.

(۴)

از استماع واقعه هایله و اطلاع بر حادثه نایله یعنی ماتم جانسوز آن گرامی فرزند مسافر بقا نه بدان سان خاطر ما آشفته است که شطری از آن در طی سطری چند گفته آید. [سبحان الله این چه حالت است و چه ملالت]. مردمان را مردمک دیده چون پیکر آن مردم دیده مردمی در آب غرق است و فرقدان را از گرد انگیزی فراق آن نور دیدگان خاک بر فرق. بلی، جستن بقا از این نیستی هستی نما، طلب آب از سراب است و بنیاد این دهر خاکی نهاد بر آب. باد در دشت ثبات است و آتش در خرمن حیات. ﴿إنّا لِلّه و إنّا إلَیهِ راجِعُون﴾.

الملک لله حقاً والبقاء له وکل ما دونه فان بتحقیق

اگر بر آن بهشتی مرغ، قفس تنگ گشته از فضای خارستان دهر گذشته باشد جای اندوه نیست. اکنون با مرغان قدس در پرواز است و بر شاخسار طوبی به نوای ﴿طوبی لَهُ و حُسن مَآب﴾ نغمه ساز. عجب آن بود که آن ملکی خلقت قدسی فطرت در این دار مزخرف دیر پاید.

آن جناب را که در مساق قضا سر تسلیم در پیش است بلکه در مذاق رضا حلاوت نوش در نیش، دور نیست که از طروق این داهیه عظمی چندان تأثّر نباشد ولی به باد رفتن آن نوگل گلبن سعادت بوستان، خاطر دوستان را نه چندان آشفتگی داده که به آبیاری خامه در مجالس خضراء نامه، اظهار یکی از هزاران دمیدن گیرد یا هرگز دل

حسرت منزل از تأثر و تحسر این واقعه مفجعه تسلی پذیرد. همان به که از حضرت کردگار ودود به تلافی این مصیبت، طلب افزونی عمر و مزید بقای آن جناب که واسطه نظام دین مبین و مؤید ملت و دولت ابد قرین است خواهیم.

متعنا الله بطول بقائک ورزقنا الله تعالی سعادة لقائک. ولنحمدالله. والسلام.

(۵)

ادام الله تعالی بقاء العلامة النحریر الحبر الخبیر، مرجع الافاضل مجمع الفضایل، محقق الشرایع ممزق البدایع، فروع اصول الدین اصول فروع الیقین، مرجع الاسلام مقتدی الانام، فخر العلماء الاعلام صدر الفضلاء العظام، مجتهد الزمانی میرزا ابوالقاسم مفیداً مفیضاً محفوظاً محظوظاً.

و بعد مکشوف رای صواب نمای آن جناب که مخزن کنوز حقایق و کاشف رموز دقایق است باد که هر چند در این سال به علت وقوع عوایق و موانعی عهده نواب همایون ما را سعادت زیارت روضه بهیه بضعه رضیه مصطفویه علیه و علیها السلام و التحیة دست نداده، از دریافت فیض صحبت آن جناب نیز محروم افتاده‌ایم، القلب یزداد شوقاً وهو ممنوع، شوق خاطر خطیر بـه ادراک آن صحبت بی‌نظیر افزون و توجّه ضمیر منیر از حیز حکایت بیرون است. به ظاهر دوریم و به باطن در حضور

ولا تکلّمت محزوناً ولا فرحاً　　　الا وذکرک مقرون بانفاسی

و هنوز یک باره دل بر حرمان صحبت آن جناب ننهاده انتهاز مجال را آماده‌ایم. اگر میسر گردد باز عزیمت آن صوب با صواب داریم، ولوکان فی یوم او یومین بـه ملاقات آن جناب که مایه سعادات دارین است فایز خواهیم شد. اگر مقدور افتاد نعم المراد، والا قسمتی که از ضیافت آن جناب هر ساله داشتیم طلب نواب همایون ماست و ان شاء الله المجیب سال دیگر که سعادت تلافی نصیب خواهد شد باید آن

جناب از عهده دو ضیافت برآیند.

به تأیید رایض قدرت خداوند معین فارس بخت ما را اشهب چرخ برین در زین است ولی از شرح حسرت پیادگی مسافت طریق آن مسکن سعادت و شرافت ادهم، خامه لنگ و عرصه تنگ. پای فلک فرسا را شوق آن پیادگی هنوز در سر است. چه بودی که در این سال نیز دست دادی. مجملا از این جانب اشواق خاطر را نهایتی و از یاد آن جناب ما را فراغتی نیست توقع از آن جناب آن است و مأمول چنان که در هیچ حال توجّه باطن فیض مواطن را از ما بازندارند. دل را از یاد ما فراموش و زبان را از دعا خاموش نگذارند. در زیارات روضه منوره از ذکر ما لب نبندند و مظان استجابت دعوات را بی یاد ما نپسندند.

از ترشی انگور هر ساله هم هنوز کام ارادت را شیرین نداشته، در راه انتظار آن دیده را به توتیای غوره محتاج گذاشته‌اند.

و بالجمله در این اوقات که از جانب فرماندهان ممالک فرنگ و عمال اعمال مرز روم، وجهی حلال به رسم هدیه و پیشکش واصل سرکار خلافت مدار اقدس گردیده بود از آنجاکه وجهی بس حلال بود صرف آن را بی شرکت آن جناب به حکم «انّ الهدایا مشترک» حرام دیده، قسمتی از آن که مبلغ یک صد تومان است به جهت آن جناب معین، و مصحوب فرستاده مقرب الخاقان امین الدولة العلیة اهداء داشته، رسد قره باصره دین مبین نور چشمی میرزا جمال الدین را منظور و مفروز گذاشته‌ایم. از اندیشه این که به عادت معهود قبول ننماید الحال که در ارسال آن امهال رفت ان شاء الله الودود این نوبت لدی الملاقات او را به قبول وجه راضی خواهیم فرمود. و هم از این وجه مبلغ یک صد تومان در وجه سادات و یک صد تومان دیگر برای فقرای دارالایمان قم مقرر شده بود، دویست تومان را نیز ارسال نزد آن جناب داشتیم که علی تفاوت مراتب الاحتیاج فیمابین سادات و فقرا تقسیم و رسد هر یک را تسلیم نمایند.

اشواق خاطر همایون به دریافت صحبت آن جناب به اقصی النهایات و همه اوقات مترصد ارجاع مطالب و مهمات می‌باشیم. ایام افادت و افاضت مستدام باد برب العباد.

استدراک

ماجرای مصطفی قلی خان عرب میش مست ترشیزی، موضوع نـامه شـماره ۲ فتحعلی شاه، با نقل متن کامل همین نامه براساس گنجینه نشاط، در کتاب جامع جعفری از طرب نائینی (به کوشش ایرج افشار، تهران ـ ۱۳۵۳، ص ۱۱۷ ـ ۱۲۶) آمده و در پایان آن، متنی که آن پادشاه در پاسخ جوابیه میرزا فرستاده بود نـیز هست.

(۹)

میرزای قمی و تصوف*

قرن دوازدهم هجری دوره ای پرماجرا در تاریخ ایران بود چه در کمتر از دو سوم این قرن، کشور ما با تغییرات و دگرگونی‌ها و آشوب‌ها و اغتشاشات و درهم ریختگی‌های بسیار و انتقال‌ها و دست به دست شدن‌های سریع قدرت از خاندانی به خاندان دیگر رویاروی بوده، و این همه، به خصوص از این رو که پس از یک دوره ممتد انتظام و آرامش نسبی رخ داد در زندگی اجتماعی مردم این سرزمین، تأثیری بزرگ داشت تا آنجا که بسیاری از اختلافات و مسائل حاد اجتماعی آن روز در گرماگرم آشفته بازار سیاسی کشور تحلیل رفت و مسکوت ماند و تا مدت‌ها سخنی از آن نبود.

از آن جمله موضوع عرفان و تصوف، و اختلافات و کشمکش‌های پایان ناپذیر ارباب «طریقت» و «شریعت» بود که برای فترتی پنجاه شصت ساله نامی از آن دیده نمی‌شود. گویا هجوم و یورش افغان‌ها با ضایعات و فجایعی که به دنبال داشت حال و نشاط این گونه منازعات را از هواداران هر دو مکتب و مرام بازستانده و آنان را به خویش واداشته بوده است.

اصولاً تصوف از اواخر دوران شاه سلیمان صفوی تا آغاز فرمانروایی قاجار،

---

*. *نشریه انجمن آثار ملی*، شماره ۲ (تابستان ۱۳۵۵): صفحات ۷۳ـ۸۰.

دوره انحطاط و سکوت و رکودی را گذراند تا در آغاز روی کار آمدن این سلسله، شخصی به نام «میر معصوم» با لقب طریقتی «معصوم علی شاه» در کسوت درویشان دکن از هند به ایران آمد و به ترویج تصوف و دعوت مردم بدین مسلک پرداخت و به زودی عده فراوانی پیرو یافت و کار او بالا گرفت و از شهری به شهر دیگر با گروه انبوه مریدان برای نشر مشرب خویش اردو می‌کشید. شیوع و انتشار روزافزون تصوف و کارهای پیروان معصوم علی ـ که گویا با ظواهر اصول و احکام شرع، مباینت و تضادهایی داشته است ـ علماء و روحانیون آن روز ایران را برانگیخت که با این مسلک به مبارزه برخیزند و از نفوذ و رسوخ بیشتر آن در افکار و عقاید جلوگیری کنند. این مبارزات شکل خونینی نیز یافت و سرانجام با کشته شدن درویش هندی مزبور و چند تن از یاران و هواداران مهم و فعال وی پایان گرفت و سر و صداها برای فترتی دیگر فرونشست.

مبارزات و کشمکش‌های مزبور به طبع گرایش ضد درویشی خاصی در ایران آن روز به وجود آورد که آثار آن را در نوشته‌های دانشمندان آن دوره به روشنی می‌توان دید، به خصوص آنانی که از نزدیک با این مسائل و مشکلات روبرو بودند و در برابر موج آن قرار داشتند. از آنان است. میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی، محقق، صاحب قوانین ـ فقیه نامور آغاز دوره قاجار.

***

میرزای قمی، زاده میانه قرن دوازدهم و درگذشته سال ۱۲۳۱، از مشهورترین فقیهان شیعه است که تحصیلات خود را در ایران و عراق در محضر استادانی بزرگ همچون آقامحمّد باقر بهبهانی ـ فقیه نامور و مجدد علوم و معارف شیعی در سده دوازدهم ـ به پایان برده وبه مقامی والا از دانش دینی دست یافته و پیرامون چهل سال، یعنی تمامی نیمه دوم زندگی، در قم مسندنشین تدریس و افتا و

حکومت شرعی بوده است.

کتاب *قوانین الأُصول*، مشهورترین تألیف میرزا، از روزگار زندگی نگارنده آن تا عصر ما همواره یکی از متون درسی در حوزه‌های مذهبی بوده و مدار درس و بحث و تحقیق و مطالعه دانش پژوهان علم اصول فقه قرار داشته است. این کتاب که در روزگار تدوین خود، شاهکاری در علم مزبور به شمار می‌رفت مشتمل بر یک دوره کامل اصول فقه و محتوی آراء و انظار میرزا در این فن است که از دقتی شایان تحسین برخوردار بوده و در پیشرفت علم مزبور نقشی ارجمند داشته است.

سه اثر دیگر میرزا با نام‌های *مناهج* و *غنائم* و *جامع الشتات*، حاوی تحقیقات و نظرات او در فقه اسلامی و مشتمل بر مسائلی است که در مجموعه‌ها و نوشته‌های فقیهان متأخر، کم‌تر مورد بحث واقع شده است. این سه اثر از نظر فنی و تحقیقی بهتر و بیشتر از قوانین می‌تواند. نمایاننده مقام و مرتبه علمی او باشد. جز اینها وی بسیاری از فروع مورد ابتلاءفقهی را در رسائلی خاص مورد بحث و بررسی قرار داده و پیرامون هر یک انظاری با نقد و ایرادهای مبسوط ابراز داشته که گویای توانایی فکری اوست و از سوی دیگر از توفیق کمینظیر وی در بهره بردن از وقت و اشتغال همیشگی او به مطالعه و تفکر و تألیف حکایت دارد.

میرزا از نظر اجتماعی مرجعیتی معتبر داشته و در سایه توجّه و اعتقاد عامه، از نفوذی شایان برخوردار بوده است. مردمان عصر او درباره وی کراماتی باور داشته‌اند که تا روزگار ما در افواه مردم قم ساری، و از همین رو آرامگاه او تا این زمان مزار اهالی است. آن چه بر حرمت اجتماعی میرزا می‌افزود توجّه دربار قاجار و احترامی است که به خصوص فتحعلی شاه دومین پادشاه آن دودمان نسبت به وی نشان می‌داد. در این باب داستان‌هایی در قم بر سر زبان هاست که

برخی از آنها در سرگذشت نامه‌ها آمده و از مجموع آنها برمی آید که شاید پادشاه مزبور به میرزا ارادت و اعتقادی نیز داشته است.[۱]

میرزا مردی وارسته و سالک بوده و به سالکان واقعی ـ پاک از آلودگی‌ها و دور از دکان‌داری و هوسیرانی ـ حرمت می‌نهاده است. آقا محمّد بیدآبادی حکیم عارف سالک نیمه دوم قرن دوازدهم[۲] رسالهٔ عربی سیر و سلوک خود را برای او ساخته و آنچه را که برای سالکان لازم و مراقبت بر آن فرض و محتوم است بدو گوشزد نموده است.[۳] حتی مجذوب علی شاه محمّد جعفر همدانی کبوتر آهنگی بیوک آبادی قراگزلو نگارنده *مرآت الحق* و *مراحل السالکین* (چاپ عبدالحسین ذوالریاستین ـ ۱۳۱۵ شمسی)، که از مشایخ سلسله متصوفه نعمت اللهی بوده و در ۲۲ محرم ۲۵۷ از نورعلی شاه اجازه «ارشاد» گرفته بود، در دیباچه همان اثر خود از میرزا به نیکی یاد کرده و خود را شاگرد او می‌خواند و می‌گوید که مدتی در قم در محضر درس او حضور یافته است. روابط و مناسبات میرزا با ملا علی نوری حکیم سالک معاصر وی مشهور و در سرگذشت نامه‌ها مذکور، و برخی از

---

۱. در این باره در مقاله‌ای با عنوان «پنج نامه از فتحعلی شاه قاجار به میرزای قمی» با تفصیل بیشتر سخن رفته است.

۲. نگارنده *بیاض تفسیر* در ۱۱۸۲ و *جنگ کیمیا* در ۱۱۵۵ (*فهرست مشکوة* ۷: ۲۴۴۹) که گویا جز رساله کیمیا از هموست که بر آن شرحی با نام *هادی المضلین* نگاشته‌اند (*فهرست مهدوی*: ۱۱۲ و منزوی ۱: ۶۴۵). نیز چندین اثر در سیر و سلوک.

۳. *ذریعه* ۱۲: ۲۸۳؛ *فهرست منزوی* ۲: ۱۲۰۹؛ مقدمهٔ دو رساله در سیر و سلوک به کوشش نگارنده: ص ۲. از این رساله نسخه‌ای در مجموعه ش ۹۷ ج دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (فهرست آنجا ۱: ۱۶۵) هست با عنوان «هذه صورة ماکتبه المرحوم آقامحمّد البید آبادی الی العالم النحریر صاحب *القوانین فی ادب السیر والسلوک*». آغاز رساله پس از خطبه چنین است: «فاقول ممتثلا لامرک یا اخی فی الله مثلک یعلم بالضروره اَن...».

مکاتبات میان آن دو در جامع الشتات و کتاب‌های دیگر مندرج است.[۴]

آثار علاقهٔ میرزا به شعر صوفیانه در نوشته‌های او دیده می‌شود از جمله در متفرقات پایان *جامع الشتات*، در تجزیه و تحلیل پیرامون چند بیت از سعدی و حافظ و مجنون عامری.[۵] در بسیاری از نوشته‌های فارسی و حتی عربی میرزا از ابیات مثنوی مولانا به عنوان شاهد و مؤید استفاده شده که می‌رساند او بااین کتاب آشنا بوده و قسمتی از آن را در خاطر داشته است.

از این فقیه چندین اثر به فارسی و عربی پیرامون مبانی تصوف و عرفان در دست است که برخی از آنها به چاپ نیز رسیده است. از جمله نگارش‌های او در این باب:

۱ ـ رساله‌ای در رد صوفیان به عنوان پاسخ پرسشی در باب ذکر منقول از شاه نعمت الله که آن را به امام رضا علیه السلام منسوب می‌دارند. او این ارساله را در ماه شوال سال ۱۲۱۳ در قم به پایان برده و در آن به تفصیل در پاسخ دعوی مکاشفه و شهود صوفیان داد سخن داده است. چاپ شده این رساله در ملحقات نسخ چاپی جامع الشت‌آت دیده می‌شود.[۶]

نائب الصدر شیرازی این رساله را به صورت کامل در «طرائق الحقایق»آورده[۷]

---

۴. نوری به میرزا ارادت می‌ورزیده و رساله شرح حدیث هل رأیت انساناً؟ او را تحشیه نموده که با همین حاشیه در پایان *غنائم* به چاپ رسیده است. میرزا نیز بر دو رساله او که یکی «الرقیمة النوریة» است مفصلا حاشیه نوشته که به شکل مسوده در دست است.

۵. صفحات ۸۱۲ و ۸۲۶ چاپ ۱۳۰۳، ۸۴۱ و ۸۵۶ ـ ۸۵۷ چاپ ۱۳۲۴.

۶. صفحات ۶۵۹ تا ۷۵۵ چاپ ۱۲۷۷، ۸۰۲ ـ ۸۱۰ چاپ ۱۳۰۳.

۷. ج ۱، ص ۲۱۹ـ ۲۳۲ چاپ نخست.

و طی چند صفحه به پاسخ‌گویی از آن برخاسته است.[۸]

۲ ـ رساله «جوابات مسائل رکنیه» که پاسخ پرسش‌های ملاعلی مازندرانی ملق به «رکن» و بیشتر پرسش‌ها در مسائل مربوط به تصوف و پیشوایان آن است. مسوده اصل این رساله در قم و دو نسخه مبیضه آن در دانشگاه تهران[۹] و کتابخانه مدرسه مرحوم آیت الله بروجردی در نجف[۱۰] هست.

نائب الصدر شیرازی در *طرائق الحقائق*[۱۱] بندی از این رساله را نیز (از سؤال و جواب دوم) نقل و چند سطری درباره آن بحث و نقد نموده است.

۳ ـ نامه‌ای به فتحعلی شاه که در اواخر زندگانی خویش به سال ۱۲۳۰ نگاشته و به طور مفصل و مبسوط مبانی و اصول معتقدات فلاسفه و متصوفه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و بر آن خرده گرفته است. او این رساله را در پاسخ میرزا عبدالوهاب منشی الممالک ـ که نامه‌ای به فتحعلی شاه نوشته و او را به پیروی از تصوف و فلسفه فراخوانده بود ـ نگاشت[۱۲] و گفته‌های وی را همه جا با کنایه «مرد موفق» یاد کرد و بر آن تاخت. در جاهایی از این رساله به ماجرای صوفی آزاری‌های آغاز فرمانروایی فتحعلی شاه و واقعه فتنه محمّد بن عبدالوهاب در نجد و حمله وهابیان به کربلا و رسیدن سنین عمر مؤلف به هشتاد و گرفتاری‌های اجتماعی او و نکاتی دیگر اشارات دارد.

مسوده اصل این نامه نیز در قم و سه نسخه دیگر از آن در مجلس[۱۳] و

---

۸. صفحات ۲۳۲ـ ۲۳۶ همان مجلد طرائق الحقائق.

۹. ضمن مجموعه ش ۱۸۲۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه.

۱۰. *ذریعه* ۲۰: ۳۴۹ـ ۳۵۰.

۱۱. ج ۱: ۲۱۲ـ ۲۱۳ چاپ نخست.

۱۲. آغاز نسخه دانشگاه (فهرست آن ۱۱: ۲۲۴۹ و فهرست منزوی ۲: ۷۸۸ دیده شود).

۱۳. شماره ۱: ۵۳۴۸ (فهرست آن ۱۶: ۲۵۹).

دانشگاه[۱۴] و سازمان لغت نامه دهخدا[۱۵] و چند نسخه هم در دست اشخاص هست.

۴ ـ رساله‌ای به عربی درباره تأویلات عرفاء و فلاسفه نسبت به آیات و احادیث. او در این رساله سخت بر این گونه تاویلات تاخته و به خصوص تاویلات فیض صاحب وافی را یکایک نقل و رد می‌کند. او در مبارزه با گرایش‌های صوفیانه تا آنجا پیش می‌رود که درباره این گونه تأویل‌های صوفیانه می‌نویسد: «این تأویلات باعث اضلال قاصرین و از باب تلاعب به دین مبین است و هر گاه شبهه در حق صاحب این تأویلات راه نداشته باشد مظنه تکفیر صاحب آن خواهد بود. زنهار که پیرامون آنها مگردید».[۱۶] همین مطلب با بیان مبسوط تر در سؤال و جواب چهارم «جوابات مسائل رکنیه» دیده می‌شود.

مسوده اصل این رساله هم ضمن مجموعه‌ای از نوشته‌های میرزا در قم است و نسخه‌ای دیگر از آن تا این زمان نیافته‌ام.

۵ ـ رساله عربی شرح حدیث «هل رایت انساناً؟» منسوب به مولای متقیان علیه السلام که آن را نیز به عنوان پاسخ صوفیان در تفسیر صوفیانه این حدیث نگاشته بود. حکیم متأله ملا علی نوری حاشیه‌ای بر آن در توضیح مقصود عرفا و پاسخ ایرادات میرزا بر آنان نوشت. اصل و حاشیه هر دو در پایان *غنائم* جزء *مجمع الرسائل* میرزا (تدوین هدایت الله بن محمّد رضا قمی

---

۱۴. شماره ۳: ۲۸۴ (فهرست آن ۱۱: ۲۲۴۹).

۱۵. شماره ۴: ۲۷۳ (نشریه نسخه‌های خطی ۳: ۴۹۶، منزوی ۲: ۷۸۸).

۱۶. *جامع الشتات*: ص ۷۸۲ چاپ ۱۳۰۳ و ص ۸۰۸ چاپ ۱۳۲۴.

شاگرد او) چاپ شده است.[۱۷]

۶ ـ در رساله شرح حدیث راس الجالوت ـ به عربی ـ که مسوده اصل آن در قم و چندین نسخه مبیضه آن در مجامیع دانشگاه و آستان قدس و کتابخانه مرعشی قم هست[۱۸] نیز به صوفیان پرخاش‌ها دارد.

۷ ـ حکیم نوری «الرقیمة النوریة» دارد در شرح قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء» که اساس بسیاری نظرات عرفانی فلاسفه و حکماست. او آن را به دستور و برای امتثال فرمان «جانشین امام عصر و فقیه اعلم اورع» زمان خود نگاشته که کسی جز میرزا نمی‌تواند باشد که نوری چنان که خود در نامه‌ای[۱۹] تصریح می‌کند در احکام شرعی از وی تقلید می‌نموده است. او در این رساله از معتقدات فلاسفه و عرفا دفاع نموده و به بیانی شیوا و استوار، نظرات آنان را در مسأله وحدت وجود شرح کرده است. سپس شاید باز به درخواست میرزا بحثی درباره اصالت وجود که پایه و اساس قاعده مزبور است در چند برگ نگاشته و بدان رساله ملحق ساخته است.[۲۰]

میرزا این هر دو رساله را به دقت دیده و بر هر دو رساله حواشی و تعلیقاتی مفصل نگاشت و در بسیاری جاها به نقد و ایراد نسبت به مطالب آن دو برخاست. جز آن که چون نوری را مردی درست و صالح می‌دانست در سراسر تعلیقات،

---

۱۷. ص ۷۵۷ تا ۷۶۰.

۱۸. از جمله شماره ۵ مجموعه ۱۰۲۰ دانشگاه.

۱۹. *جامع الشتات*: صفحات ۷۸۴ـ ۷۹۰ چاپ ۱۳۰۳ و ۸۱۱ـ ۸۱۶ چاپ ۱۳۲۴ (جواب نامه مورخ یکشنبه ۱۱ ج ۲ ـ ۱۲۷۷).

۲۰. آغاز رقیمه نوریه چنین است: «بسمله ـ سبحان من تم جماله وجل جلاله وکمل کماله ... امّا بعد فهذه الوجیزة الموسمة بالرقیمة النوریة ...». آغاز رساله ضمیمه آن: «بسمله. لمّا کان الافتتاح بما لا یتم المهم الا به محتما والابتداء...».

جمله ناشایستی نسبت به حکماء و فلاسفه ندارد، لیکن در بحث وحدت وجود[۲۱] به صوفیان سخت پرخاش می‌کند و عقائد آنان را به اجمال نقل و مورد نقد و ایراد قرار می‌دهد. از این حواشی سه نسخه می‌شناسیم: مسوده اصل که ضمن مجموعه‌ای از نوشته‌های میرزا[۲۲] در قم است، نسخه شماره ۲۶۲۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران[۲۳] که همه حواشی رقیمه نوریه است با بخشی از آغاز حواشی رساله وجود، برابر مسوده اصل از آغاز تا برگ ۶۵پ، و نسخه شماره ۶۴۵۹ سپهسالار[۲۴] که حواشی رساله وجود است همراه خود آن.

۸ ـ مجموعه جواب مسائل میرزا سه مجلد بزرگ بوده است به خط ریز که در آن پاسخ‌های خود را به سؤالات فقهی و اصولی و تفسیری و حدیثی و کلامی، و در چند مورد ادبی و عرفانی و فلسفی، درج نموده و برخی از پاسخ‌های مبسوط‌تر را با افزون خطبه‌ای در آغاز و رقم و تاریخ در پایان، به شکل رساله جداگانه و مستقل درآورده که بعدها با اسقاط خطبه‌ها و رقم‌ها، و در برخی موارد با حفظ آن، به شکل کتابی به نام جامع الشتات مدون گردیده و گزیده‌ای از این کتاب، پیرامون یک سوم مجموع آن، با همین نام سه بار به چاپ رسیده است.

دومین مجلد از مسوده مجموعه جواب مسائل در تهران نزد آقای قوانینی از بازماندگان میرزا موجود است که در ذیل شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه» از «مجموعه جواب مسائلی که قبل از این مجموعه نوشته» یاد می‌کند. از مبیضه مجلدات این اثر که وسیله میرزا بررسی شده و برخی جاها افزوده‌های به

---

۲۱. برگ ۶۶ نسخه اصل.

۲۲. متعلق به آقای حاج سید حسن سیدی قمی از علماء قم، از نوادگان مرحوم میرزا (برگ ۱پ ـ ۹۳ر با اصل دو رساله).

۲۳. برگ ۳۲ـ۶۴ (*فهرست* ۹: ۱۴۹۹).

۲۴. *فهرست سپهسالار* ۵: ۵۵ (به نقل منزوی ۲: ۷۹۴).

خط او در میان و کناره برگ‌ها دارد بخشی به شماره ۱۸۲۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است (برگ ۱پ تا ۳۱۶پ). چهار مجموعه از مسودات میرزا در پاسخ مسائل نیز در قم است که اجزائی از مجلدات همین اثر بزرگ شمرده می‌شود. در *ذریعه* هم[۲۵] از یک نسخه کامل این مجموعه که در نجف است سخن داشته‌اند.

در بسیاری جاهای این مجموعه عقائد صوفیان نقل و نقد شده و در برخی جاها بزرگان این فرقه را «کافر» دانسته و منکر اصل توحید و «مشرک» شمرده‌اند.از آن جمله در پاسخ پرسش از اعتقاد مذهبی فرعون،[۲۶] پاسخ پرسش از تأویلات یکی از فقیهان به نام دوره صفوی که دارای تمایلات عرفانی بوده و کتاب‌هایی در این باب نوشته است،[۲۷] شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»[۲۸] و تفسیر آیه «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم».[۲۹]

۹ ـ او به خواهش میرزا علی اصغر رساله‌ای در رد غالیان به عنوان تحقیق پیرامون خطبه بیان نوشته که در پنجشنبه ۸ رمضان ۱۲۱۳ آن را به پایان برده است. «خطبه بیان» نخستین بار در آثار «حافظ رجب برسی» از نویسندگان صوفی مشرب قرن دهم ـ که بنا بر آنچه نوشته‌اند از غالیان بوده[۳۰] ـ دیده شده، و

۲۵. ج ۵، ص ۵۹ـ ۶۰.

۲۶. *جامع الشتات*: ص ۸۲۱ چاپ ۱۳۰۳ و ۱۷۴ چاپ ۱۳۲۴ ق.

۲۷. همان مأخذ: ص ۷۸۲ چاپ ۱۳۰۳ و ۸۰۸ چاپ ۱۳۲۴.

۲۸. مجموعه متعلق به آقای قوانینی.

۲۹. برگ ۷۴ر تا ۸۱ر نسخه شماره ۱۸۲۷ دانشگاه.

۳۰. *امل الامل* ۲: ۱۱۷ چاپ نجف، *اعیان الشیعه* ۳۱: ۱۹۳ـ ۲۰۵ و چندین مأخذ دیگر. در *الغدیر* ۷: ۳۴ـ ۳۷ به دفاع از او برخاسته و او را از «تهمت» غلو منزه دانسته‌اند. دنباله این مجلد *الغدیر* و مجلدات ۸ ـ ۱۰ به تمامی و نیمی از مجلد ۱۱ در تعقیب همین موضوع است (ج ۱۱، ص ۱۹۵ دیده شود).

گویا از ساخته‌های همان فرقه است که آن را بر وفق باورها و معتقدات شرک آمیزشان درباره حضرت امیرمؤمنانی علیه السلام پرداخته و به آن حضرت منسوب داشته‌اند.[۳۱]

این رساله در مجموعه جامع الشتات چاپی به طبع رسیده[۳۲] و نسخه مسوده اصل آن ضمن یکی از مجموعه‌های یاد شده پیش در قم است. میرزا در این رساله به عقائد صوفیان نیز که آنان را از غلات می‌داند نظر داشته است.

۱۰ ـ در مبحث اجتهاد و تقلید کتاب قوانین الاصول، در بحث از چگونگی تقلید در اصول عقائد،[۳۳] به تأویلات و عقائد عرفا نظر دارد. در مواردی دیگر از این مبحث و یکی دو جای دیگر کتاب به فلسفه و پیروان آن تعریضاتی شده است.

---

۳۱. چنین نوشته‌اند. لیکن گویا پاره‌ای از بندهای آن در مآخذی قدیمی‌تر نیز دیده شده است. در این باره و در مورد رساله مورد بحث بنگرید به ***فهرست مشکوة*** ۲: ۱۸۰ و ۱۲۹۱ـ ۱۲۹۶ و ۱۰۶۲ـ ۱۰۶۳، ***رجال مامقانی***: ۳۹۲، ***الاسئلة الیوسفیه*** قاضی نور الله شوشتری (شماره ۴۵۱۳ خطی دانشگاه و فهرست آن ۱۳: ۳۶۴۳ و ***ذریعه*** ۲: ۹۴). ***خلاصة الترجمان فی تأویل خطبة البیان*** دهدار (شماره ۱۳۱۷ خطی دانشگاه و فهرست آن ۷: ۲۷۱۰). ***مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*** سال ۱۱، شماره ۳ و ۴ (مسلسل ۴۳ و ۴۴) ص ۳۸۵. برای این خطبه، سند و شان صدور نیز ساخته‌اند که به چهار گونه مختلف در این چهار جا دیده شده است: رساله ۵ مجموعه ۲۰۲۱ دانشگاه از قرن یازدهم، ص ۱۴۸ به بعد (فهرست ۸: ۶۹)، رساله ۳۳ مجموعه ۲۳۹۸ همان جا از آغاز قرن دهم (فهرست ۹: ۱۰۰۸)، رساله ۱۲ مجموعه ۱۹۵۴ همان جا، ص ۲۱۸ به بعد (فهرست ۱۳: ۳۱۶۵)، رساله ۴ مجموعه ۲۴۵ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قم مورخ ۸ ذق‌ـ۹۷۱ (فهرست ۱: ۲۷۳). نیز در چندین مجموعه دیگر مجلس و دانشگاه که ذکر همه به طول می‌انجامد.

۳۲. ص ۷۵۸ـ ۷۶۹ چاپ ۱۲۷۷، ۷۹۱ـ ۸۰۲ چاپ ۱۳۰۳، ۸۱۸ـ ۸۲۹ چاپ ۱۳۲۴.

۳۳. ***قوانین*** ۲: ۲۰۸ـ ۲۱۲.

(۱۰)

فلسفه و عرفان در نظر میرزای قمی*

میرزای قمی، ابوالقاسم بن حسن گیلانی، محقق، صاحب قوانین، درگذشته سال ۱۲۳۱، در علوم نقلی به خصوص فقه بر دانشمندانی بزرگ و اساتیدی عالی مقام شاگردی کرده و به خاطر استعداد ذاتی و پشتکار و کوشش و اشتغال همیشگی در آن علوم به مقامی والا رسید چنان که آراء و انظار او در مسائل فقهی و اصولی مورد توجّه معاصران و متاخران از وی، و آثار و نوشته‌هایش مدار بحث و درس و موضوع تحشیه و نقد و رد و تائید قرار گرفت.

در سرگذشت نامه‌های دانشمندان، ذیل سخن از احوال و آثار او ننوشته‌اند که او در علوم عقلی نیز بر کسی از اساتید فن درس خوانده باشد، و از بررسی آثار او برمی آید که او می‌کوشید با مطالعه متون متداول فلسفی و عرفانی بر مبانی فلاسفه و عرفا آگاه شود. گویا به همین جهت او با مبانی فلسفه و به طریق اولی عرفان (که فراگرفتن آنها نزد استاد برای آگاهی بر حقیقت و واقع درست آن، ضرورتی غیر قابل بحث است) آن طور که باید آشنایی نداشته، و ناگزیر بدان بی‌اعتقاد بوده است. هم از این رو که او با تصوف و درویشی میانه‌ای نداشت و نسبت به مشایخ صوفیه بی‌مهر بود و به خاطر تشابه برخی مصطلحات و تماثل و تقارب برخی

---

* . *مجله وحید*، سال شانزدهم(۱۳۵۷)، شماره ۲۴۸ ـ ۲۴۹، صفحات ۵۷ ـ ۶۳.

عقائد آنان با سخنان حکماء و عرفاء، حکم آن گروه را بر اینان جاری می‌دانست. به هر حال تغایر ظواهر گفته‌های حکما و عرفا در برخی موارد با ظواهر شرع، موجب می‌شد که او ـ که فقیهی متوغل در شرعیات و ملتزم به حدود و قیود آن بر مقتضی نظر و اجتهاد خود بود ـ به آن کلمات و گویندگان آن به دیده رضا ننگرد و گه گاه آزردگی خاطر خود را از این بابت در گوشه و کنار آثار خویش برنگارد. هر چند چون مردی به غایت پارسا و محتاط بود و از سوی دیگر در جمع حکما و عرفا افرادی را می‌یافت که مجال تردید در درستی و پاکی و تدین و التزام آنان به اصول شرع نبود همواره می‌کوشید این تعرض از حد شایسته خود درنگذرد. از بررسی آثار او این نکته هم مشهود است که او پیوسته می‌اندیشید چنین سخنانی از چنان مردان، ناچار باید تأویلی موافق شرع داشته باشد و نمی‌تواند به همین معنی که به نظر وی مفاد ظاهری و مفهوم و مدلول ابتدائی آن بود ـ مراد و منظور باشد. از میرزا دو اثر مستقل در نقد فلسفه و مبانی آن به دست داریم:

۱ ـ نامه‌ای به فتحعلی شاه که آن را در اواخر زندگانی خویش به سال ۱۲۳۰ نوشته است. این نامه خود رساله‌ای مفصل و مبسوط است که میرزا طی آن مبانی فلاسفه را مورد نقد و ایراد قرار داده و بر آن خرده گرفته است. شرح بیشتر درباره این نامه و نسخ آن در مقاله «میرزای قمی و تصوف»[1] آمده است.

۲ ـ حواشی رساله الرقیمه النوریه ملاعلی نوری در شرح قاعده فلسفی «بسیط الحقیقه کل الاشیاء». میرزا چون ملاعلی نوری را مردی صالح و درست می‌دانست اما سخن فلاسفه را در قاعده مزبور شرک‌آمیز می‌پنداشت، از وی درخواست که نظر و مراد آنان را در این باب برای وی تشریح کند. نوری این

---

۱. چاپ شده در مجله آثار ملی، نشریه انجمن آثار ملی ۲: ۷۳ـ ۸۰.

رساله را چنان که خود در دیباچه آن می‌نویسد به همین منظور نوشته، و در آن نظرات فلاسفه را در مساله وحدت وجود با بیانی شیوا و استوار شرح نموده است. او سپس ـ شاید باز به درخواست میرزا ـ بحثی در مساله اصالت وجود که پایه و اساس قاعده مزبور است. در چند برگ نگاشته و به رساله یاد شده منضم ساخته است.

میرزا این دو رساله را به دقت دیده و بر هر دو حواشی و تعلیقاتی مبسوط نگاشته است. او در این حواشی، آراء فلاسفه را با تجزیه و تحلیل، مورد نقد و رد و ایراد قرار می‌دهد. درباره این حواشی و نسخ آن نیز در مقاله سابق الذکر اطلاعاتی به دست داده است.

این حواشی به نظر نوری رسیده و وی مجدداً رساله‌ای دیگر به عنوان پاسخ بر خرده‌گیری‌های میرزا نوشته و در مقدمه آن می‌گوید:

«مولانا دام علوّه به درستی سخن مرا درنیافته و از مقصود من آگاه نشده، بلکه براساس آنچه از پیش گمان می‌برده و آن را منظور من می‌دانسته به خرده‌گیری پرداخته است. پس در واقع خرده بر گمان خویش گرفته است نه بر مقاصد من».

نسخه ناتمامی از این رساله در مجموعه شماره ۱۷۱۹ کتابخانه مجلس شورای ملی[۲] به دنبال رساله وجود و رقیمه نوریه هست.

در نقد مبانی عرفانی نیز آثاری از میرزا در دست داریم. لیکن او عرفان و تصوف را مرادف یکدیگر می‌دانسته و میان افکار بلند عرفانی و اقاویل جاهلانه دراویش فرقی نمی‌نهاد، پس به طبع نسبت بدین رشته از معارف نظر خوشی نداشت. با این همه چون خود مردی وارسته و متذوق بوده و با مثنوی مولانا

---

۲. رساله شماره ۲۰. ببینید فهرست آن کتابخانه ۹: ۲۷۰ـ ۲۷۱.

آشنایی داشته است تأثری از عرفان ـ البته در سطحی خاص ـ در برخی نوشته‌های او دیده می‌شود.

بخشی از آغاز کتاب «التقریرات» شاگرد او محمّد حسن بن مؤمن بن محمّد صالح نوربخشی ـ که گویا تقریرات درس اصول فقه اوست ـ عرفان شیعی است[۳] که شاید آن بخش نیز بر گرفته از سخنان میرزا باشد. می‌دانیم که همین نوربخشی مجموعه سؤال و جواب او را در یک مجلد تلخیص و گزین کرده و جامع الشتات نامیده است.[۴] در همین مجموعه گزیده، نظر میرزا را در معنی و مفاد سه بیت از حافظ و سعدی و مجنون عامری می‌بینیم که چون مبین طرز برداشت و تلقی و چگونگی درک او و از ذوقیات عرفانی است به نقل آن در اینجا مبادرت می‌رود.[۵]

سؤال: معنی این دو بیت حافظ را بیان فرمائید که گفته:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
این بحث با ثلاثه غساله می‌رود

می ده که نو عروس چمن حد حسن یافت
کار این زمان ز صنعت دلاله می‌رود

جواب: مدتی بود که در معنی «ثلاثه غساله» هر کس سخنی می‌گفت و سخن دلپذیری از کسی نشنیدم، هر چند از اهل عرفان و صنعت شعر بودند، والحال به

---

۳. نسخه شماره ۳۰۳ کتابخانه سازمان لغت نامه دهخدا (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران درباره نسخه‌های خطی۳: ۴۱۷).

۴. مقاله نویسنده در شماره ۲۱۹ ـ ۲۲۰ *مجله وحید* دیده شود. در این مقاله برخی از نسخ مجموعه سؤال و جواب که هر یک بخشی از نسخه اصل است شناسانده شد. پس از آن بخشی دیگر از آن را به خط میرزا نزد سید مهدی لاجوردی در قم دیدم که طبق معمول، قسمتی از آن به فارسی و قسمتی به عربی است.

۵. جامع الشتات، صفحه ۸۱۲ و ۸۲۶ (چاپ ۱۳۵۳) و صفحه ۸۴۱ و ۸۵۶ـ۸۵۷ (چاپ ۱۳۲۴).

گمان قاصر می‌رسد که مراد از «ثلاثه غساله» آب و سبزه و روی نیکو باشد، چنان که در شعر مشهور است که:

ثلاثه تجلو عن القلب الحزن　　الماء والخضراء والوجه الحسن

یعنی این سه چیز، غساله حزن و اندوهند و غبار غم را از دل می‌شویند. و شاید مراد حافظ، بنا بر طریقه اهل ذوق و شعر، این باشد که ای مرشد حقیقی، می عرفان محبوب حقیقی بده که وقت است چون از ملاحظه جمال محبوبات مجازیه مرا جاذبه‌ای حاصل و این ملاحظه، دلیل و راهنمای من به محبوب حقیقی شد پس صنعت و مشاطگی عشق مجازی که صورت محبوب مجازی را از برای من به جلوه درآورد ـ دلیل راه من شد به محبوب حقیقی، چنان که طریقه این جماعت است که می‌گویند:

المجاز قنطرة الحقیقه.

پس می‌گوید که ای ساقی، ما در حدیث سرو و گل و لاله ـ که معشوقات مجازیه است ـ مشغولیم، در کنار آب روان و سبزه‌زار و صحبت یار خوش صورت، پس الحال که نوعروس چمن ـ که صورت محبوب مجازی است ـ حد حسن یافت (و مراد از چمن‌دار دنیای فانی است و نوعروس آن مستلذات این دار غرور است) و چون حسن آنها به حد کمال در نظر آمد، الحال وقت است که برسیم به مشاهدهٔ جمال محبوب حقیقی. پس به ما از می معرفت بده تا به مقصود برسیم.

سؤال: معنی این شعر سعدی که گفته:

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن
وگر خلاف کنم سعدیا به سوی تو باشم

چه چیز است؟

جواب: گویا مراد سعدی این باشد کـه در بـوادی اسـرار قـدر و مشکـلات مقدرات الهیه که آن از مکمن قضا و غیب به مرحله ظهور در شهادت مـی‌رسد، اوهام انسانیه حیران و عقول ناقصه در آن هائم و سرگردان است، و هر کس را که حق تعالی مرتبه فناء فی الله وبقاء بالله عطا کند طی آن به وادی سـهل و آسـان می‌شود، و هر که را هستی خود فراموش و از نفس خود درگذشته، و غـواشـی جسمانیه و هواجس نفسانیه و وساوس وهمیه شیطانیه را به کنار گذاشـته و بـه وجود و هستی حق ـ جلّ شأنه ـ مستمد شده، حل مشکلات آسان و شـرور و آفات همه در نظر او خیرات می‌نماید، و قبایح ظاهریه از لزوم ظـلم و عـبث و غیرهما در عبرت او مستحسن می‌شود. و اگر به خلاف این باشد و با حق ـ جلّ شانه ـ در آن افعال و خلق شرور و آفات در نزاع و خلاف باشد پس معلوم است که او هنوز اسیر نفس و هوا و پایبند تعلقات جسم و هیولا است.

پس مراد سعدی این باشد که: خدایا! هرگاه با وجود تو باشم و منقطع از نفس خود باشم با تو هیچ خلاف و شقاق و نزاعی ندارم و هزاران بادیه را طی می‌کنم از مشکلات، و غلطی نسبت به تو نمی‌دهم. بعد از این بر سبیل التفات از مـخاطبه الهی بر سبیل تجرید مخاطبه به نفس خود می‌کند و می‌گوید که: ای سعدی! اگر خلاف کنم و از من منازعه و مخاصمه رو دهد و در این بیابان‌های مشکلات در مانم و راه گم کنم در وقتی خواهد بود که میلم به جانب تو باشد و با تو باشم ـ یعنی در عالم وهم و وساوس و خیالات متعلقه به عالم حیوان باشم و از حق غافل باشم ـ پس مادامی که تو ـ ای سعدی! ـ با اویی از خود وارسته، درست رفتاری و در وقتی که با خودی و از او غافلی، در خلاف و شقاقی. و مآل تأویل شعر بـه

قیاس استثنائی است که استثناء نقیض تالی، منتج نقیض مقدم باشد، و تقریر آن این است که: لو کنت معه فلم یکن عندک خلاف، لکن عندک خلاف، فلست معه بل مع نفسک». لکن از برای تبری از قبح ظاهریِ نسبت مخالفت با جناب الهی، استثنا را بر سبیل تعلیق قرار داده. و به عبارت اخری: ای سعدی! اگر همراهی با رهبر حقیقی، در بیابان‌های مشکوک فکرت و عبرت گم نمی‌شوی و از جاده تخلف نمی‌کنی، و اگر تخلفی اتفاق افتد و گم شوی سراغ خود را از جای دیگر مگیر که تو در نزد خودی و به جایی نرفته‌ای. و شعر حافظ نیز از این مشرب می‌آشامد که گفته است:

به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها

و آن چه به گمان حقیر می‌رسد ـ با وجود عاری بودن از اصطلاحات شعرا و اهل عرفان ـ این است که: مراد او از تاب جعد مشکین، عقده‌ها و گره‌ها و مشکلات اسرار قدر باشد، چنان که در حدیث، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وادٍ مُظلم فَلَا تَسْلُکوه

چون درازی و سیاهی زلف با پیچ و تاب به جعد بودن، مناسبت دارد با وادی مظلم. ولکن چون بوی مشکی از آن ساطع است، که عبارت است از اثری که عین آن پیدا نیست، و این که البته در این زلف مشکی در نافه وخبری در مکمن غیب هست که بوی آن را از کامل بودن و مبرا بودن خدای یگانه از نقایص و قبایح به مشام ادراک می‌رسد، می‌یابیم و عین آن که این حقیقت بوی مشک و محض وهم و خیال نیست نمی‌فهمیم، الا به معاونت باد صبا ـ بارقه الهی و امداد فیوضات

نامتناهی ـ. پس به سبب بوی نافه‌ای که در آخر امر، باد صبا ـ که فیض الهی است ـ آن نافه را از گره و عقده‌های آن زلف سیاه ـ که اسرار قدری است ـ می‌گشاید، چه بسیار خون در دل سالکان افتاد به سبب آن پیچ و تاب و اشکالات. پس بوی نافه باعث میل به استکشاف مشک شد و پیچ و تاب جعد مشکین که مشکلات اسرار قدر باشد مانع بود و دلها از آن در خون بود. لکن باد. صبای فیض الهی در آخر امر، گشادی به آن عقده‌ها عطا کرده و آن مشک از نافه هویدا و از بوی آن در حقیقت هم مستفیض شدیم. و مؤید این دو بیت است بیت دیگر حافظ که گفته:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت   آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

که ظاهراً اشاره است به رد شبهه ثنویه مجوس، و مراد از پوشیدن خطا این است که آنچه در ظاهر خطا می‌نماید از شرور و آفات، از خطا نیست و عین خیر و صواب است، پس همه از صنع یک صانع و همه در نظر عمیق حق بین، خیر محض است. و بعد از مدتی که این معنی برای شعر سعدی به خاطر فاتر رسید برخوردم به شعری از حافظ که مؤید همان معنی است و آن این است:

یا بنه بر خود که مقصد گم کنی   یا منه پا اندرین ره بی‌دلیل

سؤال: مجنون عامری گفته است:

اتوب الیک یا رحمن مما   جنیت فقد تکاثرت الدنوب

وامّا من هوی لیلی وترکی   زیارتها فانّی لا اتوب

چه معنی دارد عطف ترک زیارت بر هوای لیلی؟

جواب: علماء معانی متعدده گفته‌اند و اظهر در نظر حقیر این است که مراد مجنون این است که خداوندا من از هر گناهی توبه می‌کنم به غیر محبت لیلی که

آن را گناه نمی‌دانم، بلکه خوب می‌دانم. و «ترکی زیارتها» گویا جـواب سـؤالی است که گویا کسی به او می‌گوید که هر گاه عشق لیلی و محبت او خوب است پس چرا ترک زیارت او می‌کنی با قدرت بر آن؟ جواب می‌گوید که مـن تـرک زیارت را هم خوب می‌دانم، و منافاتی نیست ما بین کثرت محبت و خوب دانستن ترک زیارت، و من از هیچ کدام از اینها توبه نمی‌کنم. و این چند وجه دارد یکی طریقه عرفا است که محبت مجنون را به لیلی، عشق الهی می‌دانند که او گویا مظهر جمال الهی شده، پس مجنون محو معنی لیلی است نه صورت لیلی، پس میلی به زیارت که از توابع ملاقات حسی است ندارد و همان به مطالعه معنی می‌کوشد.

به مجنون گفت روزی عیب جویی — که پیدا کـن بـه از لیـلی نکـویی
ز گفت و گوی او مجنون برآشفت — ولی بر روی او خندان شد و گفت
اگـــر بـــر دیـده مـجنون نشـینی — بـــه غـیر از خـوبی لیـلی نـبینی

و بعضی حکایت کرده‌اند که شخصی رحمش آمد به حال مجنون، و سعی کرد تا لیلی را حاضر کرد در نزد او، و مجنون را خبر کردند. مـجنون گـفت مـن در مرتبه‌ای هستم از محبت که محتاج نیستم در آن مرتبه به لقای حبیب، چنان که شاعری گفته:

گفت روزی که آن چنانم مـن — که به جز عشق تو ندانـم مـن
عشـــق تـو ای نگـار فـرزانـه — آن چـــنان کـرد در دلم خـانه
کـــه تـرا هـم نـماند گـنجایی — بعد از این خوش دلم به تنهایی

و ممکن است که مراد او این باشد که لقای او سوء ادب است و من به محبت او اکتفا می‌کنم. چنان که مشهور است که عبدالله مسکان ــ که از اعاظم أصحاب ائمه

است ـ کم به خدمت امام می‌رسید و روایت نکرد از امام الا نـادری، از جـهت خوف این که مبادا پاس ادب نگاه ندارد. و می‌تواند شد که آن چه حکایت کردیم از مجنون و حاضر کردن لیلی و اظهار عدم حاجت او به ملاقات، وجه دیگر باشد و توضیح آن این است که در مرتبه عشق و محبت، غیر محبوب در نظر نیست امّا در مرتبه لقا و وصال، استلذاذ عاشق به وصل در میان است. و این معنی دقـیق است.[۶]

۶. این پاسخ‌ها همان طور که در مقدمه گذشت برای نمایاندن طرز فکر میرزا در مسـائل ذوقـی و عـرفانی نقل شد وگرنه چنان که بر اهل فضل پوشیده نیست میان مراد گویندگان این ابیات با آن چـه مـیرزا از آن فهمیده است فرسنگ‌ها راه است.

(۱۱)

شرح حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربّه

از میرزای قمی*

از آثار مفید میرزای قمی (میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی، محقق صاحب قوانین، در گذشته ۱۲۳۱) مجموعه سؤال و جواب است که بسیاری از مسائل و مشکلات متون اسلامی به خصوص فقه در آن مطرح شده و مورد بحث قرار گرفته است.

میرزا طی زندگی خود که نزدیک شصت سال آن را به تألیف و تصنیف و تدریس گذارده[1] و بیش از سی سال از این دوران در قم مرجع تقلید و فتوی و مراجعات مسلمین بوده است[2] مسائلی را که از او می‌پرسیده‌اند با پاسخ‌هایی که

---

* . *مجله وحید*، سال پانزدهم (۱۳۵۶)، شماره ۲۱۹ـ ۲۲۰، صفحات ۱۱ـ۱۶ و ۱۰۳.

۱. قدیمی‌ترین اثری که از او تاکنون دیده‌ام ترجمهٔ منظومهٔ رثائی سید محمّد خادم حائر شریف است به شعر فارسی مورخ ۲۳ شوال ۱۱۷۴. (نسخه اصل متعلق به آقای حاج سید حسن سیدی از علماء قم و از نوادگان او. نیز کلیشه چاپ شده در ریحانة الأدب ۳: ۱۲۶ که از روی همین نسخه است). تاریخ پایان تألیف رساله حسن و قبح عقلی او هرچند در ظاهر ۱۵ محرم سال ۱۱۶۵ در نجف را می‌نمایاند (نسخه اصل متعلق به آقای سیدی در قم) لیکن به ملاحظه حدود تاریخ تولّد و همچنین تاریخ و رود او به نجف (مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۴ سال دهم، ص ۲۵۵، پاورقی شماره ۳۷) منظور او باید ۱۵ محرم سال ۱۱۷۵، و عبارت «من العُشر السابع» به جای «العُشر الثامن» در رقم پایان رساله مزبور گویا سهو ذهن و اشتباه در معنی عُشر سابع از سوی میرزا است (نیز *ذریعه* ۲۰: ۹۵).

۲. مقاله نگارنده در *مجله بررسی‌های تاریخی*: ش ۴ سال دهم دیده یشود.

خود بدانها می‌داده همه را در این مجموعه گرد آورده و آن را در سه مجلد تدوین نموده است. بیشتر این سؤالات در مسائل گوناگون علوم اسلامی (به خصوص فقه و قسمتی اصول و کلام و تفسیر و حدیث) و مشکلات متون علمی قدیم، و بخشی نیز سؤالات پراکنده دیگر، است که گویا پس از مرگ او وسیله شاگردانش در دو بخش، مباحث متفرق جز فقه و مباحث فقهی، تدوین و ترتیب یافته و بخش دوم را نیز به ترتیب کتاب‌ها و ابواب فقه منظم ساخته‌اند.[۳] سپس سید محمّد حسن فرزند محمّد صالح حسینی نوربخشی گزیده‌ای از این مجموعه که گویا برابر نیمی از آن است در مجلدی مستقل با نام «جامع الشتات» مدون ساخته و در تهران به چاپ رسانیده است.[۴] بنابراین بسیاری از سؤال و جواب‌ها، و به خصوص تقریباً همهٔ آنچه در مباحث غیر فقهی بوده (به جز بخشی کوتاه که در پایان «جامع الشتات» به عنوان خاتمه گذاشته شده)، دراین مجموعه چاپ شده نیامده است.

بخشی از یکی از مجلدات اصلی این مجموعه بزرگ همان است که به شماره ۱۸۲۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگاهداری می‌شود. یک مجلد کامل آن را نیز (که بنا بر آنچه از تواریخ پایان برخی جواب‌ها ـ از آغاز تا انجام ـ و از تصریحات میرزا به «مجموعه سؤال و جوابی که پیش از این مجموعه تألیف شده بود» دانسته می‌شود دومین مجلد مجموعه است) آقای قوانینی ـ از فضلاء با سابقه تهران و از نوادگان میرزا ـ در اختیار دارد. این نسخه را من شخصاً ندیده‌ام لیکن دوست دانشمند ارجمندم آقای عبدالحسین حائری چند صفحه آن را که متضمن دو بحث درباره دو حدیث مذهبی بود (حدیث من عرف نفسه فقد عرف

---

۳. *ذریعه* ۵: ۵۹ـ ۶۰.

۴. همان مأخذ و همان جا.

ربّه وحدیث امر الله ولم یشأ وشاء ولم یأمر) با اجازه مالک نسخه عکس برداشته و آن را به قیاس دیگر مهربانی‌های خود، در اختیار ارادتمند خویش گذاردند.

بحثی را که او در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» نموده و در آن تعریضی هم به صوفیان و معتقدات منسوب بدانان روا داشته است در اینجا می‌بینیم. او در این پاسخ از مجموعه جواب مسائلی که پیش از این مجموعه نوشته بود[۵] و از رساله خود در شرح حدیث «العبودیه جوهرة کنهها الربوبیة» یاد می‌کند این رساله به عربی است و نسخه‌ای از آن ضمن همان مجموعه ۱۸۲۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست.

سؤال: معنی حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» چه چیز است؟ و آیا این معنی که بعضی فهمیده‌اند که مراد این است که هر کس نفس خود را شناخت، دانست که خدای او همان نفس اوست، قطع نظر از این که این معنی فاسد است و کفر است مدلول این حدیث می‌تواند بود، که لازم باشد تأویل آن، یا نه؟

جواب: بدان که کلمه «من» در اینجا یا شرطیه است، یا موصوله است و متضمن معنی شرط است، و یا متضمن معنی شرط هم نیست، و بنابراین که ملاحظه شرطیت شود احتمال دارد که متضمن معنی «لو» باشد یا «اِن» یا «إذا»، و بنابر اوّل محتمل است که بر طریقه اهل میزان باشد که از برای بیان انتفاء اوّل باشد به سبب انتفاء ثانی از قبیل «لو کان فیهما آله الا الله لفسدتا» که سوق حدیث از برای «بیان» عدم امکان شناسائی حقیقت (نفس) باشد، یعنی اگر کسی نفس خود را بشناسد خدای خود را خواهد شناخت به این معنی که به کنه حقیقت نفس نمی‌توان رسید، و اگر ممکن باشد رسیدن به کنه حقیقت نفس، به کنه حقیقت خدا

---

۵. و تمام تحقیق آن را در رساله‌ای در مجموعه جواب مسائلی که قبل از مجموعه نوشته بودم ذکر کرده‌ام».

هم می‌تواند رسید، لکن رسیدن به کنه حقیقت خدا محال است پس رسیدن به کنه حقیقت نفس هم محال است. پس این قیاسی است استثنائی که در آن استثنای نقیض تالی شده که منتج نقیض مقدم است. و ممکن است که بر طریقه اهل عربیت باشد که از برای انتفای تالی باشد به سبب انتفاء مقدم، از قبیل قول شاعر:

ولو طار ذو حافر قبلها　　　　لطارت ولکنّه لم یطر

که سوق حدیث از برای بیان عدم امکان شناسایی حقیقت خدا است یعنی اگر کسی نفس را به حقیقت بشناسد خدا را به حقیقت می‌شناسد لکن نفس را به حقیقت نمی‌توان شناخت پس خدا را هم به حقیقت نمی‌توان شناخت. و نظیر این است کلام امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی از خطبه‌ای شریفه که در *نهج البلاغه* مذکور است که: «یا ایها المتکلّف فی وصف ربک، ان کنت صادقاً فصف جبرئیل و میکائیل و جنود الملائکه».[۶]

و بنابر ثانی که متضمن معنی «اِن» یا «إذا» باشد که مفهوم شرطیه در آن معتبر باشد، مراد از آن ممکن است که این باشد که اگر کسی معرفت به حال نفس خود به هم رساند و مهانت و ذلت و مناقص و معایب و مراتب احتیاج و عجز خود را کما هو دانست می‌تواند علوّ و عزّت و کمال و تنزّه و غنا و قوّت و قدرت پروردگار خود را کما هو بداند، و اگر کمال معرفت به ناچیزی خود به هم نرساند نهایت کمال آن جناب مقدس را نمی‌تواند شناخت. و این یکی از معانی است که به ذهن قاصر رسیده بود در تأویل حدیثی که در مصباح الشریعه نقل شده که: «العبودیة جوهرة کنهها الربوبیةَ»، و تمام تحقیق آن را در رساله‌ای که در مجموعه

---

۶. عبارت در نهج البلاغه، خطبه ۱۸۰ چنین است: "... بل ان کنت صادقاً ایها المتکلّف لوصف ربک فصف جبرائیل ومیکائیل وجنود الملائکه..." ـ ص ۳۲۶ چاپ دارالاندلس بیروت.

جواب مسائلی که قبل از این مجموعه نوشته بودم ذکر کرده‌ام.

و بنا بر این که کلمه «من» موصوله باشد و شرطیت در آن ملاحظه نشود، در آن نیز چند احتمال است:

یکی این که کسی که تفکر کرد در نفس خود و مسبوق بودن خود به عدم و حادثاتی که به او رو می‌دهد و آثار عالم امکان که بر او جلوه می‌کند و این که هیچ چیز از اجزاء و اعضاء و قوای او و هیچ نعمتی و موهبتی که بـه او مـی‌رسد از مقتضای ذات او و از ممکن دیگر نیست، علم به هم می‌رساند به وجـود واجب الوجود و معرفت به هم می‌رساند که او جامع جمیع کمالات و مبدأ جمیع معلولات است و اینها همه آثار قدرت اوست. و این معنی همان است که مکرراً در کلام الهی به آن اشاره شده و امر شده به تفکر در خلق سماوات و ارض و آفاق و انفس، و مدح کرده کسانی را که تفکر در آنها می‌کنند و به این سبب هم در حدیث وارد شده که: «تفكّر ساعة خيرٌ من عبادة ستين سنة».

دوم این که می‌گوییم که کسی که تفکر کرد در ترکیب جسم خود از اعـضای لحمیه و عصبیه و عظمیه عروق و اخلاط اربعه و جوارح خود از چشم و گوش و دهان و زبان و دست و پا و غیر آنها و در قوای نامیه و حواس ظاهره و باطنه و اعمالی که از هر یک از اینها صادر می‌شود و این که هر یک از اینها را نسبت به خود می‌دهد و می‌گوید: جسم من و جان من و چشم من و دل من و عقل من و فهم من الی غیر ذلک، می‌داند که نفس او که تعبیر می‌کند از آن به «من» غیر اینها همه و خارج از اینها است، و عمل این همه و تدبیر سلامت و استقامت ایـنها از هـر حیثیت با اوست و او پادشاه است در این مملکت بدن، و بدون او و استقامت او این مملکت خراب است، پس از این جا منتقل می‌شود به این که مملکت سماوات

و ارض و مابینهما، حتی نفس او که مدبّر بدن اوست بدون پادشاه مدبّری نمی‌شود. و به این اشاره شده در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام:

اتـزعم انک جـرم صـغیر   وفیک انطوی العالم الاکبر

و اگر خواهیم تطبیق این عالم صغیر را با عالم کبیر بجمیع اجزائه بکنیم به طول می‌انجامد و اینجا جای آن نیست، والعاقل یکفیه الاشاره.

سوم این که مراد این باشد که هر کس نفس خود را شناخت خدا را می‌شناسد که اشاره باشد به فطری بودن وجود صانع، یعنی هر که صاحب تمیز و ادراک شد بی‌اختیار اذعان به وجود حق تعالی می‌کند، چنان که آیات و اخبار بسیار دلالت بر آن دارد. واعظم شواهد بر این مطلب این است که ما از ابتدای ولادت، یـا از ابتدای حصول ادراک و تمیز، تا به حال به خاطر نداریم وقتی را که ابتدای معرفت ما باشد به وجود خدای تعالی که قبل از آن اعتقاد نداشته باشیم. پس معلوم شد که اوّل مرتبه حقیشناسی همان اوّل مرتبه خودشناسی است. پس همان قدر که تمیز حاصل شد که خود را شناختیم و دانستیم که ما هم موجودی هسـتیم در هـمان وقت اعتقاد به وجود حق تعالی داشته‌ایم، و هر چند فکر می‌کنیم که اعتقاد ما به وجود او کی حاصل شد برای ما، به خاطر ما نمی‌آید. بلی بـعضی از زوایـد بـر معرفت اصل وجود، مثل نفی جسمیت و مکان و امثال آنها، بر آن افزوده‌ایم بـه ملاحظه تنبّهات عقلیه و تذکّرات شرعیه و افادات تعلیمیه و اصطلاحات رسمیه، بلکه علم و قدرت او را هم که مآل سایر صفات کمال به آنهاست ابـتداء زمـان حصول اعتقاد به آنها را هم به خاطر نداریـم. بـلی بـعضی اصـطلاحات بـر آن افزوده‌ایم مثل این که حصولی نیست یا حضوری نیست و عین ذات اوست به معنی قائم بودن ذات مقدس او مقام این صفات، نسبت به ملاحظه ترتّب آثار عـلم و

قدرت و امثال آن.

این چند احتمال بود که الحال به فکر کلیل در قلب علیل و صدر غلیل خلجان کرد، و هر گاه بعض از آنها مطابق باشد با افکار سابقین، از باب توارد است. به جهت این که این ضعیف مبتلا هستم به بلادت ذهن و سوء حفظ و بطؤ انتقال، و حتی این که افکار ابکار خود را که در نهایت عسر و مشقّت تمشیت داده اغلب آنها را به خاطر ندارم چه جای افکار دیگران، و هر وقت مشکلی رو می‌دهد به جهت این حقیر بکر است. و گاه است معانی دیگر هم توان از برای حدیث فکر کرد ولکن الحال حال بیش از این نبود.

و امّا سؤال از آن معنی که بعضی فهمیده‌اند و موافق مذهب قائلین به وحدت موجود است از صوفیه (وگویا مراد بعض ایشان که گفته است که:

جان عالم خوانمش گر ربط جان دانی به تن

با همه و بی‌همه مجموعه و یکتاستی

همین باشد) پس قطع نظر از بطلان آن معنی بالذات، و مخالفت آن با عقل و شرع، گمان حقیر این است که از مدلولات این حدیث هم نتواند شد از حیثیت ظاهر لفظ، زیرا که متبادر از این لفظ که می‌گویند هر کس این را شناخت آن را می‌شناسد مغایرت ما بین این دو معروف است یعنی بعد معرفت به حال این، باز مغایرت آن با این بر حال خود است. و هر گاه خواهند بیان اتحاد کنند می‌گویند: «هر که این را شناخت می‌شناسد که این آن است»، نه این که «هر که این را شناخت پس آن را شناخت». پس در اینجا هم بایست گفته شود: «من عرف نفسه فقد عرف انّه هو ربّه» لا «عرف ربّه». و مثال آن این است که مثلاً هرگاه کسی باشد که شنیده است که زید نام شیخ المشایخ، جامع جمیع فنون کمالات است از

علم و عمل و شعر و ادب و سخا و کرم الی غیر ذلک، و فرید این زمان است و منحصر است جامعیت کمال کمالات در او، و از برای او به جهت استفاضه و شیاع، قطع به این مراحل حاصل شده و مردم را ترغیب می‌کند به تقلید او و متابعت او، و همچنین شنیده است که ابوعمرو نام ملک الشعراء شخصی است فرید در شعر، و منحصر است کمال این به رتبه‌ای از کمال در او، و هرگز این کس مردم را ترغیب نمی‌کند به تقلید او در فقه، و این شخص هیچ کدام آنها را ندیده و به کنه و حقیقت نشناخته بلکه معرفت او به وجهٍ مّا نسبت به آنها حاصل شده، پس هر گاه جماعتی دیگر ـ که قول آنها مفید قطع شود برای او (بگویند) که ابوعمرو در فقه و سایر فنون علم بی‌نظیر است و منحصر است کمال مراتب کمالات همه در او، از مجموعه اینها به جهت او علم حاصل می‌شود که ابوعمرو همان زید است که در آنجا او را به اسم خوانده‌اند و در اینجا به کنیه، پس صادق است که این کس هر دو را به وجهٍ مّا شناخته و به کنه نشناخته، و از معرفت حال این یکی معرفت برای او حاصل می‌شود که این آن است، نه این که به سبب معرفت این معرفت به آن حاصل شود.

پس خوب تأمل کن تا بفهمی که این معنی که این جماعت فهمیده‌اند معنی این عبارت نیست.

اگر کسی بگوید که چنان که سابقاً گفتی که از اضافه و نسبت اعضاء واجزاء و قوا و حواس به خود می فهمند که خود غیر اینهاست و مدبّر در اینهاست، و آن همان نفس است، پس ما می‌بینیم که گاه است که نفس را هم به خود اضافه می‌کند و می‌گوید: «نفس من». پس باید که «من» چیزی باشد غیر نفس، و مراد همین بعض، همان باشد و مقصود او همین است که خود او خدا است.

گوییم که مطلوب آن بعض این است که نفس او خدای اوست و از این اضافه، مغایرت می‌رسد پس چه نفعی به او دارد؟ و این در وقتی خوب است که حدیث به این مضمون باشد: «من عرف مصداق کلمة» انا «الّتی یضاف النفس الیها فقد عرف ربّه» و حال آن که چنین نیست.

واگر گویی که این اشکال بر تو هم وارد است زیرا که گفتی که مراد از «من» همان نفس است و اضافه افاده مغایرت می‌کند.

گوییم که مراد ما در اضافه نفس به خود در چنین جایی ـ که معطوف می‌شود نفس بر دست و پا و عقل و فهم، بیان همان خود نفس است چنان که می‌گویند: «بفداک ابی وامی وولدی ونفسی»، و به فارسی می‌گویند «خودم». بلی در جایی که مفرد استعمال شود مثل این که بگوید که «نفس من اضعف نفوس است» یا باید مراد اضافه، بیانی باشد یا آن که مراد از کلمه «انا» و «من» مجموع بدن و نفس باشد با جمیع قوا و حواس و غیرهما، و اضافه جزء به کل به عنوان «اضافه لامی» صحیح است.

(۱۲)

حاج ملامحمّد صادق قمی‌فقیه عالی قدر دوره قاجار

و نامه او به ناصر الدین شاه در شکوه از مظالم عمال دولت*

حاج ملا محمّد صادق قمی از علماء بزرگ اواخر قرن سیزدهم قم و از مجتهدین متنفذ آن دوره بوده و مورد توجّه دربار قاجار قرار داشت. اعـتماد السـلطنه در المآثر والاثار درباره او می‌نویسد: «حاج ملا صادق قمی مجتهدی فحل بود و از مشایخ بزرگ شیعه به شمار می‌آمد. در اخبار و آثار تتبعی کامل و استقرائی شامل داشت. از متفردات او[۱] آن که چیدن موی ریش را از بیخ به حدی که شبیه تراشیدن هم باشد منع نمی‌فرمود. عطر الله تربته».[۲]

میرزا علی اکبر فیض در تاریخ قم خود که به سال ۱۳۰۳ نگارش یافته است درباره او می‌نویسد: «جامع علوم و بارع همه فنون است، چنان که در هر یک از فنون کمال و رسوم افضال او را قدح معلی بود. در اوائل جوانی رخت به اصفهان کشید. قریب ده سال به تکمیل علوم مقدمات و ریاضی و کـلام و عـلوم دیگـر

---

*. *مجله وحید*، سال دوازدهم (۱۳۵۳)،شماره سوم، صفحات ۲۱۱ـ۲۱۹.

۱. از متفردات او نیست. شماره ۱۲ دوره نهم *مجله وحید*، ص ۱۷۷۱ دیده شود.

۲. *المآثر والآثار*، ص ۱۵۳.

اشتغال داشت. پس از آن روی به نجف اشرف کرد و در حوزه درس حجة الاسلام شیخ محمّد حسن صاحب جواهر الکلام فقه و اصول را تکمیل فرموده، مجازاً مراجعت نمود. فیصل حکومات شرعیه این بلد منوط به قلم ایشان بود تا در سنه ۱۲۹۸ به دار جنان خرامید»[۳].

صاحب مختار البلاد می‌افزاید که: «غالب تلمذش در اصفهان نزد مرحوم حاج شیخ محمدتقی اصفهانی صاحب حاشیه معالم بود و قریب هفت سال در نجف به تکمیل مبانی فقهی اشتغال داشت. سپس به قم آمده، حدود چهل سال حکومت شرعی این شهر با او بود تا در ماه شوال سال ۱۲۹۸ درگذشت و در مقبره شیخان قم مدفون گردید. جنابش در تبحر علوم خاصه ادبیات در عصر خود ممتاز بود و همچنین در کثرت حفظ، چنان که اغلب مقامات حریری را محفوظ بوده و در سجلات خود به مناسبت می‌نگاشته. و نماز استسقای ایشان هم خود در قم مشهور و بر السنه و افواه مذکور است که هنوز اهالی از مصلی به منازل خود نرسیده عزیق رحمت الهی گردیدند...»[۴].

میرزا آقاخان صدر اعظم نوری در دوره صدارت خود به سال ۱۲۷۲ مدرسه و مسجدی برای این عالم جلیل در نزدیکی خانه او در محله گذر قاضی قم بنا نهاد که وصف بنا و متن کتابه‌های آن در سلسله مقالات مدارس قدیم قم[5] دیده می‌شود و وی تا پایان عمر در همان جا تدریس و اقامه جماعت می‌نموده است.[۶]

او چنان که گذشت مورد توجّه دربار قاجار بوده و گفته‌اند که ناصرالدین شاه

---

۳. *تاریخ قم* فیض، ص ۳۲ نسخه اصل و منحصر.

۴. *مختار البلاد*، ص ۲۷۰ چاپ دوم.

۵. قسمت هفتم، شماره ۱۲ دوره نهم *مجله وحید*. مقدمه *دیوان شرر* صفحات «نب» و «نج» نیز دیده شود.

۶. *مرآت البلدان* ۴: ۱۱۵.

در سفرهای خود به قم به دیدار وی می‌رفته است. حاجی کتابخانه‌ای مهم نیز داشته که پس از مرگ او متفرق شده و از خاندان وی بیرون رفته و در این میان نوشته‌های او نیز ناشناخته مانده است. برخی از کتاب‌های کتابخانه او را در قم دیده‌ام که وی به خط خود بر آنها حواشی و تعلیقات نگاشته است.

از حاجی نامه‌ای گلایه‌آمیز و تند در شکوه از مظالم و تجاوزات وزراء و عمال حکومت نسبت به املاک وی در قم خطاب به ناصرالدین شاه در مجموعه خطی شماره ۳۶۶۹ کتابخانه مرکزی دانشگاه (صفحات ۷۸ ـ ۸۵) و جنگ مخطوط شماره ۳۷۵ ج دانشکده حقوق (برگ ۵۰ر ـ ۵۳پ) هست که آن را به سال ۱۲۹۲ در حدود هفتاد سالگی در سفر دارالخلافه تهران پس از دیدار با شاه نوشته و با آن که ضمن نامه کوشیده است نسبت به شاه خوش‌آمد گویی کرده، خشنونت نامه را جبران کند باز هم گویای دلیری قابل تحسین و موقع اجتماعی اوست. حاجی در این نامه از تجاوزات مقرب الخاقان حاجی میرزا نصراله (به ظن قریب به یقین مستوفی گرکانی ممیز مالیات دیوانی) و دیگر عمال حکومت یاد کرده و از این که هیچ یک از مقامات دولتی به دستخط‌های شاه اعتنا نمی‌کنند اظهار تعجب نموده است. او می‌نویسد: «اگر بعد از قرنی یک نفر پیدا شود که در احقاق حق و رفع ظلم سیف قاطع باشد او را به فساد عقیده نسبت می‌دهند»، و می‌نویسد مأموران دولت خانه و هستی رعایای بیچاره را غارت می‌کنند و کسی نیست به داد مردم برسد، و از آه مظلومان باید ترسید. یا این که: اگر از وزیر و امیری به شخص شاه شکایت شود رسیدگی به شکایت به همان وزیر و امیر واگذار می‌شود! و معلوم نیست سرانجام کار مملکت با این بساط به کجا خواهد کشید.

به هر حال از نظر اهمیتی که این نامه در روشن ساختن وضع در هم ریخته و

بلبشوی دوره فرمانروایی شاهان قاجار و همچنین دخالت مثبت روحـانیان آن عهد در سامان بخشیدن به آشفتگی‌ها و جلوگیری از تـعدیات و زورگـویی‌های عمال حکومتی سلسله مزبور دارد، نیز از این رو که آن به هر حال اثری بازمانده از یکی از علما و فقهای عالی قدر و به نام قم در آن دوره است به نشر آن در این صفحات (با آن که پاره‌ای از مطالب و عناوین آمده در آن در وصف مخاطب نامه، به طور کلی و علی الاصول نادرست است) مبادرت می‌رود و امـید است بـرای کسانی که در تاریخ این دوره تحقیق می‌کنند قابل استفاده باشد.

متن این نامه در دو نسخه یاد شده اختلافاتی دارد و گویا در هر یک برخی از مطالب حذف و تلخیص شده است، در اینجا متن براساس نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه به چاپ رسیده و برخی از جاها که در نسخه دانشکده حقوق اضافه‌ای هست افزوده شده که بیشتر موارد آن با قرار گرفتن میان دو قلاب مشخص است.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی یؤتی الملک من یشاء وینزع الملک ممن یشاء، الذی امـر بـالعدل والانصاف ونهی عن الظلم والاعتساف، والصلاة علی محمّد وآله الحایزین لجمیل الاوصاف.

و بعد چون دهقان مشیت ازلی تخم وجود بنی نوع انسـان را در صـحرای وسـیع الفضای امکان جز به جهت تحصیل معارف حقه نکاشت و نقاش صنع لم یـزلی نقش بدیع انموزج جمیع کلیات را در صفحه صحیفه وجود مگر به جهت تکمیل مکارم اخلاق شرعیه ننگاشت لذا انبیاء مرسلین وسائل فـیوضات غـیر مـتناهیه

بودند که از حق به خلق برسانند و علماء که نواب انبیاء هستند می‌باید از ظـل الله گرفته به رعایا که ودایع الهی و خزاین حضرت ظل اللهی می‌باشند برسانند.

آن مواهب بی‌پایان و آن عطایای بی‌کران که باید به عامه رعایا عاید شود انصاف و عدل است که هیچ مملکت و هیچ رعیت آرامش و آسایش نداشته و ندارند الا به این خصلت حمیده و این صفت پسندیده. خلفا در این معنی اهتمام تمام داشته‌اند و پیوسته در مجالس خود علماء و وعاظ را [ملتزم نموده، ایشان را به ذکر مواعظ و نصایح مدح و انصاف]، مأمور بلکه مجبور می‌نمودند تا از آثار پسندیده که نـتاج عدل است همه‌روزه محظوظ باشند [و از اختلال مملکت و ملت که نتیجه ظلم و جور است محفوظ مانند]. هرگاه به شرح احوال ایشان در کتب سیر و غیرها رجوع شود صدق عرایض مشهود و معلوم خواهد شد. با این خصال، ایشان را خلفاء جور می‌گویند. در دنیا با این لقب زشت و در آخرت محروم از بهشت خواهند بود چرا که در اظهار یک کلمه حقه مضایقه کردند.

از روزی که این خادم شریعت مطهره به آوازه عدل و انصاف و وضـع تـنظیمات و جعل صنادیق عدل، مغرور و مشعوف شده به دارالخـلافه آمـدم چـیزها دیـده و دانسته‌ام که در این مدت هفتاد سال هرگز در خاطرم خطور نداشت. پادشاهی دیدم مؤید، قلب مبارکش مرآت غیب نما، از رأفت و عدالت عـدلی مـجسم و انسـانی مصور، در حفظ ملک و ملت ساعی و جاهد و در رفاه رعیت عاشق و مایل. علاوه بر این همه عدل ذاتی و فطری، گویا ذات خجسته صفات همایونش خود رهنمائی به عدل و انصاف را فریضه دانسته و فهمیده، همه‌روزه بر این امناء جور و اولیاء ظلم اعلام می‌فرمایند.

عصری است ضدّ عصر خلفا. دین علی بن یقطین در وجود مسعود همایون است و جور هارون الرشید در وجود وزرا [که اگر ایشان را اولیای جور گـویند خـلاف و گزاف نگفته‌اند چرا که در هر روز هزار کلمه حقه را کتمان می‌کنند و هزار حکم غیر ما انزل الله را عنوان]. وقتی در حضرت نوشیروان از عدلش وصف‌ها راندند، گفته بود عدلی ندارم ولی کاری کرده‌ام که غیر از خود در این ملک کسی قدرت بر ظلم ندارد. و در این دولت جاوید آیت غیر از وجود مسعود همایون همه کس قدرت بر ظلم دارد بلکه غالباً غیر از ظلم پیشه‌ای ندارند و از کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اندیشه‌ای:

لاتَظلمنّ إذا مـا کـنت مـقتدراً　　　فالظلم مقدرةٌ یفضی الی الندم
تَنام عـیناک والمـظلوم مـنتبهٌ　　　یدعو علیک وعـینُ الله لم تَـنم

مباشرین امور دیوانی، که گاهی «امناء» و گاه «اولیاء» و گاه «رجال» و گـاه «ارکـان» خوانده می‌شوند، جمعی کسبه شده‌اند که لیلاًنهاراً معامله می‌کنند، هر حکم کـه درباره هر یک از ایشان می‌شود اغماض و اهمال را فرض می‌دانند و [به یکدیگر] قرض می‌دهند تا در خوردن مال دیوان یا اتلاف جان و مال مسلمانان به اضعاف بلکه به آلاف استرداد کنند. چنان‌که برملا می‌گویند با فلان امیر یا فلان‌وزیر یا فلان حاکم چگونه می‌توان درشتی [کرد و زشتی] نمود یـا فـلان دسـتخط را چگـونه می‌توان مجری داشت؟ [به عقیده ایشان] این همه‌های و هو [و این همه گفتگو و این زمزمه انصاف و همهمه عدالت مخصوص] حمال و جمال است نه از برای ارکان و رجال. در هر قضیه که متداعیین علی السوا باشند رجوع به مرجـحات خـارجـیه می‌شود، [هر طرف به حسب اوضاع دنیا پیش و بیش است اگر حق محض و محض

حق با طرف مقابل هم باشد پایمال و مضمحل است]، در هر طرف کـه یک نـوکر علاوه از طرف دیگر، پیش است. و از بی‌انصافی و بی‌اعتدالی اگر در احقاق [حق] مظلومی اصرار یا اظهار بشود می‌گویند این دستخط ظاهری است، نمی‌دانم بطون سبعه دستخط از کجا برایشان‌کشف شده که ماها استنباط و استخراج نمی‌توانـیم نمود؟ به چه دلالت «بگیرند» و «برسانند» راه به «نگـیرند» و «نـرسانند» تـوجیه و تأویل می‌نمایند؟ این خادم شریعت مقدسه که با هزار زحمت این جزئی ملک را فراهم کردم تا مدد معاش خود و عیال باشد وکَلّ بر دولت و دیگران نباشم، با همه تفاصیل از همه گذشتم که دستخط مبارک پادشاه اسلام در مملکت خود در نـزد نوکرهای خانهیزاد و علمای پایتخت خود زیاده از این بیشتر بی‌عظم و قدر نشود.

به طور تحقیق بدانندکه دسته دسته دستخط‌های قطعی بتّی در دست مردم مظلوم مانده به هیچ‌کس دسترسی ندارند. هرگاه ثبتی از دستخطهای مبارک بردارند بعد از مدتی از انجام آنها جویا شوند مشهود خواهد شد که این مظلومین به حالت اولی باقی هستند. ملهوف و مظلوم وارد شدند، مأیوس و مـحروم مـانده، مـقروض و مغموم مراجعت می‌کنند. گذشته از این که محض خیالات [هم]که شده در احقاق حقوق مردم در اجراء این دستخط‌ها اعتنا ندارند به معاذیری متعذر می‌شوند که نعوذ بالله به مذمت ولی نعمت خود منتهی می‌شود. می‌گویند طرف مقابل سخت است، دستخط مبارک سست است و ظاهری است، فلان عمله خلوت از باطن خبر دارد. از تلون و تجدد اندیشه داریم، از ناسخ و منسوخ می‌ترسیم. به خداوند متعال چنین است که می‌گویند. ضبط ضیاع و عقار و حفظ جلال و وقار و اصلاح امورات و توجّه به دهات و قنواتِ خود مجال نمی‌دهد اعانت مظلومی یا اغاثت ملهوفی کنند. به عرض کسی گوش نمی‌دهند، بدهند ملتفت نـمی‌شوند، بشـوند جـواب

نمی‌گویند [ناحساب می‌گویند. ای کاش به این ناحساب هم متعهد باشند. مزیت انسان به «نطق» است، سکوت و خموشی چرا ممدوح شده؟ اعلاء کلمه حقه فضیلت داشته کتمان حق چرا (الحال) محمود و ممدوح است؟] اگر بعداز قرنی یک نفر پیدا شودکه در احقاق حق و رفع ظلم سیف قاطع باشد او را به فساد عقیده و سوء طریقه نسبت می‌دهند. ای کاش قدری از این فساد عقیده برای ایشان پیدا می‌شد که این همه عدالت‌ها و انصاف مهمل و معطل نمی‌ماند. در مجلس ... قدری راکه رایحه عدل به مشام مظلومین رسیده بود مخرب نشاط خود دیده، طی آن بساط کردند. نعوذ بالله الجبار من شر الاشرار.

این همه عداوت با شرع از چه بابت است؟ مگر نه این شرعی است که ایشان را از تمجّس و تنصّر و تهوّد خلاص کرد؟ مگر نه احکام و عقود و مواریث و حلیت‌ازواج و اموال است که علما از قبل انبیاء فرموده‌اند؟ فوالله لقد اصبحت الشریعة واهیة القوی منفصمة العری مهدومة الارکان معدومة الاعوان. احکام خدا را افسانه می‌دانند، دین و جماعت را دکان‌داری می‌شمارند، مرافعات شرعیه را مدد معاش می‌گویند، صیغ شرعیه را مکر و حیله می‌نامند. هرگاه چندی از این پیش، علمای اعلام و ائمّه دین راکه مخازن احکام سید المرسلین می‌باشند به عوام کالانعام توفیری می‌دادند و توقیری می‌کردند این اوقات به جبران مامضی در تضییع آن عظم و احترام، سعی و اهتمام تمام دارند. اگرکار بر این نسق بگذرد و عقاید باطنه ایشان برملا شود بر اسلام سلام باید گفت و وداع باید کرد.

لیبک علی الاسلام من کان باکیاً　　وقد ترکت اعلامه وودائعه

العیاذ بالله اگر صیغ شرعیه محل استهزا شود زن‌های جوان در حباله پیران [بدان دو

کلمه عقد و نکاح، چگونه از زنا و سفاح احتراز خواهند داشت] و هرج و مرجی بشود که اصلا اصلاح‌پذیر نباشد. گویا میل دارند که این اسم بی‌مسمی و این رسم بی‌اصل را هم از میان بردارند تا به کلی آسوده شوند. ﴿یریدون لیطفؤا نورَ الله بافواههم واللّٰهُ مُتمُّ نوره و لو کَرِهَ الکافرون﴾.

هر دقیقه داعی را حیرت بر حیرت افزوده می‌شود که کار این مردم با این وزراء چه خواهد شد. اگر عرض کنم فلان شخص به دستخط مبارک و توقیع همایون وقعی نگذاشت و مجری نداشت باز به همان وزیر رجوع می‌شود. «کَرُّ علی مافَرّ» همین است. فی الحقیقه محظوری به محظوری مبدل می‌شود.

شتّان ما یومی علی کـورها　　　　ویـــومَ حـیان اخـی جـابر

این «امنا» غیر از کارهای خود هیچ امر را کار نمی‌دانند و به درد احدی نمی‌رسند. محض تصدیق عرایض داعی و اطلاع از حالت رعایا، جویا شوید که عرایض داعی چه بوده و چه واقع شده. در منزل جناب امام جمعه چه قسم صلح شده و چه نحو صیغه محکمه شرعیه جاری نموده که مجال خیاری و خیالی باقی نمانده. صورت مجلس را مطالبه فرمایند مشهود رأی عدالت پیرا شود که هنوز تفصیل عـرایـض داعی و آن مصالحه نامچه را ... نکرده چرا کلمات لاطائل بگـویند؟ چـرا حکـم شرعی و سلطان را به مزخرفات باطل کنند. بر این مشت رعایا رحم کنید. از دست رفتند. فریادرس ندارند. چیزی برای ایشان باقی نمانده است. بضاعت و سرمایه که هزار رعیت به آن تعیش می‌کنند اسباب یک اطاق شد، و ملکی که هزار نفر به آن نان می‌خورند به خرج طویله امیری و وزیری رفت. چه بلائی شدند بـر جـان و مـال مسلمین به صاحب شریعت قسم است که داعی، قبله عالم را از نوشیروان عادل‌تر

می‌دانم چرا که در اطراف او این گونه، اگر این وجود همایون مؤید نبود و دست غیب او را نگاهداری نمی‌کرد نمی‌دانم کار این مردم به کجا می‌رسید. اگر چه می‌دانم بعد از این عریضه که محض رضای خدا و اطلاع سایه خدا خود را مکلف و مأمور دانسته، بی‌ملاحظه به عرض رسانیدم دیگران از جانب مقرب الخاقان حاجی میرزا نصر اله وکیل مطلق بلاعزل خواهند بود. هست و نیست مرا بر باد خواهند داد.

محض قوام دولت و نظام ملت و دعای وجود مسعود همایون که دقیقه‌ای از خیال خجسته مآل عدالت غافل نیست باز عرض می‌کنم: با این حالت‌ها مردم تمام خواهند شد و خراب می‌شوند. [آبادی عباد و عمارت بلاد و رفع فساد نخواهد شد.] از عمر دعاگو چیزی باقی نمانده است. فردا از این شهر و عن قریب از دنیا خواهم رفت. در شهری که احکام و ارکان دین را افسانه می‌شمارند و دستخط مبارک پادشاه اسلام را که مثل اولی الأمر است محل اعتنا نمی‌دانند توقف حرام است. هر قدر زودتر برویم دیر شده است. باید برون کشید از این ورطه رخت خویش. بر این خادم شریعت مطهر محقق شده است که دفع ظلم حاجی میرزا نصرالله برای داعی مقدور نخواهد شد و با این وزرا و امنای خائن که از هزار راه از او خوف و بیم و تمنای زر و سیم دارند هیچ حکم و دستخطی از پیش نخواهد رفت، و الا اسناد شرعیه و احکام عرفیه از این بیشتر نمی‌شود که چند نفر عالم و مجتهد اهل تقوی و فطانت، مطلب را تمام کنند و صیغه شرعیه بخوانند و علماء دیگر که ارکان اسلام هستند تصدیق کنند. ناچار به ارض مقدسه قم معاودت می‌کنم و اگر در آنجا هم بر اولیای دولت گران و ناگوار است به عتبات عالیات ائمه هدی پناه می‌برم و تظلمات خود را در آنجا می‌کنم. عرض می‌کنم هفتاد سال است در نشر احکام

شرعیه شما خودداری نکردم، جوانی را به پیری رساندم، بر من ظلم کردند به پادشاه اسلام تظلم کردم، هشت دستخط اکیدِ وکید محض عدل و انصاف صادر فرمودند رجال دولت اعتنا نکردند، از من رفع ظلم ننمودند. اولا انتقام پادشاه اسلام را از این رجال صوری که در حقیقت خائن دولت هستند و برخلاف میل و ضدّ اراده ولی نعمت خود کمر بسته‌اند می‌خواهم. خواهند داد، خواهید دید. ثانیاً در انتقام این پیر غلام شریعت که در نشر احکام و ترویج شریعت مطهره عمری گذرانیدم تعجیل می‌طلبم. الظلیمه الظلیمه العجل العجل یا رسول الله واوصیاء رسول الله.

غیرت اسلام این عرض را هم بر داعی فرض کرده است که به جسارت عرضه دارم که عزت دستخط‌های مبارک راکه عزّ خداداد است نگاه دارید، و اگر بر حسب لزوم و وجوب صادر خواهید فرمود به عهده اشخاصی باشد که امتثال حکم همایون را فرض بدانند. شنیده‌ام جناب سپهسالار اعظم و جناب علاء الدوله و بعضی از رجال دیگر حالت اعتنائی دارند و احقاق حقوق مظلومان می‌کنند. لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

ای کاش این وزرا بقدر الضیف از این خادم شریعت مطهره رعایتی منظور می‌داشتند. خدا را به شهادت می‌طلبم که در نهایت یأس و دلتنگی از حقوق خود صرف نظر کردم و از این شهر رفتم. فردا در حضرت عبدالعظیم به دعای وجود آن عدل محض مشغول و بعد از آن در حضرت معصومه علیه السلام یا سایر عتبات عالیات دعاگو خواهم بود. از خداوند عزّ اسمه استدعا می‌کنم برای ظل الله اعوان و انصار دولتخواه و نوکر دلسوز و ناصر ملت و دولت که موجب نیکنامی و ازدیاد عمر و دولت و شوکت باشد برساند. از فضل خداوند متعال و حضرت ذوالجلال که ثانی

و تالی آن ذات خجسته صفات همایون باشد تا از آن منبع عدل و انصاف عدالت‌ها را اخذ نموده مجری دارند.

الله الله من هؤلاء الامناءوالوزراء. [الله] الله فی الرعایا فانهم ودایع الرحمان وخزائن السلطان. وما علینا الا البلاغ: اعدلوا هو اقرب للتقوی. می ترسم این مظلومین از این درگاه مأیوس شوند و [رو] به درگاه قاضی الحاجات ببرند. نمی‌دانند که حضرت اقدس شهریاری تمام اوقات لیل و نهار خود را صرف رفاهیت عامه رعایا و قاطبه برایا کرده، لیکن جمعی از بطالت و اغراض فاسده و خیالات کاسده در عهده تعویق می‌اندازند. از آه مظلومین باید ترسید. خداوند وجود اقدس شهریاری را در همه حال از عاهات و بلیات محفوظ فرماید.

(۱۳)

گزارشی در باب شورش شیخ عبیدالله کرد در اواخر قرن گذشته

از جُنگ میرزا علی اکبر فیض قمی*

شیخ عبیدالله کرد نقشبندی، فرزند شیخ طه از مشایخ طریقت نقشبندی، در سال ۱۲۹۷ بر اثر تعدیات افزون از حساب حکام دولت قاجار در منطقه ساوجبلاغ مکری (مهاباد کنونی) از جمله لطفعلی میرزا فرزند طهماسب میرزا مـؤید الدوله حاکم وقت، بر دولت مرکزی ایران شورید و با پیروان و هواداران خود به تصرف مناطق مجاور و حمله و هجوم به شهرها و روستاهای بخش غربی آذربایجان به خصوص میاندوآب و بناب و مراغه و ارومیه (رضائیه) پرداخت و تا مدتی مردم آن نواحی با مشکلات ناشی از این شورش دست به گریبان بودند.

شرح وقایع این شورش به اجمال و تفصیل در برخی از مآخذ دوره قاجار و نوشته‌های عصر حاضر آمده که گویا از هـمه مـبسوط تـر تـاریخ و جـغرافـی دارالسلطنه تبریز تألیف نادر میرزاست. در *شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا* (۱۵۳ـ ۱۵۸ چاپ دوم) و *روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه*: ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶ چاپ اوّل) و *صدر التواریخ* همو (ص ۲۷۷) و *رجال ایران بامداد* ۱: ۱۰۱، ۲۱۹، ۲۲۹ ـ ۲۳۰، ۳۶۱ ـ ۳۶۲، ۴۱۰، ۴۱۹ـ ۴۲۱، ۴۶۰ ـ ۴۶۱؛ ۲: ۱۸۰، ۲۰۰؛ ۳: ۱۲۶،

---

* . *مجله وحید*، سال هفدهم (۱۳۵۸)، شماره ۲۵۴ـ۲۵۵، صفحات ۲۰ـ۲۷ و ۵۵.

۴۰۰؛ ۴: ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۱،۳۶۱) و *سرزمین زردشت* (۳۹۷ـ ۱۴۱) و *تاریخ رضائیه* (۹۴ـ ۱۰۱) و *ایران و مسأله ایران لردکرزن* (۱:۵۵۳) و *خاطرات و خطرات مهدی قلی خان هدایت* (۷۶ـ ۸۷)و جز اینها نیز از این واقعه یاد یا مشروح وقایع آن ثبت گردیده است. در *مجله راهنمای کتاب* ۱۲: ۶۲۱ از برخی منابع دیگر در این باب از جمله *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس* محمود محمود و *مجله یادگار* (شماره ۶ و ۷ سال ۴: ص ۸ ـ ۳۳ و شماره ۱ و ۲ سال ۵: ص ۳۱ـ ۳۵) نام آمده است. در کتاب «مدارک تاریخی»، دهمین کتاب از سلسله «اسناد سیاسی»، از ابراهیم صفائی نیز اسنادی از مجموعه وزارت امور خارجه در مورد این واقعه نشر شده است (صفحات ۱۰۷ ـ ۱۱۳).

دربارهٔ این شورش و شرح وقایع آن رسائل مستقلی هم نوشته شده که برخی از آنها به چاپ نیز رسیده است. از جمله:

۱ ـ رسالهٔ «شورش شیخ عبیدالله» نوشتهٔ علی افشار در ۱۳۰۵، چاپ شده در پایان *تاریخ افشار* عبدالرشید بن محمّد شفیع ارومی، چاپ ۱۳۴۶ شمسی تبریز، صفحات ۵۲۵ ـ ۵۷۹.

۲ ـ رساله‌ای در شرح وقایع شورش مزبور جز شمارهٔ پیش که در *سرزمین زردشت* (صفحات ۳۹۷ ـ ۴۱۱) از آن یاد شده است.

۳ ـ رساله‌ای با نام «افتتاح ناصری»، نسخه شماره ۸۸۴ ف کتابخانه ملی تهران (فهرست آنجا ۲: ۴۱۸).

۴ ـ رسالهٔ «تاریخ طغیان اکراد» نوشتهٔ اسکندر قوریانس که شاهزاده عباس میرزا ملک آرا نیز از آن در کتاب شرح حال خود (ص ۱۵۵ چاپ دوم) یاد نموده و از آن چهار نسخه در دست است: نسخهٔ کتابخانه سلطنتی با نام «روزنامه

گزارش وقایع اکراد» (فهرست آنجا، کتاب‌های تاریخ: ۹۴ و ۷۳)، نسخهٔ شماره ۴۱۸۰ کتابخانه آستان قدس رضوی (*فهرست آستان قدس* ۷: ۳۳ـ ۳۴ و *فهرست شهرستانها* ۲: ۶۲۵)، نسخهٔ شماره ۳۷۵۹ کتابخانه ملک مورخ ۲۸ رمضان ۱۲۹۸ در ۶۱ برگ (*فهرست ملک*، فارسی ۱: ۸۵ و ۳۹۳) که فیلم آن در دانشگاه است (*مجله راهنمای کتاب* ۲۱: ۳۵۵)، و نسخهٔ شماره ۳۸۷۲ کتابخانهٔ ملک (مأخذ اخیر: همان صفحه). این رساله بنا بر آنچه در شمارهٔ اخیر مجله راهنمای کتاب دیده شد اخیراً در ۱۱۰ صفحه در تهران به اهتمام عبدالله مردوخ به چاپ رسیده است.

در جنگ خطی شماره ۱۶۲ کتابخانه آیت الله مرعشی قم (شناسانده شده در فهرست آن کتابخانه ۱: ۱۸۱ ـ ۱۸۲ و رساله *کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم*: ۹۳ ـ ۹۴) از علی اکبر فیض، نویسنده و شاعر و ادیب دورهٔ ناصری قم، زاده ۱۲۴۵ و در گذشته ۱۳۱۲، بندی است در چند برگ مورخ ۳، در «تفصیل واقعه شیخ عبیدالله که در طرف آذربایجان فتنه‌ها کرد» به نقل از فرزند خود میرزا علی اصغر که آن هنگام رئیس تلگراف خانه گروس، و در بیجار مقیم بود و اخبار اردوی طرفین را هر روز به دارالخلافه خبر می‌داد (برگ‌های ۶۵رـ ۶۸ر). چون شورش مزبور از وقایع مهم سال‌های پایان قرن گذشته در ایران، و این بند به هر حال مأخذی دیگر پیرامون آن واقعه است به نقل متن آن در این اوراق مبادرت می‌رود.

***

سرگذشت زندگی و فهرست آثار میرزا علی اکبر فیض، فراهم آورندهٔ این جنگ، در رساله «کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم» (صفحات ۸۲ ـ ۱۱۴) به تفصیل آمده و اطلاعاتی دیگر که پس از نشر آن رساله در مورد آثار او به چنگ

افتاده بود در مقاله «کتاب‌شناسی قم در دوره ناصری» (*فرهنگ ایران زمین* ۲۲: ۱۰ ـ ۱۳) ثبت گردیده است. اینک چند نکته دیگر که پس از نشر آن مقاله بر آن آگاه شدم در این جا ذکر می‌گردد:

۱ ـ استاد غلامرضا شیشه‌گر شیرازی قمی مشتاقعلی شاه در گذشته ۱۳۰۱، به سال ۱۲۷۱ در قم رساله فیضیه خود را به نام شاگرد خویش فیض علی نگاشته و او کسی جز همین میرزا علی اکبر نخواهد بود که «فیض علی شاه» لقب طریقتی اوست (*ذریعه* ۱۶: ۴۰۹؛ *منزوی* ۲: ۱۳۰۶؛ *فهرست آستانه قم*: ۱۰۹). فیض خود شرح حال و اوصاف او را در جنگ مورد سخن ـ برگ ۱۱ر ت آورده و رساله ای مفرد نیز در سرگذشت او و شاگردان وی نگاشته است که نسخه ای از آن را در قم دیده‌ام.

۲ ـ از همان رساله فیضیه نسخه‌ای در کتابخانهٔ آستانه قم است به شماره۳: ۱۴۰ ـ ۷۰۸۲ به نسخ علی اکبر فیض در ۱۲۹۱ در ۱۰۶ برگ که آن را به خواهش میرزا سید حسین متولی باشی آستانه حضرت فاطمه معصومه استنساخ نموده است (*فهرست آستانه قم*: ۱۵۰).

۳ ـ نیز نسخه‌ای دیگر از همان رساله در کتابخانهٔ ملک است به شمارهٔ ۲۹۰۱ به خط همین فیض در ۱۲۹۹ (مآخذ پیش: ۱۴۹).

۴ ـ نسخهٔ شمارهٔ ۳: ۶۳ ـ ۵۸۰۲ کتابخانهٔ آستانهٔ قم از *مراحل السالکین* مجذوب علی شاه همدانی به نستعلیق مورخ رجب ۱۲۷۷ در قم در ۱۳۲ برگ گویا به خط فیض باشد گرچه در فهرست آنجا (ص ۱۶۶) خط عشق علی شاه دانسته‌اند که شاید تصحیف «فیض علی شاه» باشد.

۵ ـ نسخهٔ شمارهٔ ۲: ۴۰ـ ۶۴۱۹ همان کتابخانه از کتاب *کافی* (به نسخ سده ۱۱ با

یادداشت مورخ ج ۱ ـ ۱۰۳۳ در پایان) از نسخ ملکی فیض بوده و خط و تملک او روی آن هست (*فهرست آستانه قم*: ۱۵۳).

اینک متن گزارش مربوط به شورش شیخ عبیدالله در جُنگ فیض:

«شیخ عبیدالله پسر سید طه است، و سید مذکور مرشد سلسله نقشبندی بوده و متجاوز از یک‌کرور مرید فدائی داشته است و از مرحوم شاه ماضی محمّد شاه غازی انار الله برهانه تیول و مستمری داشته. بعد از فوت او پسرش به نیابت او برقرار شد. در دماغش همیشه خیال سروری و لشکرکشی بود تا قضیه منازعه روس و روم به میان آمده، ایشان به خیال جهاد افتاده، شش هزار تومان از دولت عثمانی وجه اعانت خواسته که به جهاد برود. وجه مزبور تقدیم او شده، با پنج هزار سوار که از اکراد بلباس و غیره بوده‌اند خودی به خاک بلده بایزید رسانیده و در آن جاعوض جهاد باروس شبانه خود را به اردوی هفتم عثمانی زده قریب ده هزار قبضه تفنگ مارتین از آنها سرقت نموده، در معنی به مقصود اصلی خود رسیده به مکان خود معاودت نمود. خیالات خام در سر آن بدفرجام بود.

تا اوائل شهر رمضان سنه یک هزار و دویست و نود و هفت، نواب لطفعلی خان پسر مرحوم مؤید الدوله سرکشیکچی باشی حضرت ولیعهد گردون مهد ادام الله شوکته به حکمرانی ساوجبلاغ مکری مفتحر گردیده، حمزه آقای بلباس که رئیس طایفه منگور و اغلب طاغی دولت ایران و روم و چندی در دار السعاده اسلامبول محبوس بود، فرار کرده بود. آدم با وجودی بوده، زبان عربی و ترکی عثمانی و فارسی و کردی را خوب می‌دانسته. به قول اکراد «قزلباشیت» او غالب بوده، سربزرگی داشت. همیشه متذکر بود که در این سرِ من سودای بزرگی است. به هر حال نواب لطفعلی خان حکمران حمزه آقا را اطمینان داده، به قلعه ساوجبلاغ آورده بود. چند روزی او را به لطایف الحیل نوازش کرده، روز دوازدهم ماه رمضان حمزه آقا با چند نفر در اطاق فراش باشی مشغول آس بازی بوده، فراش باشی را امیرزاده حاکم می‌خواهد.

بعد از ساعتی مراجعت کرده با یک رشته زنجیر، و روی به حمزه آقا کرده می‌گوید این زنجیر را برای شما آورده‌ام. او جواب مـی‌دهد شـما هـنوز دارای ایـن مـقام نیستید، بعد دست به خنجر کرده فراش باشی فرار می‌کند. حمزه آقا از اطاق بیرون می‌آید و روی به بیرون حیاط کرده می‌رود. امیرزاده از میان تالار یک نفر (از)کسان او را با تفنگ می زند قراول درب حیاط را می‌بندد. حمزه آقا با خنجر یک نفر سرباز را مقتول نموده در را شکسته بیرون می‌رود. سوار شده تا نزد شیخ عبید به هیچ مکان استراحت نمی‌نماید.

شیخ عبید در قلعهٔ نـوچه کـه سـر حـد دولت ایـران و دولت روم است و از قـلاع مستحکمه است بود. شیخ که منتظر و آرزومند چنین روزی بود قد مردی علم کرده، به اطراف و جوانب خبر می‌فرستد که در نوچه حاضر شوید، قریب بـیست هـزار سوار مکمل و مسلح حاضر می‌شوند. به آنها می‌گوید: دیشب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و پدرم را در خواب دیدم، حضرت رسول به پدرم فرمودند به فرزندت بگو خروج کند. آنها امتناع از خروج می‌نمایند. می‌گوید شماها بـه پـدرم اعـتقاد دارید؟ می‌گویند: بلی. می‌گوید شب جمعه که چهار شب دیگر است بروید در سر قبر او، و از او استعلام کنید تا ملاحظه نمائید که حکم به خروج می‌نماید. هم در این چهار روز از محل نشیمن خود تا قبر پدرش نقب بر زمین می‌زند. چون روز جمعه برسید و حضرات انجمن نمودند به آنها گفت: اجماعاً بروید در سر مزار سید طه و از او جویا شوید، من در همین مکان هستم خبر بیاورید، بعد از رفتن آنها از آن نقب که در زیرزمین کنده بود بر سر قبر پدرش می‌رود. آن جمعیت چون بر سر قبر می‌رسند می‌گویند: فرزند عزیزت چنین گفته است آیا این خبر صحیح است و ماها مأمور به خروج هستیم یا خیر؟ شیخ از زیرزمین می‌گوید: آن چه فرزند من به شما امر کرده صحیح و بی‌عیب است و در فرمایشات او می‌باید مطیع و منقاد باشید. حضرات در سر قبر مشغول ذکر می‌شوند.

شیخ مزبور مراجعت کرده در سر جای خود بر سر مسند می‌نشیند. بعد از ساعتی آنها آمده دست شیخ را می‌بوسند و دست بیعت می‌دهند و روز دیگر به سمت ساوجبلاغ حرکت کرده، امیرزاده حاکم بعد از احتمال این خبر از ساوجبلاغ فرار می‌کند. حضرات به ساوجبلاغ آمده بعد از سه روز شیخ به طرف ارومی می‌رود و عبدالقادر پسرش را به طرف میاندوآب که همجوار مکری هستند می‌فرستد. چون پسرش به یک فرسخی میاندوآب می‌رسد دائی خود را که شیخ صدیق باشد می‌فرستد که مردم را دلالت نموده، تابع خود نماید. سلیم خان سرکرده سوارهٔ چاردولی از آبادی بیرون آمده، بدون تمهید مقدمه به طرف آنها شلیک کرده، صدیق را مقتول نموده فرار می‌کند. این فقره که مقروع سمع عبدالقادر می‌شود به صواب دید حمزه آقا حکم به یورش و قتل عام می‌نماید و یک مرتبه به غلبه میاندوآب را گرفته قتل عام می‌کند. زن و بچه، بزرگ و کوچک همه را آتش زده مقتول می نمایند و از آنجا به طرف مراغه و بناب که هر دو قصبه بزرگ و نزدیک هم هستند حرکت می‌کنند.

اعتماد السلطنه در بیرون بناب اردو زده، سیف العلماء بناب ـ که در آن وقت قاضی بوده و بعد به این لقب سرافراز شده ـ جلو افتاده حکم به سیبه بندی می‌نماید. در همه کوچه‌ها دروازه بنا می‌نمایند و مسقل و باستیون می‌سازند. حضرات چون یورش به بناب می‌برند که اردو در آن مکان بود اهالی اردو توپ‌ها را به ساچمه پر کرده به طرف آنها خالی می‌نمایند. این جنگ و جدل تا سه شبانه‌روز برقرار بوده، بالاخره سواره آنها عقب نشسته از آن مکان فرار می‌نمایند و جمیع آقایان مکری نادم و پشیمان شده، چاره‌ای جز پناه به توپخانه نمی‌بینند. یک یک دو دو پناه به اردو و توپخانه می‌آورند. چون سایرین این مطلب را مشاهده می‌نمایند همگی با چپاول‌های فراوان از عبدالقادر روگردان شده، به اماکن و منازل خودشان می‌روند. در این بین حسنعلی خان وزیر فواید ـ سالار لشکر با فوج گروس به امداد اعتماد

السلطنه وارد می‌شوند و از تبریز هم سوار و فوج به کمک می‌رسند. آوازه آمدن نواب حشمت الدوله حمزه میرزا هم با اردوی منظم که از دار الخلافه حرکت کرده بود به گوش شیخ رسیده، ایشان به طرف ساوجبلاغ حرکت می‌نمایند و از آن جایگاه به طرف ارومی حرکت کرده در باغ اقبال الدوله که در بیرون ارومی است منزل می‌نمایند. در تبریز تیمور پاشاخان سرتیپ برادرزاده حاجی میرزا آقاسی وزیر محمدشاه با ده هزار سوار ابواب جمعی خود به طرف ارومی حرکت نموده، به امداد اقبال الدوله می‌رود.

شیخ در باغ بیرون شهر ارومی منزل داشت. یک شب از بالای دروازه ارومی با گلوله توپ یک نفر آدم که در پیش روی شیخ ایستاده بود بزدند. به شیخ می‌گویند این شخص را به انفاس قدسیه زنده کن. می‌گوید یک قطیفه بیاورید روی این مرد بیاندازید. خودش می‌رود در زیر قطیفه قدری پچ پچ می‌کند، بعد خنده کنان بیرون آمده می‌گوید به او گفتم: به این عالم معاودت نما، جواب داد: عالم فانی ما را بس است، در عالم باقی و بهشت عنبر سرشت خوش دارم!

خلاصه بعد از ورود تیمور پاشاخان، شیخ تاب مقاومت نیاورده فرار کرد و در همان بین به تواتر اردوی طهران از راه گروس برسید. حشمت الدوله که با فوج پیاده و سواره از طهران حرکت کرده بود چون به منزل کوک آقاج که خاک افشار و سه منزلی گروس است برسید مرحوم شد. اشخاصی که در این فتنه از دولت مأمور دعوا شدند یکی جناب حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم که در آن وقت سپهسالار بود و در قزوین مأمور حکومت بود. از قزوین او را مأمور به انتظام لشکر وکشور آذربایجان نموده، وارد بناب شد و در بناب اردوی معتبری مهیا کرده، از آن مکان به ساوجبلاغ حرکت نمود. از تبریز از جانب حضرت ولی عهد، حاجی صدرالدوله پسر ابراهیم خان صدر اصفهانی با فوج گروس به سرکردگی خسروخان برادر حسنعلی خان سالار وارد شدند و خسروخان را حکومت ساوجبلاغ دادند. سپس

خسروخان با ابواب جمعی خود به ارومی رفت. دیگر عزیز الله خان سرکرده شاهسون و اسفندیار خان بختیاری و علی رضاخان سرتیپ توپخانه گروس که او را مأمور سردشت که محل اقامت ایل منگور و ماهش است نمودند. حسام الملک را با افواج ثلاثه همدان به مرگور که سرحد عثمانی است فرستادند. اعتماد السلطنه و نصر الملک با افواج ابواب جمعی خود در ارومی مأمور بودند.

چون شیخ عبید از ارومی به محل اقامت خود مراجعت کرد حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم را که در آن وقت سپهسالار بود به طهران خواسته به روسیه مأمور نمودند از جهت تهنیت امپراطوری نیکلا الکساندر سوم. هم در این بین، سلطان مراد میرزای حسام السلطنه که به مکه معظمه مشرف شده بود وارد اسلامبول شده، با اعلی حضرت سلطان عبدالحمید کنترات نموده در سنه یک هزار و دویست و نود و هشت او را به اسلامبول خواستند و محبوس نمودند. هم در این وقت محمّد رحیم خان علاء الدوله امیرنظام از تبریز به ساوجبلاغ و ارومی و مرگور رفته، جمیع اردوها را مرخص نمود.

بعد از رفتن شیخ عبید، حمزه آقا که منشأ جمیع این فتنه‌ها بود بی‌یار و مددکار مانده، خواست که از گناهانش درگذرند. از جناب حسنعلی خان وزیر فواید سالار خواهشمند شد که به منزل او تشرف بجوید و او را در خدمت حضرت شاهنشاه شفیع برانگیزاند. سالار اجازه آمدن بداد و قاضی قاسم که با او در کمال دوستی بود نزد حمزه آقا فرستاده، او را حرکت داد. روز جمعه یازدهم شهر رمضان یک هزار و دویست و نود و هشت، دو ساعت به غروب مانده، وارد اردوی جناب سالار لشکر شد. سالار در باغ قبله، یک میدانی ساوجبلاغ، منزل داشته چادر زده بود. یک چادر مخصوص از جهت حمزه آقا مشخص کرده بود که در آن چادر وارد شود. اطراف آن چادر را سرباز گرفته بود با فشنگ‌های حاضر و تفنگ‌های پر کرده، و به حسین قلی بیک یاور فوج شقاقی که مأمور این کار کرده بود سفارش کرده، بعد از نشستن حمزه

آقا حکم شلیک به سربازهای بیرون چار بدهد، و خود سالار چون خبرورود حمزه آقا آمد از چادر بیرون آمده به جایی دیگر رفت. همین که حمزه آقا و توابع او وارد آن چادر می‌شوند احوال سالار را پرسش می‌نمایند، می‌گویند اکنون می‌آید. چون حضرات به آسودگی می‌نشینند یاور حکم شلیک کرده از اطراف چادر به میان چادر شلیک می‌نمایند، هر یک از آنها به صدمه چندین گلوله تفنگ از پا درآمده می‌افتند. توابع سالار وارد چادر شده که سر آنها را از بدن جدا کنند سوار آقا که برادرزاده حمزه آقا بود با خوردن چندین گلوله دست به تفنگ مارتین سالار که در گوشه چادر بود برده، اوّل حسین قلی بیک یاور را با گلوله زده، بعد با خنجر چنان به سینه یک صاحب منصب که اسم او سلطان قجه بیک لو (بود) زده که از پشت سر او سر خنجر بیرون می‌آید. حمزه آقا هم با این که چند زخم کاری داشت چهار پنج نفر را به همان حالت می‌کشد. بالاخره در چادر ریخته سر همه آنها را از بدن جدا می‌کنند و بر سر نیزه کرده، از ساوجبلاغ به ارومی نزد امیرنظام می‌فرستند. حسین قلی بیک یاور به آن زخم گلوله سوار آقا بعد از زمانی به دار باقی رحلت می‌نماید و چند نفر از نوکرهای سالار لشکر هم مقتول می‌شوند. اهالی گروس به شکرانه این نعمت سه شبانه‌روز آیین بسته چراغانی می‌نمایند.

اشخاصی که در این فتنه داخل بوده به رحمت خداوندی واصل شدند از معارف یکی حشمت الدوله حمزه میرزا عموی حضرت شاهنشاه که از طهران با فوجی شایان و سواره نظام و چندین عراده توپ مأمور بودند که در شهر ذی حجه الحرام سنه یک هزار و دویست و نود و هفت به رحمت خداوندی واصل شد. اکبرخان سرتیپ ارومی که در شهر شوال یک هزار و دویست و نود و هشت به رحمت خدا واصل شد. دیگر اقبال الدوله در شهر ذی قعدة الحرام یک هزار و دویست و نود هشت مرحوم شد. دیگر اعتماد السلطنه در ارومی در شهر ذی قعده یک هزار و دویست و نود و هشت مرحوم شد. دیگر حاجی میرزا حسین خان صدراعظم

سپهسالار در مشهد مقدس در شهر ذی حجة الحرام یک هزار و دویست و نود و هشت. دیگر امیرنظام علاء الدوله در ارومی در شهر ذی قعدة الحرام یک هزار و دویست و نود و نه. دیگر خسروخان سرتیپ برادر سالار لشکر در شهر ذی حجة الحرام در ساوجبلاغ در سنه یک هزار و دویست و نود و نه.

در اوایل شهر شوال سنه یک هزار و دویست و نود و نه، شیخ عبید را به اسلامبول بردند. بعد ازورود به سلطان حمید پادشاه‌روم پیغام می‌دهد: من یک اربعین ختمی دارم، از خانه بیرون نمی‌آیم. به همین تزویر سه چهارروز از خانه بیرون نمی‌آید. بعد از آن شبانه به جانب نوچه که محل اقامت اوست فرار می‌کند. این خبر که مقروع سمع حضرت سلطنت می‌شود جمعی را مأمور به گرفتن او کرده، او را گرفته به موصل می‌برند. خود شیخ و پسرش عبدالقادر و بعضی از توابع او تاکنون در آن ولایت محبوس هستند و ممنوع از آمدن به طرف ایران می‌باشند.

هم در این فتنه شصت هفتاد پارچه دهات از ساوجبلاغ و غیره خراب کردند. اموال آنها را به غارت بردند و جمیع زن و مرد و بچه و بزرگ آنها را کشتند و آتش زدند. مختصر این که قریب دو سه کرور ضرر زدند و قریب ده هزار نفر کشتند.

این مختصری بود از وقایع شیخ عبید ملعون. میرزا علی اصغر خان فرزند این بنده رئیس تلگراف خانه‌گروس بود و در بیجار اقامت داشت. چون اخبار اردوی طرفین را به دارالخلافه در هر روز خبر می‌داد اطلاعی کامل مطابق واقع داشت. در هنگام نوشتن مراسله به دارالایمان قم بعضی اوقات اطلاع می‌داد. این بنده آن اطلاعات را اکنون برنگاشت. حرره علی اکبر فیض سنه ۱۳۰۳».

استدراکات درباره علی اکبر فیض

۱ ـ درباره میرزا علی محمّد قرقی عموی فیض و میرزا محمّد پدرش شرح بسیار مفیدی در *تاریخ عضدی*: ۱۵۳ ـ ۱۵۶ هست.

۲ ـ یادداشت تملّک او بر نسخه ۹۸۹ مرعشی قم از صافی فیض (*فهرست* ۳: ۱۸۲).

۳ ـ نسخه ۱۶۱ همان کتابخانه از دساتیر به خطّ اوست با تاریخ ۱۲۸۸ (*فهرست* ۱: ۱۸۱).

۴ ـ نسخه‌ای از بوارق در فضائل قم (ذکر شده در *کتاب‌شناسی آثار مربوط به قم*: ۶۴ ـ ۶۵) به خطّ او به نقل سید کاظم طاهری، از وعّاظ قم و از منسوبان سببی آقای ابو الفضل تولیت، در اختیار آقای تولیت است (اینک سال‌هاست این هر دو جهان فانی را وداع گفته‌اند).

۵ ـ مجموعه ۴۹۲۷ مجلس از بوارق و قصیده برده نوشته اوست در ۱۲۷۵ و ۱۲۸۷ (*فهرست* ۱۴: ۱۵۳ـ ۱۵۴).

۶ ـ تملّک او بر نسخه اشجار و اثمار دانشگاه، شماره ۸۱۸۷ (*فهرست* ۱۷: ۴۸).

۷ ـ نسخه ۴۳۸۴ مرعشی از کلمات قصار امیر مؤمنان(ع) به ثلث زیبای اوست در ۱۲۶۵ (*فهرست* ۱۱: ۳۸۷).

۸ ـ او فهرست کتاب‌های کتابخانه خود را نیز در رساله ای کوچک تدوین نموده بود که نسخه اصل آن را نزد نواده اش عباس فیض دیدم و به احتمال قریب به یقین با بقیه نسخ او به کتابخابه آیت الله مرعشی رفت.

۹ ـ در *دیوان جیحون یزدی*، در گذشته ۱۳۰۱، چاپ احمد کرمی: ۴۱۳ یک رباعی در ستایش فیض است این چنین:

گر رسته شوی جنّت و کوثر خواهی وربسته شوی شوکت وافسر خواهی
شو بنده درگاه علی اکبر فیض از ایزد اگر که فیض اکبر خواهی

(۱۴)

مستدرکات کتاب‌ها

برخی یادداشت‌های قدیم در حواشی نسخ شخصی نگارنده از مطبوعات قدیم خود درباره قم.

قم در قرن نهم

ـ برای این که شاه شجاع در سال ۷۷۶ بر تمامت ولایت قم و کاشان دست یافت نیز ببینید *مناهج الطالبین* علاء هلالی قزوینی، عکس ۲۸۷ دانشگاه، برگ ۳۵۵أ.

ـ عین عبارت شمس فخری در معیار جمالی چنین است (برگ ۳۶پ نسخه ۱۳۶ج ادبیات در دانشگاه تهران):

«ودر اثنی و ثلاثین و سبعمائه این بنده بـه خـطّه قـم رسـید مـتوجّهاً الی حـضرة الصاحب الاعظم الدستور الاعدل الاعلم افتخار و نظام ایران خواجه قوام الدولة والدین عابد اصفهانی، و مدّتی مرفّه الحال فارغ البال فی سعة من العیش والمال در ظلال عنایت آن خواجه کریم به سر بردم. در اثناء آن مدّت مولانا و سیدنا الاعظم یگانه‌روزگار افضل آن بلاد و دیار مولانا جلال الدین جعفر فراهانی که به حقیقت افضل عصر و اکمل دهر بود به خطّه قم تشریف داد. در بندگی آن بزرگ بودم و از لطائف خاطر وقّار و نوادر ضمیر نقّاد او مستفید می‌شدم. در آن مدّت اتّفاق انشاء

قصیده مخزن البحور و مجمع الصنایع که مشتمل است بر ۵۵ بحر و هـر بـحری متضمّن صنعتی از صنایع حدائق السحر، در مدح وزیر سعید شهید غیاث الدیـن امیر محمد رشید طاب ثراه افتاده بود و مختصری نیز در محاسن قم بـه التـماس صاحب اعظم مشار الیه و اکابر قم گفته بودم. این ابیات چون به شرف مطالعه آن بزرگ رسید روزی تشریف داد و این رباعی گفته بود...».

ـ امیر حاج بن حسین بن علی در ذق ـ ۸۰۹ در قـم تـحریر نسـخه ۳۵۶۳ کتابخانه مسجد اعظم قم را از ذخیره خوارزم شاهی به پایان برده است (*فهرست*: ۱۹۷).

ـ اسکندر بن مهدی قمی استرآبادی انهاء دارد بر نسخه‌ای از ارشاد علّامه در ۱۰ رمضان ۷۶۴ (فهرست دانشگاه۱۲: ۳۶۷۵). این همان ناسخ نسخه ۸۰۰ واند آن کتاب دیگر علامه است.

ـ اخبرنا ابو الفتح عیسی الاسکافی نزیل قم بقرائتی علیه ... (در سند به شعری از ابن المعتز) در *امالی* الامام المرشد بالله یحیی بن حسـین الشـجری (قـاهره ـ ۱۳۷۶) ۲: ۳۱۶. ضمیمه شود به آن اسکافی که در ۸۰۰ وانـدی در قـم بـود و ارجاعش را در هامش نسخه قبلی که مفقود شد نوشته بودم. باز اگر به اسم آن یکی برخورد کردم این جا بگذارم، ان شاء الله.

حقّ علی لئن عاد الکـتاب الی　　　ان ازرعنّ طریق الطفّ ریـحانا

ـ دستور ابن العمید وزیر به بریدن زبان کسی که به زادگاه او قم ناسزا گفته بود (*اخلاق الوزیرین* ابو حیان توحیدی: ۳۴۲).

ـ برای تصلّب مردم قم در تشیع: *التنبیه* ابو الحسین ملطی (درگذشته ۳۷۷): ۳۹.

ـ نیز در مورد تشیع مردم قم: بیت ابو العلاء معرّی در *الجامع فی اخبار* ابی العلاء

۳: ۱۴۳۹. برای یکی از قدیم ترین ارجاعات در مآخذ غیر شیعی به تشیع مردم قم بنگرید به *ریاض النفوس* ابو بکر مالکی: ۲۰۲ که تشیع را به نقل از عبد الله بن ابی حسان مغربی، از مردم اوائل قرن سوم و شاگرد مالک بن انس (درگذشته ۱۷۹)، «دین اهل قم» می خواند.

ـ حسین بن علاء الدّین مظفّر بن فخر الدّین بن نصر الله بن فتح الله قمی شاگرد ابن فهد حلّی (*ریاض العلماء* افندی ۲: ۱۸۱). ظاهراً آن که در هامش نسخه مفقود نوشته بودم پسر این بود.

ـ ابن ظافر ذکر القمی صاحب بدایع النباهه، در *الکنز المدفون والفلک المشحون*: ۱۰۰ یاد شده است.

ـ فخر الدّین اسعد قمی کاتب *مقاصد الالحان* مراغی در ۸۷۴ (*فهرست دانشگاه* ۱۱: ۲۱۵۹).

ـ ابو العبّاس قمی نگارنده *حلّ الطلسم* (*فهرست سنا* ۱: ۳۹۴). آیا با آن محمد بن عباس قمی ناسخ نسخه رمّالی از ۸۴۰ و اند که کنار نسخه مفقوده یادداشت کرده بودم مناسبتی دارد؟

ـ درباره جعفر بن داود قمی که بر مأمون شورید و کشته شدن او به دست علی بن عیسی قمی به دستور خلیفه در ۲۱۷ نیز ببینید *کامل ابن اثیر* ۶: ۱۶۹ ـ ۱۷۲. در هامش *فرج بعد الشدّة* ۴: ۱۳ از *لباب الآداب* ابن منقذ: ۱۱۵ـ ۱۱۷ و *المستجاد* تنوخی: ۱۵۶ ـ ۱۵۹ دارد که: علی بن عیسی القمی ضامن اعمال الخراج والضیاع بقم، بقیت علیه اربعین الف و الحّ المأمون فی طلبه... و هو الّذی اناط الحسن بن سهل به امر خراج العراق کما فی *العیون والحدائق* ۳: ۳۴۴ ولمّا خرج جعفر بن داود القمی فی ۳۱۷ بقم خرج علی بن عیسی لمحاربته فاسره وبعث به الی المعتصم فضرب

عنقه...

ـ در *دیوان بحتری*، طبع دار صادر بیروت ـ ۱۹۶۲ میلادی، ۲: ۳۶۶ ـ ۳۶۹ قصیده‌ای در مدح محمّد بن علی بن عیسی قمی کاتب، و در ۲: ۱۸۱ شعر این محمّد بن علی و در ۲: ۱۸۱ ـ ۱۸۲ جواب بحتری به آن، و در ۲: ۱۶۳ الیه ایضاً، و در ۲: ۳۲۲ـ ۳۲۴ تصریح به تشیع او، و ببینید ۲: ۳ ـ ۱۳۵ به خصوص.

ـ در *نشوار المحاضره* ۸: ۱۶۴ـ ۱۶۹ دارد که عبید الله بن سلیمان بن وهب وزیر در وزارت دوّم خود، ابو عیسی احمد بن محمّد بن خالد معروف به ابن ابی صخره را بر خراج و ضیاع قم فرستاد. و هذا الرجل کان یسکن بغداد عظیم الحال کثیر المال تامّ الجاه شیخ من شیوخ الکتاب، قد تقلّد کبار الاعمال وخلف اسماعیل بن بلبل قدیماً علی الوزارة، فلمّا ولی محمّد بن عبید الله الخاقانی الوزارة قلّده دیوان السواد (*نشوار* ۱: ۴۲ـ ۴۴) و کان من مقرّبی الحضرة (ایضاً ۱: ۴۳). انظر *لاحواله الوزراء* للصابی: ۲۶۸ و ۲۹۱ و ۳۵۰ـ ۳۵۱، و *صلة تاریخ الطبری*: ۶۰، ولاستخلافه عن اسماعیل بن بلبل انظر *الصابی*: ۳۵۰ (*ونشوار* ۱: ۴۵). و اراده المقتدر للوزارة فلم یشر الیه به (*الصابی*: ۳۷۵). توفّی سنة ۳۱۱ وخلف اموالاً واملاکاً ولم یخلف ولداً (ایضاً: ۳۶۸، *صلة الطبری*: ۶۰).

ـ محمّد بن عبد الله ابو احمد القمّی، از سرداران شجاع و امراء دولت عبّاسی بود که متوکّل او را در سال ۲۴۱ به جنگ با بجات مصر فرستاد و او با حیله جنگی بر آنان پیروز شد (*فتوح البلدان* البلاذری: ۲۴۷، *وولات وقضات کندی*: ۲۰۰، *والنجوم الزاهره* ۲: ۲۹۷ـ ۲۹۹).

ـ هجوّیه یکی از اهل قم علیه دعبل خزاعی در *طبقات الشعراء* ابن المعتز، ذیل شرح حال دعبل.

ـ حجّام یهودی در قم (*من لا یحضره الفقیه* ۳: ۴۸۸ در نامه محمّد بن عبد الله بن جعفر حمیری به ناحیه مقدّسه).

ـ منجّم یهودی در قم (*فرج المهموم*: ۳۶ به نقل از کتاب الاوصیاء علی بن محمد بن زیاد صیمری).

ـ «کان بقم رجل بزاز مؤمن وله شریک مرجئه» یعنی سنّی، در کمال الدین.

ـ علی بن موسی بن یزداد قمی، امام حنفیان در روزگار خود، در گذشته ۳۰۵، نگارنده احکام القرآن (*تبصیر المنتبه* ابن حجر ۳: ۱۱۷۷، *الجواهر المضیئه* ۱: ۳۰۸).

ـ جعفر بن ابی المغیره خزاعی قمی، پدر یعقوب و خطاب، هر سه از محدّثان اهل سنّت، در *الجرح والتعدیل* ابن ابی حاتم ۱: ۴۱۰؛ *میزان الاعتدال* ۱: ۴۱۷؛ و جز اینها).

ـ عبارت «وعدد عامّه از اهل قم که به قم مشهور بوده‌اند و آن چهارده نفر بوده‌اند» در فهرست ابواب کتاب در آغاز تاریخ قم: ۱۸ ظاهراً به معنی اهل سنّت نیست بلکه در برابر علماء و خواصّ است که در سطر پیش تر ذکر شده، یعنی مشاهیر غیر روحانی به تعبیر زمان حاضر.

ـ محمّد بن عبد الله القمی به حضرت کاظم(ع) می‌گوید: «انّ لنا ضیاعاً فیها بیوت النیران تهدی الیها المجوس البقر والغنم والدرهم فهل لا رباب القری أن یأخذوا ذلک ولبیوت نیرانهم قوّام یقومون علیها» (*کافی* ۵: ۱۴۲ـ ۱۴۳).

ـ ابوالحسن حسن بن احمد بن یزید اصطخری شافعی قاضی قم، در گذشته ۳۲۸، نویسنده کتابی در آداب قضاء (*البدایة والنهایة*، وقایع سال ۳۲۸).

ـ *جواب مسألة رجل من اهل قم*، از یحیی بن حسین الهادی، امام زیدی، در گذشته

۲۹۸، نسخه در صنعا و میکرو فیلم آن در معهد قاهره به شماره ۳۱۹، *فهرست مصوّرات یمن*: ۱۵، ۳۶ ـ ۳۷.

ـ ابو علی احمد بن موسی حمولی قمی، صاحب معزّ الدوله (*نشوار المحاضره* ۱: ۱۶۹، ۲:۹۹).

کتاب شناسی آثار مربوط به قم

ـ نسخه‌ای از *مجمع الفائدة والبرهان* در کتابخانه آیت الله مرعشی قم دیدم که هنوز شماره نخورده، به خطّ محمّد مهدی بن علی علی نقی حسینی قمی در ۱۰۸۲. زری باف هم مجموعه‌اش را که اینجا: ۶۰ـ ۶۴ معرفی کرده ام این روزها به همان کتابخانه فروخت (یادداشت از حوالی سال ۱۳۵۷).

ـ *جنگ حیرت*، محمّد بن حسین بن علی رضا حسینی قمی، از اوائل قرن چهاردهم، با زندگی خود او و اشعار شعراء قمی آن دوره مانند قدرت و سید جدّا و شیخ محمّد حسین قمی و استاد غلام رضا شیشه گر و برخی دیگر، نسخه شماره ۴۱۵۸ دانشگاه (*فهرست* ۱۳: ۳۱۲۹).

ـ *گزارش مشروح حوزه سرشماری قم*، وزارت کشور، آمار عمومی، شماره ۱۲) تهران ـ اردیبهشت ۱۳۳۸)، قطع وزیری بزرگ، ۱۴۴ صفحه.

ـ *مجموعه تلگرافات دربار ناصری به قم و بلاد دیگر*، شماره ۳۳۶۵ مجلس (*فهرست* ۱۰: ۱۲۰۱ ـ ۱۲۰۲).

ـ برای این میرزا محمّد و برادرش میرزا علی محمد قرقی و چگونگی انتقال تولیت مقبره فتحعلی شاه بدانان شرح بسیار مفیدی در *تاریخ عضدی*: ۱۵۳ـ ۱۵۶ آمده است. (هامش ص ۶۹).

تذکره مشایخ قم

ـ نسخه *مختلف الشیعه* ۲۶۰۹ مرعشی قم به خطّ نور الدّین علی منعّل قمی است در ۹۷۵ (*فهرست* ۷: ۱۹۱).

ـ نسخه *تهذیب* ۶۱۹۸ همان کتابخانه تصحیح شده اوست در ۹۷۴ در نجف، با اجازه ابراهیم بن علی بن عبدالعالی میسی به او بر روی نسخه (*فهرست* ۱۶: ۱۹۸).

ـ نسخه ۱۶۲۷/۳ از *لمعه دمشقیه* در کتابخانه مدرسه میرزا جعفر مشهد را نور الدّین علی قمی تصحیح و مقابله کرده است با انهاء ع ۱ ـ ۹۷۶ (*فهرست شهرستانها* ۱: ۳۸۲).

ـ آقا رضی قزوینی در *ضیافة الاخوان*: ۱۱۵ ذیل شرح حال احمد بن بن محمّد رزمه قزوینی از رساله فارسی نور الدّین علی قمی در ذکر رجال قم یاد و نـقل می‌کند (و از این مأخذ در *تحفة الاحباب* حاج شیخ عبّاس قمی: ۳۱۸).

خلاصة البلدان

ـ میان صفحات ۲۴۰ ـ ۲۴۱ نسخه چاپ شده، بند زیر افتاده است:

... پس آن را در قفس کردند تا هرگاه اثر سمّ آن مار در او ظاهر شود از تریاق مذکور بدو دهند و امتحان نمایند. پس در آن مرغ نیز اثری به غیر از آن‌که مواضع گزیدن اندکی کبودی به هم رسانیده بود ظاهر نگردید و محتاج به دادن تریاق نشد.

و همچنین صاحب تاریخ گوید که بلیناس حکیم مذکور، در پایین قریه سجّاران در پشته‌ای قریب به کوه اوّل، افسونی جهت کژدم‌های ناحیت قـم کـرد و کـژدم‌های خبیثه را در آنجا جمع آورد، وگویند که قبل از افسون و طلسم بستن بلیناس، عقرب سیاه کشنده در قم بسیار بود چنان‌که الیوم در کاشان بسیار است بلکه عقرب قم بی

امان‌تر از عقرب کاشان بود، و هرکس را می‌زده در ساعت هـلاک مـی‌گشته. پس حکیم افسونی کرد...

ـ *عالم‌آرا* ۳: ۲۶۶، ذیل وقایع سال ۱۰۳۰:

«دیگر از سوانح معدلت آئین آن‌که در این سال جمعی از اجامره و بی دولتان قمی که در آن ولایت سر به شورش و فساد برآورده و آزار و اضرار ایشان به خـلق آن دیـار می‌رسید به دست درآمدند. چون دفع شرّ این‌گونه اشرار موجب استقامت ملک و آسودگی خلق الله است در صفاهان به سیاست رسیدند، و یکی از معتبران شاملو شاه قلی بیک که در خدمت اشرف، زبان به استشفاع گشوده ضامن نیک و بد ایشان می‌شد که من بعد مرتکب امور ناصواب نگردند به جهت آشنایی با این طبقه مورد غضب شاهانه گشته، شریک سیاست گردید».

ـ در «تاریخ شاه صفی» ابو المفاخر بن فضل الله سوانح نگار حسینی تفرشی (نسخه ۲۳۳۹ مرعشی): ۱۶ر شرح سفر شاه صفی است به قم در سال ۱۰۳۹ و نزول در بیرون شهر در باغ پهلوان شمس قمی و سپس قریه طغرود که برخی از آن خالصه پادشاهی است و یک فرسنگ بالای آن مزرعه‌ای که سنبل زار است موسوم به سرشور. در ۳۲پ ماجرای نصب میرزا حبیب الله صدر به صـدارت و فرزندش میرزا محمّد مهدی به تولیت آستانه قم . در ۴۸ پ از رستم خان والی گرجستان یاد می‌شود (*تربت پاکان* ۲: ۲۶). همان میرزا حبیب الله صدر جسد شاه صفی را در سال ۱۰۵۲ به قم آورد. و دفن کرد (برگ ۱۰۲پ).

ـ ملا محسن فیض «کان نشوؤه فی بلدة قم» (*کشکول بحرانی* ۱: ۷۱ به نقل از *زهر الربیع* سید نعمت الله جزائری).

ـ بحث ملاّ مراد تفرشی و ملاّ صدرا در قم (*جامع الروات* اردبیلی ۲: ۲۲۳).

ـ پیرمرد عرب ساکن دالان سرای هوشیار خـان در قـم در ۱۰۹۱ (*فـهرست دانشگاه* ۱۰: ۱۹۶۶).

ـ در *اثنی‌عشریه* ملاّ محمّد طاهر قمی بخشی در باب تاریخ قم و فـضائل آن شهر هست (*فهرست دانشگاه* ۹: ۱۲۴۷ـ ۱۲۴۸).

ـ خطّ یحیی بن هاشم موسوی قمی برای صـاحب بـیاض عـلائی در ۱۰۰۴ (همان مأخذ ۱۰: ۱۹۷۹).

ـ وقف نامه سلیمانی از محمّد ابراهیم قمی در ۱۰۸۹ ومـجموعه‌ای از وقـف نامه‌ها و نکاح نامه‌ها در نسخه شماره ۴۶۰ طبسی حائری در قم (*مجلّه نور علم* ۱۴: ۱۱۱ـ ۱۱۲).

ـ آب گرم نیمور محلاّت در *الاعلاق النفیسه*: ۱۵۸.

ـ هامش ص ۲۴۰ (با ارجاع به ص ۲۸۵ نیز): میرزا محمّد سعید طبیب قمی متخلّص به سعید و تنها، و مشهور به حکیم کوچک، فرزند حکیم محمّد باقر، و زنده در ۱۰۸۳. دیوان او در دانشگاه است به شماره ۳۴۴۵ (*فهرست* ۱۱: ۳۴۵۶). سرگذشت او در نصرآبادی: ۱۶۷ـ ۱۶۸، آتشکده آذر: *ذریعه* ۹: ۱۷۹ و ۴۵۱، و جز اینها. او برادر میرزا محمّد حسین طبیب قمی است که دیباچه مـیرزا طـاهر وحید قزوینی بر بیاض او در جنگ شماره ۳۰۹۸ دانشگـاه از ۱۰۸۳ ـ ۱۰۸۶ هست (*فهرست* ۱۱: ۲۰۴۵).

راهنمای جغرافیای تاریخی قم

ـ سید مهدی. ظاهراً همان «العالم السید مهدی الساکن ببلدة قم» است که تقریظ شعری او بر کتاب رسائل شیخ انصاری بر چاپ سنگی ۱۳۱۲ این کتاب را دیروز

در نمایشگاه کتاب‌های چاپ سنگی در کتابخانه مرکزی دانشگاه دیدم (یادداشت مربوط به سال‌های ۱۳۵۵ـ ۱۳۵۶ است).

ـ میرزا معز الدّین محمّد حاکم قم. این همان مستوفی غفّاری کاشانی در گذشته ۱۲۱۰ است که مدّتی از جانب کریم خان زند، حاکم قم و کاشان و نطنز و جوشقان بود (*تاریخ کاشان* ضرّابی: ۳۱۶ـ ۳۱۷). او پدر میرزا ابو الحسن غفّاری نگارنده *گلشن مراد در تاریخ زندیه* است (ملک ۴۳۳۳، فهرست آن ۴: ۶۹۹ و منزوی ۶: ۴۳۷۵).

ـ در باب محلاّت هفت گانه قم و کارگاه حریر بافی آن در اوائل دوره قاجار، شرح مذکور در *تاریخ ایران* سرجان ملکم، ترجمه فارسی ۱: ۴۶ و ۹۶ و ۱۶۵ و ۱۸۹ و۲: ۳ و ۱۱ و ۲۲۳ مفید است.

ـ شاید همان فخر الدّین ماوراءالنهری نزیل بلده قم و مترجم احادیث (منزوی ۲: ۹۱۷، *فهرست شیخ محمّد رشتی*: ۱۸). یک دفتر ترجمه احادیث او در مسجد اعظم قم هست که در محرّم ۱۱۶۵ به پایان رسانیده بود.

ـ در *روضه الصنعای ناصری* ۹: ۱۹۰ ماجرای آقا محمّد خان قاجار با این نجف خان زند هست که خان قاجار او را پس از مدّتی محاصره قم در اوائل سال ۱۱۹۸ شکست داد و پس از پایان کار وی در ۱۵ع ۲ ـ ۱۱۹۸ عزیمت کاشان کرد. ولی در *مآثر سلطانیه*: ۱۹ فتح قم را پس از ۱۴ ع۱ـ ۹ دارد که خان قاجار از استراباد به عزم فتح عراق رهسپار شد. والله اعلم.

ـ همان میرزا رضا قلی تفرشی است که در زمان حکومت عبّاس میرزا ملک آرا در قم، مباشر آن ولایت بود (*شرح حال عبّاس میرزا* ملک آرا: ۴۹ و ۵۱ چاپ دوّم).

ـ برای خرابی قم در فتنه افاغنه در ۱۱۳۵: نیز *تبصرة المسافرین*، ۱۴ب ادبیات تهران: ۱۲ـ ۱۳.

ـ برای دعوی انتساب نسبی به مالک اشتر در قم: نیز فهرست مجلس ۷: ۳۸۳.

ـ نکاح نامه این حاجی رشید بیگدلی مستوفی (اخگر)، نواده آذر بیگدلی، و زهرا سلطان خانم صبیه سرتیپ زنبورک خانه در ذح ـ ۱۲۹۲ سند شماره ۱۲ است از ۱۷ سند دیوانی در مجموعه ۸۲۵۵ دانشگاه (فهرست ۱۷: ۹۲).

تربت پاکان

هامش ۲: ۲۳۵ـ ۲۴۱:

ـ نسخه ۱۷۲۱ مجلس، محتوی چند رساله از ملاّ صدرا و فیض کاشانی، برای این مهدی قلی خان نواده قرچقای خان نوشته شده است با تملّک مورّخ ج۱ـ ۱۰۸۷ و مهر او بر برگ نخستین نسخه. بر برگ‌های آغازین نسخه، تواریخ و زایچه و طالع و مکان ولادت مهدی قلی خان و عدّه‌ای از فرزندان و اعضاء خانواده وی نوشته شده که بیشتر به خطّ خود اوست. در کنار یکی از صفحات، او فهرست مشاغل دیوانی خود را نیز نوشته است. پس منبع گرانبهایی است برای تاریخ این خاندان (*فهرست مجلس* ۵: ۷۵).

ـ نسخه *حبل المتین* ۸۰۲ مرعشی قم متعلّق به مهدی قلی خان بوده و تملّک او و فرزندش حیدر روی نسخه هست (*فهرست مرعشی* ۳: ۲). نیز ببینید *فهرست دانشگاه* ۱۶: ۳۶۶ و ۴۸۳ (مورد دوّم برای محمّد صادق خان برادر علی قلی خان و عموی این مهدی قلی خان).

ـ از آثار پدر او علی قلی خان، از *مزامیر العاشقین* نسخه‌ای در مجلس است به

شماره ۵۹۳۶ (*فهرست* ۱۷: ۳۲۲). نیز نسخه‌ای از مرآت جنّت ونار در کتابخانه گلپایگانی قم ۱۹۰۵ (*فهرست* ۳: ۱۰۳) نیز پنج رساله در نسخه شماره ۷۴۳۱ دانشگاه که سراسر به خطّ اوست (فهرست ۱۶: ۵۵۸ـ ۵۶۹) به این شرح: رساله حدودات و قانونات (*فهرست* ۱۶: ۵۶۰ـ ۵۶۱)، *رساله مرآت المثال* (فهرست ۱۶: ۵۶۱ـ ۵۶۴)، رساله وحدت و هویت و شیئیت حقّه، تحریر ذح ۱۰۸۲ (فهرست ۱۶: ۵۶۴)، آغاز وانجام قدسی، در ۱۰۸۳)فهرست ۱۶: ۵۶۴ ـ ۵۶۶)، و رساله در بیان ملائکه (فهرست ۱۶: ۵۶۶ـ ۵۶۷). در همین جا فهرست محتویات این آثار و دو رساله علم و مرآت وجود این دانشمند (هر دو در نسخه شماره ۳۲۳۵ همین کتابخانه) نیز به دست داده شده است (ص ۵۶۷ـ ۵۶۹). *نزهة الزاهدین و تحفة العابدین* یاد شده در ذریعه ۲۴: ۱۱۷ (بخوانید: «خلجی» به جای «خلخالی») نیز ظاهراً از هموست. نسخه شماره ۲۹۸۴ فارسی ملّی تهران هم به خطّ اوست در ۱۰۸۷ در طغرود قم (فهرست ۶: ۷۳). طغرود از دهات خلجستان قم است و منشأ اشتهار او به خلجی باید همین باشد. در فهرست دانشگاه ۱۶: ۵۶۳ از *مرآت المثل* او نقل می‌کند که در اواخر سال ۱۰۶۲ شصت و دو سال از عمرش می‌گذشته است. اگر چنین باشد تاریخ تولّد او سال ۱۰۰۰ خواهد بود نه ۱۰۲۰. فلاحظ. آقای دانش پژوه این روزها مقاله‌ای درباره این دانشمند با لیست آثار او نوشته است (این در مجلّه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ۹۰: ۵۱ـ ۵۴ چاپ شد. نیز تحریری از آن در کارنامه نخستین کنگره ایرانیشناسی ۳: ۳۰۶ـ ۳۱۱).

بر متن و هامش آخرین برگ جلد اوّل:

این چند سند نیز در اداره اوقاف قم مستعجلاً دیده شد:

۱ ـ وقف نامه زبیده بیگم دختر شاه سلیمان برای همگی اراضی شش دانگ

قریه خاوه من بلوک قهستان من محالّ دار المؤمنین قم و همگی شش دانگ قریه بَوره من محالّ در المؤمنین قم، مورّخ ۱۰۹۲، با واگذاری تولیت به میرزا محمّد باقر صدر و فرزندان که حالیه نوبت با میرزا نظام الدّین احمد و میرزا محمّد شریف بود، با صحّه شاه سلیمان در بالای سند (جلد دوّم کتاب، ص ۱۹۵ـ ۱۹۶ هم دیده شود).

۲ ـ وقف نامه مورّخ ذح‍ـ ۱۲۷۹ مبنی بر وقف یک دانگ و نیم از شش دانگ مزرعه قلعه چشمه علی واقعه در محالّ قریه راونج بر حضرت امام حسین، با مصالحه جامع المعقول والمنقول آقای میرزا جلال الدین (گویا ابن محمّد علی که مُهر او در پایان سندی دیگر دیده شد).

۳ ـ وقف نامه مورّخ ۲۵ ذح‍ـ ۱۲۷۹ در مورد وقف یک دانگ و نیم از شش دانگ چشمه علی و یک دانگ از پهلوان آباد و قسمتی از مزرعه چشمه خواجه شهره واقعه در محالّ قریه مزبوره و یک دانگ از شش دانگ مزرعه چم و مزرعه آب گرم و مزارعی دیگر.

۴ ـ وقف نامه حسن آباد اعرابی از ملاّ عبد الله عرب در سال ۱۲۷۴.

۵ ـ سند مورّخ ئیلان ئیل ۱۳۴۷ مبنی بر وقف آقای مستوفی الممالک یک دانش از ششم دانگ قریه کیلوهه از مزارع قم.

۶ ـ وقف نامه مورّخ شنبه ۳ ذح‍ـ ۱۳۰۴ از حاج رضا خادم مسجد جامع عتیق مبنی بر وقف کلّ یک درب باغ نجیم بیکی واقع در خارج درب ساوه، و یک طاق از جمله ۱۲ طاق قنات علیا مشهور به هارون آباد، و جز اینها.

۷ ـ سند درباره موقوفات بقعه محمّدیه مورّخ ۱۲۷۸. این موقوفات، اقلام بسیاری بوده است از جمله قسمتی از مزرعه کرج و مزرعه زیاد آباد و دو ثلث مزرعه کهنه ... الخ.

۸ ـ سند وقف مورّخ ۱۲ ج۱ـ ۱۳۱۷ مبنی بر وقف حاجی میرزا نصر الله مستوفی گرکانی والد اقلّ العباد حاجی میرزا محمّد مستوفی که مدرسه مخروبه مشهوره به جانی خان واقعه در شهر قم را تقریباً چهل سال قبل تعمیر و بنا نمود و به مدرسه ناصریه موسوم ساخت و باغ شاه خالصه و بنای دو حجر طاحونه در مجرای قنات ناصری و صالح آباد را که از ورثه حاجی علی قلی بیک بیگدلی خریداری شده بود بر آن وقف کرد.

۹ ـ وقف نامه حمّام حاجی عسکرخان در بازار قم مورّخ ۱۲۹۲ با تفویض نظارت وقف به عالم زمان.

۱۰ ـ وقف نامه حاجی سید جعفر تاجر قمی مورّخ ۱۳۳۲ مبنی بر وقف چهار دانگ مفروز از خمارخان سفلی در حومه سراجه قم.

۱۱ ـ شش سند مربوط به امام زاده طیب و طاهر در حومه سراجه قم.

۱۲ ـ سند مجعول با تاریخ رجب ۹۳۸، با نام شاه طهماسب صفوی در صدر سند، که در آن دعوی می‌شود که مدرسه غیاثیه قم را امیر غیاث الدّین منصور شیرازی ساخته و او تولیت وقف آن را به اسماعیل بن ابو القاسم رضوی واگذار کرده است.

۱۳ ـ سندمجعول با تاریخ رجب ۹۳۹ با نام شاه طهماست صفوی در آغاز، مبنی بر وقف قسمتی از اراضی جمکران و سیله امیر عبد اللّٰه خان بر مسجد جمکران. هر دو سند اخیر، جعل اوائل قرن شمسی حاضر است.

هامش ۲: ۱۷۳:

قاسم آباد. در *زبورآل داود*: برگ ۲۸أ عکس ۵۸۷۰ دانشگاه آمده است: «قریه

قاسم آباد من قراء سایر البلوک دار المؤمنین قم مع مزارع تابعه که نـوّاب گـیتی سنان جنّت مکان وقف اولاد زبیده بیگم کـرده و هـمیشه در سـیورغال ایشـان می‌بود». پس این یکی در خاک محلاّت بوده است.

هامش ۲: ۸۳:

در مورد میر عبد الرحمن بن کمال الدین قمی که به گفته نصرآبادی نیاکان او اباً عن جدّ متولّی خاک فرج قم بوده‌اند و اکنون او متولّی است:

ـ ولی روشن نیست که منظور از «خاک فرج» این مزار باشد چه همین نصر آبادی در ذیل سرگذشت شاه عبّاس دوم در گذشته ۱۰۷۷ و مدفون در جـوار آستانه حضرت فاطمه معصومه (ص ۱۰) داردکه «در دامغان بـه جـوار رحـمت ایزدی پیوسته و در خاک فرج قم مدفونند».

ـ نسخه ای از شرح جامی در کتابخانه مرعشی قم دیدم که هنوز شماره نشده به نسخ رضا بن شاه میر رضوی است در جمعه ۷ ذ ح ـ ۹۷۵ در دار المؤمنین قم درمکان شریف مسمّی به خاک فرج قم. پس این مضعّف احتمال یادداشت‌بالاست ومؤید نظر اوّل که مورد تولیت میر عبد الرحمن قمی، همین بقعه بوده است.

ـ تملّک محمّد مؤمن بن عبد العال ومحمّد تقی حسینی مکّی قمی در ۱۰۵۴ بر نسخه ۱۲۵۶ سنای سابق از ترجمه عربی *تبصرة‌العوام* (فهرست ۲: ۱۹۴). باید دید که این مکّی با بنای معروف به کعبه درمجاورت خاک فرج ربطی دارد (نـدارد. نصرآبادی: ۱۱۵ از آقا رضی ولد میر محمّد مؤمن قمی یاد دارد که «از اولاد میر مکّی اند که سیدی عالی شان بوده. بعضی از ایشان شیخ الاسلام قم بـوده‌انـد». محمّد مؤمن در آن ادوار نام بسیار شایعی بوده، پس ابداً دلالتی نیست که مالک دیگر نسخه با پدر این آقا رضی یا میر عبد العال بن محمّد مؤمن حسینی قـمی

متخلّص به نجات مذکور در نصرآبادی: ۳۴۰ـ ۳۴۱، سراینده منظومه گل کشتی که مکرّراً چاپ شده ـ نیز نسخه ۴۸۵۸ دانشگاه که در فهرست ۱۴: ۳۸۸۱ معرفی شده ـ هیچ ارتباطی داشته باشد).

هامش ۲: ۱۱۸:

نصر آبادی: ۱۱۴: «آقا میر محمد باقر خلف میر غیاث الدّین محتسب قم است. ایشان هم از نجبای قم‌اند. در اثبات نجابت خود شاهد عادلی دارند که آن غلام زادگی امام الجنّ و الانس امام حسن عسکری علیه السّلام است و به این سبب به جمیع نجبا راجحند. مجملاً مشار الیه در کمال آدمیت و مردمی‌اند. مدّتی تحصیل نموده، در خدمت بندگان علاّمی ملاّ محمّد طاهر درس می‌خواند. الحال چون احتساب قم به ایشان مرجوع است و مشغول آن امرند ترک مباحثه کرده». (رجوع به جلد اوّل ما، ص ۱۹۸ به بعد نیز شود).

هامش ۲: ۲۱۹:

نیز مدرسه معصومه در ۱۰۹۴ (*فهرست دانشگاه* ۳ : ۳۲۵) ومدرسه فیضیه در ۱۱۱۴ (*فهرست شهرستانها* ۱ : ۴۲۳).

هامش ۲: ۲۱۱ :

ـ حسن بن میرزا بیک راونجی قمی، کاتب نسخه ای از *زبدة التفاسیر* در ۱۰۷۴ (*نشریه نسخه‌های خطی* ۶: ۳۷۳).

ـ دو سند وقفیه هم در اداره اوقاف قم برای راونج دیدم که داخل اوراق آخر جلد پیش گذاشته‌ام.

هامش ۲: ۲۴۵:

ماجرای این میرزا سید محمّد حسین رضوی متولی شرعی آستانه که با توطئه متولّی باشی‌های متنفّذ سلسله حسینی به بابی گری متّهم و به بغداد تبعید شد در

کتاب «شرح حال عبّاس میرزا ملک آرا»: ۴۹ـ ۵۰ چاپ دوم نیز هست.

هامش ۲: ۲۲۷:

این نسخه وافی موقوفه بر مدرسه مؤمنیه را امروز (تیرماه ۱۳۵۸) در کتابخانه مرعشی قم یافتم. هنوز شماره ندارد. نسخ مورّخ ۱۰۷۹ است. روی برگ آغاز وقف نامه آن بر مدرسه مبارکه مؤمنیه قم است در ۱۱۱۷، با دو مهر مربّع «شد شاه ولی معتبر از همّت شاه» و «لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لله»، و عبارت «موقوفه مدرسه مرحوم محمّد مؤمن خان در قم».

هامش ۲: ۱۲۷:

در *خلاصة التواریخ*، نسخه بر لین هم نام این مدرسه در وقایع سال ۹۰۹ آمده است که در شرح سخاوت و گشاده دستی شاه اسماعیل اوّل می‌گوید: ایلچیان حکّام مازندران قریب سی هزار تومان پیشکش برای تقدیم حضور او که در آن وقت در قم توقّف داشت آورده و در مدرسه غیاثیه که در دار المؤمنین قم واقع است آن نقود را به سکّه مجدّد درآوردند که به نظر کیمیا اثر درآورند. اتّفاقاً آخر روز آن صاحبیقرانی از شکار آمده، گذرش به در مدرسه مذکور افتاد. صدا و غوغای ضرّابیان که زر سکّه می‌زدند به مسامع عزّ و جلال رسید... (در چاپ احسان اشراقی ۲: ۹۳۲).

هامش ۱: ۱۸:

در «تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران» از آلفونس گابریل ترجمه نجف قلی خواجه نوری (چاپ تهران ـ ۱۳۴۸): ۱۵۳ دارد که سرپوله سیاح اروپایی به قم آمده و در آن جا مقبره لیلا دختر علی را زیارت کرده بود! تاورنیه: ۱۳۷ دختر امام حسین دارد. امّا در «رسائل فارسیه» مونتسکیو (ترجمه احمد کمال یونس،

چاپ قاهره ـ ۱۹۶۳) : ۹ از مقبره «العذراء الّتی انجبت اثنی عشر رسولاً» در قم یادمی کند!

هامش ۲: ۱۹ـ۲۰:

مشابه چنین تصحیف یا عکس آن در مورد حسین بن محمّد نجّار، رئیس فرقه نجاریه از معتزله، درگذشته پیرامون ۲۲۰، پیش آمده است. زرکلی در اعلام ذیل سرگذشت او به نقل از *فهرست ابن ندیم* و مصادری دیگر دارد «کان من اهل قم». ولی در *مقالات الاسلامّیین* ۱: ۲۱۵(پاورقی مصحّح) و یکی دو جای دیگر او را اهل بم دانسته‌اند. البتّه نقل اوّل صحیح‌تر به نظر می‌رسد چه حسین نجّار را رازی خوانده‌اند و گفته‌اند که بیشتر معتزلیان ری و پیرامون آن بر مذهب او بوده‌اند.

تصحیف شایع دیگر میان دو نسبت «عمّی» (در انتساب به قوم مشکوک العروبه بنو العمّ از تمیم) و «قمی» است. در *تاریخ بغداد* ۳: ۸۹ در دو مورد از شیخ صدوق به عنوان «ابو جعفر العمّی» تعبیر شده که خطای کاتب نسخه اساس یا طابع باید باشد. تصحیف معکوس آن در مورد احمد بن ابراهیم عمّی بصری مورّخ در چندین مورد دیده شده است از جمله ظاهراً در *مناقب ابن شهرآشوب* ۴: ۲۲۸ (۳: ۱۹۱ هم دیده شود) و *فرج المهموم*: ۲۱۳ـ ۲۱۴، ودر مورد محمّد بن جمهور عمّی و فرزندش حسن بن محمّد بن جمهور به تکرار.

باز در *البرهان فی علوم القرآن* زرکشی دیدم که از *علم الدّین القمّی* نقلی داشت. بعد در *الوافی بالوفیات* ۶:۲۱۷ نام درست این شخص را به صورت «علم الدین القِمّنی» یافتم. ظاهراً نسبت قمی برای شیخ مفید در نسخ *معالم العلماء* ابن شهر آشوب هم از همین قبیل است.

فهرست نام‌ها